

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

شماره ۱۵۷

زمستان ۱۳۸۶ خورشیدی - ۲۰۰۷ میلادی - ۵۷۶۸ هجری

” همچون شعله ای که شعله دیگری را می افروزد،
شعله جان و شمع عشق نوباوگان زندگیت را روشن کن
و زمانی که دیگر به قدرت منبع آن آتش نیاز ندارند،
آنها را تنها بگذار تا در تکامل شعله خود قدم بردارند“
”راب اسحق گینزبرگ“



The Fresh Experience



Main: (310) 659-7070

(310) 659-ELAT

Tape: (310) 650-9983

Fish: (310) 659-9253

Meat: (310) 659-9250

Fax: (310) 659-7434

E-mail: elatmarket@aol.com

8730 W.Pico Blvd
Los Angeles, CA 90035

"Get the Soul of Life,
On the Wings of Music..." (P. A.)

"بر بالهای موسیقی،
روح زندگی را به خانه خود بیاورید..." (پ.ا.)

آموزش نوازندگی پیانو زیر نظر

پییمان اخلاقی

پیانست، آهنگساز
لیسانس و فوق لیسانس رشته موسیقی از UCLA
دانشجوی دکترای آهنگسازی

با بیش از پانزده سال تجربه تدریس خصوصی
و سابقه اجرای کنسرت های متعدد

Piano Instructions

By

Payman Akhlaghi

Composer, Pianist

MA, BA in Music From UCLA

PhD Student of Composition

*آموزش موسیقی کلاسیک، پاپ، ایرانی، فیلم...
*آموزش سلفژ، تنوری موسیقی و فنون آهنگسازی
*کلاس های ویژه مدرسین پیانو
*آموزش در استودیوی خصوصی ویا منزل شما
(تحت شرایط عادی، همه کلاس ها تک- نفره هستند.)

اجرای تکنوازی پیانو

Private Recitals and Solo
Performances at Ceremonies,
Banquets and Other Festivities

اجرای کنسرت های خصوصی و
موسیقی پس زمینه در مراسم اردوور،
نامزدی، عروسی، بنکویت...
(هزینه از \$500 به بالا)

Tel: (310) 208-2927

Lessons covering: Brentwood, Bel Air, Beverly Hills, Westwood, West LA, Santa Monica, Sherman Oaks, etc. Text & Design © 2006, Payman Akhlaghi



IDB BANK



IDB Bank®

Israel Discount Bank of New York

مفتخر است انواع سرویس های بانکی را برای حسابهای

شخصی و تجارتي شامل حساب های جاری و سپرده

Private Banking, Trade Finance,
Asset Based & Middle Market Lending,
By IDB Leasing, Factoring

و غیره را در شعبات خود در نیویورک، کالیفرنیا و فلوریدا بشما عرضه نماید

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا با آقای

Moti Levy-Tsedek (مهرداد لویصدق)

معاون مدیرعامل و رئیس شعبه
LA. Down Town واقع در

888 S. Figueroa Street, Suite 550
Los Angeles, CA. 90017

شماره تلفن 213-861-6455 تماس حاصل فرمائید

آدرس شعبات بانک:

511 Fifth Ave, NY, NY. 10017, (Tel: 212-551-8500)

1350 Broadway Ave, NY, NY. 1018, (Tel: 212-714-5662)

9401 Wilshire Blvd, # 600 Beverly Hills, CA. 90212, (Tel: 310-860-6320)

888 S. Figueroa, # 550 Los Angeles, CA. 90017, (Tel: 213-861-6455)

1000 Brickell Ave, Miami, FL. 33131, (Tel: 305-530-3429)

18851 NE 29th Ave, # 600Aventura, FL. 33180, (Tel: 305-682-3700)



شوفار

نشریه فدراسیون
یهودیان ایرانی کالیفرنیا

1317 N. Crescent Height Blvd.
West Hollywood, CA 90046
Tel: (323) 654-4700
Fax: (323) 654-1791

۱۳۸۶ خورشیدی
شماره زمستان ۲۰۰۷ میلادی
۵۷۶۸ عبری

سردبیر: مزگان مقدم - رهبر

شوفار ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی با هدف ایجاد ارتباط مستقیم بین فدراسیون و افراد جامعه و اعتلای فرهنگ یهودیان ایرانی و ایجاد هماهنگی بین سازمانها، گروه ها و نسلهای گوناگون فعالیت خود را ادامه میدهد.

شوفار در انتخاب مطالب، ویرایش متون و حفظ مصالح جامعه آزاد است.

آثار و مقالات مندرج در شوفار
بیانگر نظرات نویسندگان آن مقالات بوده و بازتاب عقاید و آراء گردانندگان آن نمی باشد.
مسئولیت مندرجات آگهی ها به عهده شوفار نیست.
شوفار از کلیه نویسندگان، مترجمان و اهل قلم برای بخش های مختلف، دعوت به همکاری می کند.

نقل مقالات و مطالب نشریه
با ذکر مأخذ آزاد می باشد.

عکس روی جلد از: ندا معتمدی

حروفچینی، طراحی جلد، صفحات، آگهی ها
موزان دیزاین ۵۹۳۵-۲۶۴ (۸۱۸)
www.mojandesign.com

بخش فارسی

۵	پیشگفتار
۶	پیام رئیس هیات اجرائیه
۷	گزارش صرف هزینه اعانات
۸	تجلیل از کنسول اسرائیل
۱۰	احداث ساختمان جدید فدراسیون
۱۱	قدردانی از رادیو صدای اسرائیل
۱۲	کتاب آزمون برگزیدگی
۱۳	مصاحبه با خانم گیسو فرحی
۱۵	“سامی میخائیل”
۱۷	قدردانی از خانم عزیزه کرمانیان
۱۸	عاشقانه
۲۱	نامه سرگشاده
۲۳	شعر
۲۴	ماجرای مرگ یک جاسوس اسرائیلی
۲۶	استالین، ماو و احمدی نژاد؟
۲۸	مناجات
۳۱	ادبیات فارسیهود
۳۴	تاریخ یهود
۳۸	داستان بدیاری من
۳۹	کار جدید پرویز صیاد و هادی خرسندی
۴۰	بیماریهای ارثی
۴۱	برتری ارتش اسرائیل
۴۳	چشم بینا

English Section

1	Editorial
2	Gypsy King, Sushi, and Lots of Dancing
4	Zereo Degree Turn
6	The State Of Happiness
8	Parenting the Persian Teen
10	A Journey Through The Lives Of Bengurion University
12	An Author's Mission
14	Race to the Finish Line
16	Short Story
19	Poem
20	Magen David/Shiva and Shakti
22	The First Iron Lady
23	What is best for us?
24	Benedictus
25	Domestic Violence
27	A Few Things I Have Learned
29	Promises
30	The New Green Car
31	Book Review
32	Gorgeous Fashion



Shofar

A Publicarion of
Iranian American
Jewish Federation
Winter 2007

Editor in Chief:
Mojgan Moghadam-Rahbar

Contributing Writers:
Farnoush Abrishami
Rozi Ebrami

Sarit Fassazadeh

Ira Farnoush

Shirin Gabay

Vida Halavi

Tanaz Kamran-Rahbar

Mehrdad Levysedgh

Ilana Mokhtarzadeh

Mastaneh Moghadam-Ellis

Jacque Mahfar

Shireen Oberman

Dr. Nahid Pirnazari Oberman

David Pouldar

Delila Pouldar

Guity Shahbaz-Ellis

Sabba Rahbar

Nazanin Ramzi-Shamtoubi

Cover Photo by:

Neda Motamedi

Cover Models:

Michell Ghassemlou, Delila,

David, and Daniel Pouldar,

Sabba Rahbar, Daniel M.

Rahbar, Farinaz, Farzad, and

Farbod Tojarieh

The Views and opinions expressed in the published articles, are those of the writer and do not in anyway represent the views of "Shofar" or the Iranian-American Jewish Federation

Typesetting, Layout,
Coverage and Design by:
Mojan Design
(818) 264-5935

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

انتخابات دوره جدید

هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی کالیفرنیا

دوره پنجم ماموریت اعضاء هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی کالیفرنیا در آپریل سال ۲۰۰۸ به پایان خواهد رسید. افرادی که مایل هستند نامزدی خود را برای انتخابات دوره ششم این هیئت اعلام کنند، می توانند از تقاضا نامه های ضمیمه شده در مجله شوفاژ استفاده کنند و اشخاصی که مایل هستند در این انتخابات رأی دهند و پرسشنامه رأی را دریافت نکرده اند، می توانند برای دریافت آن با دفتر فدراسیون، شماره تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳)، تماس حاصل نمایند. آخرین فرصت برای برگرداندن تقاضانامه های شرکت در انتخابات، به دفتر فدراسیون ۱۰ ژانویه سال ۲۰۰۸ خواهد بود.

هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی

اطلاعات عمومی در مورد هیات امناء فدراسیون یهودیان ایرانی کالیفرنیا و قوانین انتخابات طبق آئین نامه این سازمان :

- ۱- ۳۵ نفر عضو از میان کاندیدها با گرفتن اکثریت آراء جامعه انتخاب می شوند.
- ۲- دو نماینده از هر یک از سازمانهای عضو فدراسیون در این هیات شرکت خواهند داشت.
- ۳- ۱۵ نفر از معتمدین جامعه که توسط اعضاء دو گروه فوق انتخاب شده اند در این هیات شرکت خواهند داشت
- ۴- کلیه افراد جامعه یهودیان ایرانی تبار مقیم کالیفرنیا که فاقد سوء سابقه باشند و دارای حداقل سن ۱۸ سال می باشند واجد شرایط انتخابات خواهند بود.

شرایط رأی دهندگان:

- ۱- کلیه افرادی که عضو جامعه یهودیان ایرانی تبار مقیم آمریکا هستند.
- ۲- دارای حداقل سن ۱۸ سال می باشند.



شعله جان را بیافروزیم...



پیشگفتار

مژگان مقدم - رهبر

استفاده می کنیم و تا آن زمانی شعله روشن را در کنار شمع نگه می داریم که شعله دوم مستقل شود و گرمای وجود خود را بیابد.

اگر بیش از حد لازم شعله ها را در کنار هم قرار دهیم شمع ها زودتر از آنچه که باید می سوزند و آن حرارت و نوری را که می بایست از خود بروز نمی دهند. روحانیون بر این عقیده هستند که روابط هر انسانی با انسان دیگر، به خصوص میان والدین و فرزندان و یا استادان و دانش آموزان، مانند شعله های دو شمع است. زمانی که ما میل داریم با روح و جان خود، روح و جان دیگری را روشن کنیم و در شعله ور شدن آن بکوشیم، باید بدانیم که نشانه یک هم بستگی و عشق واقعی در این است که وقتی این شعله و یا روح قدرت استقلال پیدا کرد، آن را رها کنیم و در کنار هم به رشد و تکامل خود ادامه دهیم.

چقدر زیبا است هنگامی که در مکانی پاک شعله های گرما بخش و نورانی شمع ها در کنار هم فضایی آرامش بخش و موزون ایجاد می کنند. و چقدر زیبا است زمانی که افراد یک خانواده، یک کشور، و یک دنیا مانند شعله های شمع ها کنار هم ولی جدا از هم به گرما و روشنایی یکدیگر می افزایند و بانی روشن شدن و شعله گرفتن شمع های نو هستند، و پس از به استقلال رسیدن شعله وجود آن ها، در کنارشان می ایستند تا شاهد تکامل آن شعله نوپا باشند.

با این امید که همه روزهای زندگی مان مانند شعله شمع مملو از قلبی پر از عشق، روحی پاک و قدرت الهی باشد.

مرحله توصیف می شود. مرحله اول قسمت آبی رنگ آن است. رنگ آبی که از نخ موجود در شمع بر می خیزد، منبع نیرو است. این مرکز شعله نمایانگر قلب و جسم است و گویای اینکه چگونه عشق پاک و واقعی در جسم و جان تاثیر می گذارد.

مرحله دوم، قسمت سفید شعله است که دور قسمت آبی شعله را محاصره کرده. این سفیدی نمایانگر روح و یا جان است و گویای عشقی که در آن موجود است. همانطور که روح با بدن تماس ندارد، این قسمت شعله نیز با نخ درون شمع تماس برقرار نمی کند. مرحله سوم، قسمت هاله نور است، نوری که از شعله بر می خیزد و نمایانگر قدرت است و گویای قوتی که از عشق پاک ایجاد می شود. در یهودیت این سه خاصیت، یعنی قلب، جان و قدرت در تمام دعاها به ویژه در "شمع ایسرائل" گفته می شود به منظور اینکه به خالق خود با تمام قلب، تمام جان، و تمام قدرت عشق بورز. زمانی پاکی عشق نمایان می شود و به زندگی انسان نیرو می بخشد که در هر سه مرحله موجود باشد و افروختن شعله شمع ایجاد این سه مرحله در فضای زندگی است.

به غیر از گرما بخشیدن به محیط و پخش نوری زیبا و سحرآمیز، روشن کردن شمع گویای تکاملی دیگر از دوران زندگی نیز هست و آن روشنایی بخشیدن روحی به روح دیگر است.

هنگام به آتش افروختن یک شعله از شعله ی دیگر، که از تکامل روشنایی برخوردار است،

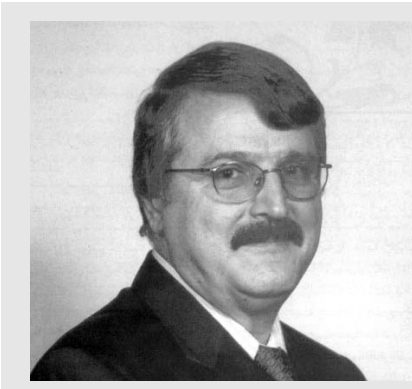
اگر به پایه اولیه هر مذهب و یا باور معنوی در این دنیای خاکی دقت کنیم، متوجه می شویم که اصل تمام آنها یکی است و تنها نحوه تعریف است که تفاوت بین آنها را ایجاد کرده.

یکی از رسوم که در تمام مذاهب دنیا از آن بهره گرفته می شود و انجام آن در تمام این ادیان تشویق شده، روشن کردن شمع است. به نظر می رسد که در وجود شعله گرم شمع و رسم روشن کردن آن رازی نهفته که در هر زمان و به دلایل مختلف تمام باور های مذهبی این روشنایی را لازم می دانند. روشن کردن شمع و دعا خواندن هنگام افروختن این شعله نورانی در مساجد، کلیساها، مکان های مقدس بوداها و هندوها، در معبد زرتشتیها و دیگر مذاهب و باورها رایج است و با علاقه بسیار انجام می شود.

در یهودیت نه تنها روشن کردن شمع هر هفته قبل از رسیدن شبات باید انجام شود بلکه روشن کردن روزانه هفت شمع نیز توصیه می شود. در تورات آمده که "روح انسان شعله خدا است" و هفت شمع "منورا" نماینده هفت لایه تکامل روح است و روشن کردن شمع هشتم هنگام جشن حنوکا رتبه بالاتری از تکامل روح را به ارمغان می آورد و شاید به این دلیل است که حنوکا را جشن نور و روشنایی می خوانیم.

تمام ادیان به نوعی تمرکز کردن و دعا کردن هنگام روشن کردن شمع را در رسوم خود گنجانده اند.

در "کبالا" شعله گرم و زیبای شمع در سه



پیام رئیس هیات اجرائیه آقای منوچهر نظریان

کنند. اشخاصی که مایل هستند پرسشنامه های رأی گیری را دریافت کنند و نام آنها هنوز در لیست پستی فدراسیون یهودیان ایرانی نیست می توانند با دفتر فدراسیون تماس بگیرند و نام و نشانی خود را برای دریافت پرسشنامه ثبت کنند.

جای خوشحالی فراوان است که چاپ اخیر نشریه شوفار با استقبال بسیار جامعه یهودیان ایرانی در سراسر کشور روبرو شده است. نشریه شوفار با همکاری سردبیر پر توان آن خانم مژگان مقدم - رهبر و کادر نویسندگان و همکاران علاقه مند و آگاه ارگانی است پر محتوا نمایانگر فعالیتهای متعدد فدراسیون یهودیان ایرانی و جوابگوی نیازهای جامعه یهودیان ایرانی برای ایجاد ارتباط با یکدیگر و بخش انگلیسی این نشریه با استقبال بی سابقه ای از طرف نسل جوان یهودی ایرانی روبرو بوده است. از دوستان فدراسیون و علاقه مندان این نشریه دعوت می کنیم که برای حمایت آن نام خود را به عنوان مشترک نشریه شوفار به ثبت برسانند. پرداخت آبونمان در نظر گرفته شده برای این نشریه، ارسال آن را برای شما تضمین می کند و در پرداخت بخشی از هزینه آن ما را یاری می دهد. با آرزوی صلح و تندرستی برای تمام اعضای جامعه تا شماره بعدی نشریه شوفار و آغاز فصلی دیگر.

منوچهر نظریان

توجه این افراد هم صدا هستند. اعضای کنونی هیئت امناء و هیئت اجرائیه فدراسیون امیدوار هستند که در دوره جدید فعالیت و شرکت نسل جوانتر فضای متفاوتی برای کارآیی این گروه ایجاد کند. انتخابات این دوره هیئت امناء با نیرویی مثبت و در نظر گیری کامل فضای دموکراتیک و خالی از سیاست های منفی انجام خواهد گرفت و همه ما مشتاقانه در انتظار دریافت تقاضانامه از افراد جامعه برای اعلام کاندید شدن خود در این انتخابات هستیم و امیدواریم که تمام اعضای جامعه یهودی ایرانی که سنشان بالای ۱۸ سال است در این رأی گیری شرکت کنند و حمایت خود را از فدراسیون یهودیان ایرانی نشان دهند.

انتخابات این دوره هیئت امناء با نیرویی مثبت و در نظر گیری کامل فضای دموکراتیک و خالی از سیاست های منفی انجام خواهد گرفت.

لازم به تذکر است که آخرین مهلت برای فرستادن تقاضانامه های کاندید شدن در این انتخابات ۱۰ ژانویه سال ۲۰۰۸ است. یک کپی از تقاضا نامه ضمیمه این شماره نشریه شوفار است علاقه مندان می توانند تا قبل از این تاریخ آن را به دفتر فدراسیون پست

فصل دیگری از زندگی روز مره ما گذشته و با اشتیاق منتظر شروع فصل جدید هستیم. شروع فصل زمستان برای یهودیان در سراسر دنیا با نور و روشنایی مراسم حنوکا همراه است و ما ایرانیان یهودی مقیم آمریکا تا حد زیادی بخاطر مصادف بودن آن با ایام تعطیلات کریسمس، امروزه بیشتر به این رسم کهن و زیبا توجه می کنیم. با امید به اینکه روشنایی موجود در حنوکا باعث پیدایش نور شادی در قلب و زندگی تمام ما باشد.

با آمدن فصل زمستان فصل نوینی در فدراسیون یهودیان ایرانی نیز آغاز می شود با خوشوقتی از اینکه در چند ماه اخیر فدراسیون یکی از فعالترین و پر هیجان ترین دوران خدمات خود را پشت سر گذاشته هیئت اجرائیه و امناء این سازمان به فعالیتهای خود با پشت کار و علاقه بسیار ادامه می دهند و همه ما خود را برای انتخابات دوره ششم هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی آماده می کنیم.

ماموریت دوره پنجم اعضای هیئت امناء این سازمان در ماه آپریل سال ۲۰۰۸ به پایان خواهد رسید. لازم به توضیح است که در دوره اخیر اعضای این هیئت با حمایت و پشتیبانی صد در صد خود از فعالیتهای هیئت اجراییه و رسیدگی به نیازهای جامعه توانسته اند در سطح بسیار والایی در تمام امور موثر واقع شوند. اطمینان دارم که همه افراد جامعه یهودیان ایرانی در سپاسگزاری از خدمات و

گزارش صرف هزینه و جوه ارسالی حاصل از جمع آوری اعانات در تاریخ ۷ آگوست ۲۰۰۶

گزارش از: بنیاد ایما

های محل دریافتیم که اگر تمام بودجه توسط سازمان مربوطه برآورده شود در سال بعد و پس از اتمام جنگ و مسائل فرسایشی والدین در این امر کمکی نخواهند داشت و این پروژه با کمبود بودجه مواجه خواهد شد. جمع وجوه پرداخت شده توسط فدراسیون یهودیان ایرانی ۱,۳۰۰,۰۰۰ دلار

جمع وجوه پرداخت شده توسط موسسه ایما ۶۵۳,۷۵۸ دلار

جمع وجوه پرداخت شده توسط فدراسیون یهودیان آمریکایی ۶۵۷,۸۳۵ دلار
جمع کل دریافتی ۲,۶۱۱,۵۹۳ دلار

هزینه ها:

پروژه شماره ۱- مرمت و نصب دستگاه تهویه ۲۳۲,۸۸۸ دلار

پروژه شماره ۲- کوپن های غذایی ۱,۴۲۰,۶۲۰ دلار

پروژه شماره ۳- کمک به مدارس و دانش آموزان ۹۵۸,۰۸۵ دلار

جمع کل هزینه ها ۲,۶۱۱,۵۹۳ دلار

داوطلب که از تل آویو اعزام شده بود به انجام رسید.

برای انجام عملیات بازسازی پناهگاه ها، پیمانکاری برای این امر استخدام شده بود، و پس از نصب دستگاه و مرمت های لازم وجوه مربوطه مستقیماً و بدون واسطه به او پرداخت گردید.

در مورد انجام عملیات مربوط به عرضه کوپن غذا پس از دریافت لیست افراد واجد شرایط از طرف شهرداری ها، کوپن ها مستقیماً به دست افراد رسیده بود و در این امر باید از یاری یکی از بزرگترین فروشگاه های مواد غذایی، سوپر سل، یاد کرد که با تخفیفی معادل بین ۱۴ تا ۲۴ درصد مواد غذایی را در قبال دریافت کوپن در اختیار مشتریان گذاشت.

در مورد پروژه مدارس در صورتی دانش آموز از این بودجه مستفیض می شد که والدین دانش آموز بتوانند ۲۰ درصد کل بودجه را متقبل شوند.

علت و جود این مسئله را با گفتار با شهرداری

همانگونه که در شماره بهار ۲۰۰۷ شوفار به اطلاع رساندیم در تاریخ ۷ آگوست ۲۰۰۶ فدراسیون یهودیان ایرانی با همکاری گسترده موسسه غیر انتفاعی ایما در اسرائیل، به سرپرستی و مدیریت خانم ثریا و آقای یونس نظریان، و فدراسیون یهودیان آمریکایی مقیم لوس آنجلس اقدام به جمع آوری اعانه جهت رفع نیازهای کشور اسرائیل ناشی از جنگ اسرائیل و لبنان نمود که گزارش آن مشروحاً در شوفار درج گردید. این کمک ها با شرکت ارزنده یهودیان مقیم لوس آنجلس توسط سازمان ایما گردآوری و با پیش بینی و برنامه ریزی کامل گروهی متشکل از کارشناسان و مشاوران و همکاری گسترده داوطلبان صرف اجرای سه پروژه مورد درخواست مسئولان دولتی در اسرائیل به شرح زیر اختصاص یافت:

۱- پروژه مرمت پناهگاه های جنگی و نصب دستگاه تهویه مطبوع برای ده شهر آسیب دیده در شمال اسرائیل.

۲- پروژه پخش کوپن غذا برای خانواده های صدمه دیده از جنگ به علت از دست دادن خانه و کاشانه و یا کار و کسب در بحبوحه جنگ و موعد پسخ برای متجاوز از هشت هزار و صد و سی و دو فامیل.

۳- پروژه کمکهای فوق تحصیلی شامل تهیه غذای گرم و خرید لوازم مورد احتیاج دانش آموزان به علت کمبود و نقصان کمکهای دولتی در زمان جنگ برای ۵۷۰۰ دانش آموز.

با پیش بینی و برنامه ریزی از طرف موسسه ایما و مشورت کارشناسان این کمک ها به صورت مستقیم و با کادری هماهنگ و

خواننده عزیز

ما مشتاق هستیم که نظریات و عقاید شما را درباره نشریه شوفار و خدمات فدراسیون یهودی ایرانی کالیفرنیا دریافت کنیم. لطفاً از طریق نامه و یا تلفن با ما تماس بگیرید.

Shofar Publication

1317 N. Crescent Heights Blvd., West Hollywood, CA 90046

(323) 654-4700

مراسم تجلیل و پایان خدمت کنسول اسرائیل در لوس آنجلس

عکسها از: سپهر ویدئو - فتوگرافی

هیات اجرائیه فدراسیون یهودیان ایرانی،

در مدت زمانی که آقای اهود دانوخ به عنوان کنسول اسرائیل در لوس آنجلس خدمت می‌کرد، با خوشروئی و دقت در هر چه بهتر انجام دادن وظیفه خود به عنوان نماینده کشور اسرائیل تلاش می‌کرد. محبوبیت او یکی از دلایلی بود که بسیاری از افراد شاخص

فدراسیون یهودیان ایرانی در تاریخ ۲۵ سپتامبر سال ۲۰۰۷ طی مراسمی زیبا و باشکوه در سالن نعمان از خدمات کنسول اسرائیل در لوس آنجلس، آقای "اهود دانوخ"



آقای اهود دانوخ، کنسول جنرال
اسرائیل و بانو



از راست به چپ: آقای آنتونی ویاراگوسا، شهردار عالیقدر لوس آنجلس؛ فانم گیسو فرمی، رئیس کمیته بانوان فدراسیون؛ آقای اهود دانوخ، کنسول جنرال اسرائیل؛ آقای جیمی دلشاد، شهردار عالیقدر بورلی هیلز



آقای جان فرمی، گرداننده برنامه

جامعه در این گردهم‌آبی شرکت کردند و ضمن خداحافظی از زحمات او قدردانی نمودند.

آقای جان فرمی، یکی از چهره‌های محبوب جامعه ایرانی، گردانندگی مراسم را به عهده داشت که با کاردانی و توانایی بسیار وظیفه خود را انجام داد. از میان سخنرانان راب داوید شوفط و آقای منوچهر نظریان، رئیس

قدردانی کرد و در میان تعداد کثیری از دوستان وی، و افراد متشخص جامعه، پایان ماموریت او را به اطلاع عموم رساند.

این مراسم در نهایت نظم، سلیقه و دقت در تمام نکات با زحمت و تلاش خانم گیسو رستگار-فرمی، رئیس کمیته بانوان فدراسیون یهودیان ایرانی، برنامه ریزی شده بود.

در سالن نعمان فدراسیون یهودیان ایرانی معرف نقش موثر ایرانیان یهودی در سطح کل جامعه است و نمایانگر لیاقت و کاردانی بانوانی چون خانم گیسو فرحی است.



آقای سام کرمانیان، عضو هیأت امناء فدراسیون

سخنانی ایراد کردند و آقای جان فیشل، رئیس کل فدراسیون یهودیان از طرف جامعه یهودیان آمریکایی صحبت کرد.

معرفی آقای دانوخ توسط آقای سام کرمانیان، عضو هیات امناء فدراسیون یهودیان ایرانی، انجام گرفت. آقای یونس نظریان، رئیس بنیاد "ایما" نیز طی سخنانی از زحمات آقای دانوخ سپاسگزاری کرد. سخنرانی آقای "آنتونیو ویاراگوسا" شهردار عالیقدر شهر لوس آنجلس با استقبال فراوان مدعوین روبرو شد. ضمناً ایرانیان حاضر در سالن، در نهایت مسرت و افتخار از سخنان آقای جیمی دلشاد، شهردار عالیقدر شهر بورلی هیلز استقبال نمودند.

آقای جیمی دلشاد در طی سخنان خود کلید طلایی شهر بورلی هیلز را به آقای دانوخ هدیه کرد.

در پایان برنامه، سازمانهای متعدد ایرانی و آمریکایی تقدیر نامه های خود را به آقای اهود دانوخ اهداء کردند. برگزاری این مراسم



آقای اهود دانوخ، کنسول جنرال اسرائیل



سالن نعمان

در فدراسیون یهودیان ایرانی

با گنجایش ۴۵۰ نفر مکانی استثنائی و باشکوه
برای برگزاری مراسم و جشنهای شما

برای کسب اطلاعات بیشتر با خانم ایرما اسمیت با
تلفن ۲۱۴۲ - ۶۵۶ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

احداث ساختمان جدید و نوسازی مرکز فدراسیون یهودیان ایرانی

است. در این طرح ۴ طبقه پارکینگ در نظر گرفته شده که گنجایش بیش از ۳۲۰ ماشین را خواهد داشت، در طبقه بالاتر سالنی به عنوان "لابی" ساختمان قرار خواهد داشت، که در آن چند اتاق برای استفاده کارمندان نیز در نظر گرفته شده است.

طبقه بعدی یک سالن مجهز به مساحت چهارده هزار اسکورفیت خواهد بود. گنجایش این سالن حدود هزار نفر می باشد و از طبقه بالای آن که به صورت یک تراس با فضای سبز است نیز برای انواع گردهم آیی ها استفاده خواهد شد. تجهیزات کاملی در قسمت مخصوصی که به عنوان آشپزخانه از آن استفاده خواهد شد در نظر گرفته شده است.

امید می رود که با همراهی و همکاری شهرداری "شهر وست هالیوود" اجازه های مورد نظر برای شروع ساختن این بنا گرفته شود.



www.roozphotography.com

پایان سال ۲۰۰۷ نوسازی آن به پایان خواهد رسید و برای انواع گردهم آیی ها و جلسات از آن استفاده خواهد شد. ساختمان نوسازی شده فعلی فدراسیون با سالنی مدرن و بهره برداری از مجهزترین امکانات جوابگوی احتیاجات گوناگون جامعه یهودی ایرانی و غیر ایرانی است.

پس از تاسیس مرکز فدراسیون یهودیان ایرانی، در خیابان "کرسنت هایتز" در شهر "وست هالیوود"، مهندس عبدی خرمیان، به درخواست و دعوت آقای عزت الله دلیجانی، رئیس هیات اجرائیه آن زمان و پایه گذار این مرکز، و دکتر کامران بروخیم، عضو هیات امنا فدراسیون، به فدراسیون یهودیان ایرانی

پیوست. خواهش هیات امنا و اجرائیه از ایشان این بود که با وجود تجربیات گسترده خود در طراحی ساختمان و دانش و تخصص در کارهای ساختمانی در نوسازی ساختمان فعلی این مرکز همراهی کنند و نهایتاً با نقشه ای درست و پایه ریزی دقیق زمین روبروی ساختمان به بنایی تبدیل شود که بتوان از آن به عنوان پارکینگ و سالنی بزرگ و مجهز برای گردهم آیی های گوناگون استفاده کرد.

اولین قدم مهندس خرمیان

مهندس خرمیان و همکاران ایشان در

Khoramian Group Architects Inc.

با حسن نیت فراوان به صورت داوطلبانه به کار خود ادامه می دهند و بدون شک با وجود افرادی چون ایشان و دیگر اعضای هیات اجرائیه و هیات امنا فدراسیون یهودیان ایرانی این پروژه بزرگ و قابل تحسین به بهترین نحو ادامه خواهد داشت و پایان خواهد گرفت.

مهندس خرمیان ریاست کمیته ساختمانی هیات اجرائیه فدراسیون یهودیان ایرانی را به عهده دارند. با شروع ریاست آقای منوچهر نظریان در هیات اجرائیه، برنامه ریزی و طراحی برای ساختمان در زمین مقابل به صورت جدی و با همت دست اندرکاران به انجام رسیده است. این بنای جدید با الهام گرفتن از برخی از زیباترین و مجهزترین هتل های لوس آنجلس و نکته بینی و تجربه مهندس خرمیان و همکارانش طراحی شده

در این راه طراحی سالنی تازه و مجهز در ساختمان موجود فدراسیون بود، که با حمایت مالی و خیرخواهانه خانواده زنده یاد فیض الله نعمان، سالن "نعمان" نام گرفت و با زیبایی و نکته بینی بسیار در طی مدت کوتاهی بازسازی شد. این ساختمان نوسازی شده در زمان ریاست دکتر شکرالله براورین در طی جشن باشکوهی افتتاح شد. هم اکنون سالن دیگری در ساختمان فعلی فدراسیون به نام "سپراهل" در دست تعمیر است که تا

قدردانی از گردانندگان بخش فارسی "راديو اسرائیل"

روز پنج شنبه ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ ایرانیان مقیم لوس آنجلس به منظور خوش آمدگویی و قدر دانی از گردانندگان "راديو صدای اسرائیل" در گردهمایی که با همت آقای منصور پور اتحاد، یکی از افراد خیر خواه و خدمتگزار صادق جامعه، بر نامه ریزی شده بود و با پشتیبانی کلیه سازمانها و نهادهای یهودیان ایرانی همراه بود، در سالن "نعمان" در فدراسیون یهودیان ایرانی، دور هم جمع شدند.

خانم فرنوش رام، رئیس کنونی "بخش فارسی راديو اسرائیل" در این گردهمایی حضور داشت و در طی مراسمی زیبا از کار و لیاقت او در انجام وظیفه بسیار دشوار وی تجلیل به عمل آمد.

خانم "لیدا حنایی"، گوینده پر توان راديو ایران ۶۷۰-ای-ام، گردانندگی برنامه را به عهده داشت و سخنرانی خانم گیتی بروخیم (سیما نطوب)، نویسنده و روز نامه نگار محبوب، با استقبال فراوان مدعوین روبرو شد.

برای اطلاع علاقه مندان سخنرانی خانم بروخیم در این شماره شوفار به چاپ رسیده است. در ابتدا خانم گیتی بروخیم (سیما نطوب) نوشته ای را که از طرف آقای منشه امیر، رئیس پیشین بخش فارسی راديو اسرائیل، در رابطه با فعالیتهای پر بار خانم رام، برای ایشان فرستاده شده بود خواند. در این نوشته آقای امیر از خدمات خانم رام قدر دانی کرده بود و او را چنین معرفی کرده بود: "خانم فرنوش رام در سالهایی که پس از دوران ریاست اینجانب ریاست بخش فارسی را به عهده داشته، با لیاقت و کفایت قابل تحسین توانسته است این وظیفه خطیر را انجام دهد و نه تنها محبوبیت و اعتبار و حیثیت راديو اسرائیل را در میان میلیونها نفر شنوندگان آن در ایران و خارج از ایران حفظ کند، بلکه بر

میزان آن بیافزاید."

پروفسور امنون نتصر نیز طی نامه ای پر احساس و سرشار از نکات زیبا در باره اهمیت بخش فارسی راديو اسرائیل و رسالت آن توضیحاتی داده بود، که نامه ایشان نیز توسط خانم بروخیم خوانده شد.

در میان مهمانان تعداد کثیری از دست اندر کاران رسانه های گروهی در لوس آنجلس حضور داشتند، از جمله آقایان اسد الله و علیرضا مروتی، مدیران راديو صدای ایران، که هر بامداد قسمتی از برنامه های روزانه بخش فارسی راديو اسرائیل را از طریق رسانه خود به گوش شنوندگان و علاقه مندان می رسانند.

در خاتمه هنرمند محبوب جامعه خانم شهلا سرشار به همراهی نوازنده گرانمایه آقای شهرام فسا زاده به افتخار خانم رام برنامه ای زیبا و دلنشین اجرا کردند.

متن سخنرانی خانم گیتی بروخیم (سیمانطوب) در مراسم تجلیل از خانم فرنوش رام رئیس بخش فارسی راديو اسرائیل:

از آمدنت اگر خبر داشتمی

در خاک رهت گل و سمن کاشتمی

نگذاشتمی که پانهی بر سر خاک

خاک قدمت بیدیده بر داشتمی

فرنوش عزیز به جمع شنوندگان علاقمند

و وفادار برنامه هایتان در لوس آنجلس خوش

آمدید. مقدمتان را صمیمانه گرامی می

داریم. سالهاست که صبحگاهان با صدای

دلنشین و رسای شما از خواب بر می خیزیم با

این دل خوشی که اخبار روز را آنچنان که واقعیت

امر است بشنویم، نه اخبار سانسور شده یا

دیگته شده توسط صاحبان قدرتی که فقط منافع

شخصی خود را در نظر دارند و در راه آن حاضر به

فدا کردن موهبت گرانقدر حقیقت و نتیجتا منافع ملت میباشند، و شما این رسالت را در نهایت کمال و در عین حال با ظرافت و نکته سنجی انجام داده اید. نشر محکم، صدای جادویی و راديو فونیک و نیز احساس گرم شما نسبت به دو سرزمین ایران و اسرائیل که از محتوای کلامتان احساس می شود، در راستای عملی ساختن این رسالت یار و یاور شما بوده و باعث شده است که هر روز در سراسر عالم بر جمع شنوندگان بر نامه هایتان افزوده شود. چرا که بر خلاف تصور پوچ پاره ای کوتاه اندیشان، توده مردم این حقیقت را تشخیص داده و ارج می نهند.

فرنوش جان ما ضمنا شما را سفیر ایران، زادگاه عزیزمان سرزمین کوروش شاه، شاه شاهان، اولین اهدا کننده اعلامیه حقوق بشر، در سرزمین اسرائیل قبله گاه روحانی یهودیان جهان می دانیم، سفیر صلح و دوستی بین دو ملت پاک و خوب ایران و اسرائیل، دو ملتی که از هزاران سال پیش با یکدیگر روابط حسنه داشتند، امنیت هر کدام امنیت دیگری را تضمین می کرد، دوران شکوفائییشان اکثرا مقارن و متاسفانه دوران رنج و سختیشان هم غالباً هم زمان بوده است، و همه با هم از خداوند بزرگ مسئلت داریم که بار دیگر این دو ملت تاریخی به دور از نیات منفی بد خواهان شر افکن و تفرقه انداز روی صلح و آشتی و سالاری را ببینند.

و اما مهر وافر همگی ما به شما و رسالت های ارزشمندتان باعث آن گشته که همه سازمانهای یهودی متفقا مراسم تجلیل از شما عزیز را بر گزار کنند و این اتحاد سازنده، چقدر دلپذیر و زیبا است. البته باید اذعان کرد که بدون همت

کتاب آزمون برگزیدگی

نشان می‌دهد ملت یکتاپرست یهود با وجود تحمل این همه فجایع و شکنجه‌ها پابرجا مانده است. شاعر در این سروده‌ها که تارهای قلب خواننده را می‌لرزاند سوال می‌کند آیا آنان که به بهانه‌های واهی تیغ تبعیض و تعصب به روی قومی می‌کشند بوئی از انسانیت برده‌اند؟ آیا فجایع انسان بر انسان مایه ننگ بشر نیست؟

کتاب "آزمون برگزیدگی" با بیش از چهل شعر، به همراه یک سی.دی که توسط شاعر به زیبایی و با تنظیم دلپذیری دکلمه شده ارائه می‌شود.

به نظر می‌رسد که مهندس جهانگیر صداقت فر، که تحصیلات عالی خود را در رشته‌های معماری و شهرسازی به پایان رسانده، با همان حوصله و دقتی که پروژه‌های بزرگ

شهرک سازی، پارک سازی و ساختمانی را انجام داده و به پایان می‌رساند، با نکته‌بینی خاص یک هنرمند و ظرافت در انتخاب و در کنار هم گذاشتن کلمات، اشعار به یادماندنی خود را خلق می‌کند تا در روح و روان خواننده نفوذ کنند. با آرزوی موفقیت هر چه بیشتر برای ایشان در ادامه کارهای ادبی و فرهنگی، یکی از تازه‌ترین اشعار ایشان را که در اختیار نشریه شوفار قرار داده‌اند در این شماره چاپ می‌کنیم.

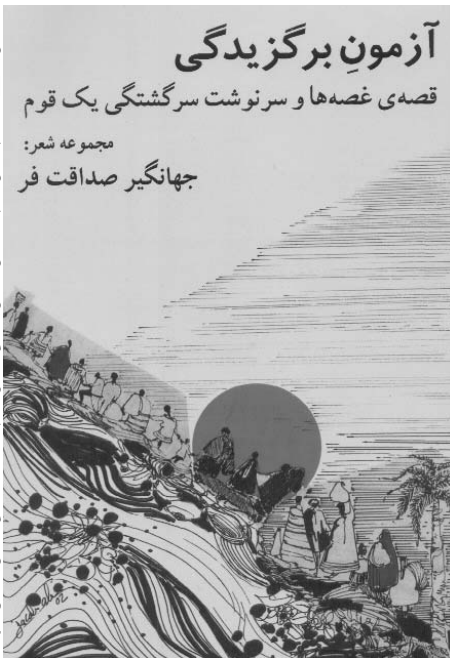
نام جهانگیر صداقت فر برای همه عاشقان شعر و ادب فارسی معاصر، و به خصوص خوانندگان نشریه شوفار، نامی است محبوب و آشنا، اشعار پر احساس، ژرف و نغز او همواره در نشریه شوفار و دیگر نشریات معتبر فارسی زبان به چاپ رسیده‌اند و بارها زیور روی جلد این نشریات بوده‌اند.

کتاب "آزمون برگزیدگی"، "قصه‌ی غصه‌ها و سرنوشت سرگشتگی و سرنوشت سرگشتگی یک قوم" مجموعه‌ای از اشعار جهانگیر صداقت فر در رابطه با قوم یهود است که در سال ۲۰۰۳ به همت بنیاد جامعه‌ی دانشوران انتشار یافته و توسط شرکت کتاب پخش شده است.

"آزمون برگزیدگی" پس از انتشار اولین کتاب از مجموعه اشعار او به نام "غربانه" به چاپ رسیده و هر دو مجموعه با استقبال فراوان دوستداران شعر و ادب روبرو بوده‌است. روزنامه نگار و نویسنده برجسته، مشفق همدانی درباره کتاب آزمون برگزیدگی چنین می‌گوید: "مجموعه اشعار جهانگیر صداقت فر درباره تاریخ مرارت‌ها، توهین‌ها، پوگروم‌ها و طوفان‌های خشم و سبعت است که در طول اعصار بر قوم یهود رفته‌است. این پرده سینمایی است که روزگار تلخ اجداد ما را از مقابل دیدگان ما می‌گذراند و در عین حال

والای فرزند اتحاد یعنی آقای منصور پور اتحاد، این اتحاد و اتفاق به آسانی میسر نمی‌شد. از این بابت وظیفه خود می‌دانیم که به نمایندگی از جانب کلیه سازمانهای یهودی ترتیب دهنده این بزرگداشت، از این ابر مرد جامعه یهودیان ایرانی که گاه آشکار و اکثراً پنهان و پشت پرده آغازگر و انجام رسان بسیاری از تلاشهای خیریه جامعه بو ده‌اند، سپاس فراوان به عمل آورم.

فرنوش جان ما متفقاً بر این باور بودیم که مناسب‌ترین فرد برای توصیف شخصیت و فضائل شما، همکار دانشمندان آقای منشه امیر هستند. از آنجا که بخاطر ضرورت‌های کار رادیو اسرائیل، هر دو تن شما نمی‌توانید از محل کارتان دور باشید، امکان حضور جناب امیر در این جمع ممکن نبود. به درخواست ما ایشان عیناً نطقی را که اگر اینجا می‌بودند اجرا می‌کردند، نوشته و در اختیار من گذاشته‌اند که در کمال افتخار به نمایندگی از جانب ایشان به سمع شما و حضار گرامی می‌رسانم. ولی ابتدا اجازه می‌خواهم تبریک و تهنیت استاد فرزانه جناب آقای پروفیسور امنون نتصر را به شما ابلاغ کنم. ایشان متأسفانه به علت بیماری فعلاً در بیمارستان بستری هستند و حضورشان در این جمع مقدور نبود، شفای عاجل برای ایشان خواستاریم، ابتدا پیام پروفیسور نتصر را از نظرتان می‌گذرانیم خانم فرنوش رام از نظر حرفه‌ای در درجه‌ای والا قرار دارند. این موضوع مورد تأیید همه شنوندگان برنامه ایشان است برنامه‌ای که ایشان می‌سازند بسیار حرفه‌ای و آموزنده است خانم رام ضمناً دارای صدای رادیو فونیک و منحصر به فردی هستند و به خاطر این دلایل از محبوبیت فراوان در میان شنوندگان خود برخوردارند. فرنوش انسانی است سخت کوش و شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم بیش از ۱۸ ساعت در شبانه روز وقت ایشان صرف رسیدگی به برنامه رادیو می‌شود. تندرستی و موفقیت ایشان را در ادامه کارهای آموزنده و حرفه‌ای از خداوند متعال آرزو دارم.



گفتگویی با خانم گیسو فرحی

رئیس کمیته بانوان فدراسیون یهودیان ایرانی کالیفرنیا

از: فنوش ابریشمی

بشردوستانه کرده است؟

به عنوان یک زن از نسل امروز من همیشه بر این باورم که بخشندگی خیلی مهم تر از دریافت کردن است و در تمام مراحل زندگی با این عقیده زندگی کرده ام.

در سال ۱۹۸۴ طی ملاقاتی که با ربای "استرن"، سرپرست پرورشگاهی در اورشلیم، داشتم انگیزه یاری دادن به دیگران در من بیش از همیشه زنده شد. این پرورشگاه سرپرستی بیش از ۶۰۰ دختر خردسال و جوان را در اسرائیل به عهده دارد. تعداد بسیاری از این کودکان از خانواده های بی بضاعت و یا بدون سرپرست به این پرورشگاه پناه آورده اند. این سازمان به من و افرادی چون من اجازه می دهد که هر یک از این کودکان را به فرزندخواندگی و یا خواهر خواندگی خودپذیریم و در رشد و پیشرفت زندگی آنها سهیم باشیم.

این یکی از زیباترین و بهترین تجربه های زندگی من بوده، چون من خودم دختر و یا خواهری ندارم و این سازمان به من اجازه داده تا از لذت داشتن خواهر و دختر به دلنشین ترین نحو بهره مند شوم.

این دختران قسمت بزرگی از زندگی امروز مرا تشکیل می دهند. در طی سال حداقل چهارمرتب برای دیدار آنها به اسرائیل می روم و خوشحالم که بگویم یکی از دخترخوانده هایم اخیراً ازدواج کرده است.

در حال حاضر من و همسرم "جان فرحی" سرپرستی هفت دختر را بین سنین هفت و هشت سال داریم. یکی از این کودکان از یک خانواده ایرانی است و ما هر دو امیدوار هستیم که شاهد رشد و موفقیت آنها باشیم و



من در Property Management ، RealEstate Development مشغول می باشم و همچنین در رشد و توسعه شرکت مالی خودمان فعالیت دارم.

رشته تحصیلی شما چیست؟

من Executive MBA خود را در دانشگاه UCLA دریافت کرده ام.

آیا در ایران نیز در فعالیت های اجتماعی و یا غیر انتفاعی و خیریه فعال بوده اید؟

خیر، در آن زمان نوجوان بودم و کم سن تر از این که بتوانم در این گونه فعالیت ها شرکت داشته باشم.

از چه زمانی فعالیت خود را با فدراسیون یهودیان ایرانی شروع کردید؟

فعالیت های من با این سازمان از یک سال پیش به عنوان رئیس کمیته بانوان فدراسیون آغاز شد.

چه مواردی و دلائلی شمارا علاقمند به فعالیت در سازمانهای غیر انتفاعی و

به منظور آشنایی بیشتر با اعضا فعال فدراسیون یهودیان ایرانی کالیفرنیا در صدد برآمدیم در هر شماره گفتگویی با یکی از افراد شاخص که وقت و همت خود را برای پیشرفت جامعه در اختیار ما قرار می دهند داشته باشیم.

در این شماره گفتگویی با خانم گیسو رستگار - فرحی، یکی از بانوان فعال و موفق جامعه ایرانی ترتیب داده ایم.

امیدواریم که بتوانیم در آینده همچنان مصاحبه هایی با دیگر شخصیت های نام آور و فعال جامعه ایرانی داشته باشیم.

خانم فرحی با سپاس از این که دعوت مرا برای این مصاحبه پذیرفتید، لطفاً ما را بیشتر با خانواده خود آشنا کنید.

من و همسرم جان، ۲۳ سال است که ازدواج کرده ایم، سه فرزند داریم به نام های جاشوا، جاستین، جاناتا.

جاشوا در حال حاضر دانشجوی دانشگاه Layola Marymount است و در آینده نزدیک رشته وکالت را پیش خواهد گرفت.

جاستین در دانشگاه USC مشغول تحصیل در رشته Business است و در پائیز امسال فارغ التحصیل خواهد شد و جاناتا یکی از محصلین مدرسه

Beverly Hills High School است.

شما در چه سنی ایران را ترک کردید؟

من در سن ۱۴ سالگی ایران را ترک کردم و برای ادامه تحصیل به یک مدرسه شبانه روزی در کانادا رفتم و مدتی بعد از آن به کالیفرنیا مهاجرت کردم.

در حال حاضر به چه شغلی مشغول هستید؟

که هنر بخشندگی و بشر دوستی یکی از پایه ها و میراث یهودیت است و از ارزش بسیار برخوردار است.

در جامعه ما بر تعلیم و تربیت و رشد فکر فرزندان، بسیار تاکید می‌شود و همواره امید داریم که شاهد موفقیت های بیشتر و بهتر و مفیدتر فرزندان خود باشیم. اما باید این مسئله اساسی را نیز در نظر بگیریم و آن ارجی است که در یهودیت به یاری رساندن به هم‌نوع خود گذاشته می‌شود.

برای من یکی از زیباترین احساسات وقتی است که نوجوانی را در مراسم بت میتصوا و یا بر میتصوا می‌بینم و نه تنها شاهد رشد و تکامل او در دین یهودیت و ایمان او به نیاکانش هستم، بلکه می‌بینم که او تصمیم می‌گیرد مقداری از هدایایی را که دریافت کرده به سازمانهای غیر انتفاعی مورد علاقه اش اهدا کند.

این حرکت مثبت یک نوجوان در راه بخشندگی و بشر دوستی برای من بسیار قابل احترام است.

این می‌تواند یکی از مهمترین و ابتدایی ترین قدمها برای یادگیری هنر بخشندگی در زندگی یک فرد باشد، و بر این پایه است که فرزندانم با تشویق من و همسر من یک سازمان خیریه مورد علاقه خود را تاسیس کرده اند. از این طریق نه تنها کمک به هم‌نوع خود را آموخته‌اند، بلکه همواره افتخار بزرگی برای من و همسر من هستند.

بشردوستانه که به نیازهای اولیه جامعه ای که در آن زندگی می‌کنیم رسیدگی می‌کنند، یاری دهیم.

باور ما این است که اگر ما به سازمانهای این چنین نپیوندم و یا کمک‌های داوطلبانه خود را از آنها دریغ کنیم، وظیفه خود را به عنوان یک انسان و دوست بشر انجام ندادیم.

به نظر شما چه دلایلی باید انگیزه کمک به سازمانهای خیریه و اجتماعی را در افراد زنده کند؟

همانطور که قبلاً گفتم، بخشندگی چه از لحاظ مالی و یا زمانی یک کار مهم در زندگی هر فرد است. سازمانهایی مانند فدراسیون یهودیان ایرانی و دیگر موسسه‌هایی که در مورد آن صحبت کردیم در زندگی افراد بسیار موثر هستند و بدون یاری افرادی مثل ما به اهداف خود نخواهند رسید. یاری دادن به جامعه و اجتماع اطراف هر کس بدون در نظر گرفتن مذهب، عقیده، یارنگ انسانها وظیفه هر شخص است و تعهدی است که باید به عنوان یک فرد آگاه به جامعه خود بدهیم.

توصیه شما به جوانان و نوجوانان جامعه برای شرکت در کارهای اجتماعی و بشردوستانه چیست؟

به عنوان مادری که سه مرد جوان این جامعه را پرورش داده‌ام، باید بگویم که همیشه به فرزندانم یاد داده‌ام که بخشنده بودن و حس همدردی با افراد جامعه یکی از مهمترین ارزشهای اجتماعی است. ما باید از کودکی این آگاهی را در ذهن فرزندان خود بیدار کنیم

در عروسپشان شادی کنیم.

یکی دیگر از فعالیتهای من در رابطه با یاری دادن به جامعه، بنیانگذاری یکی از اولین سازمانهای خیریه در ایالت "نوادا" در آمریکا بوده است. من و چند تن از دوستانم موسس دو سازمان خیریه به نامهای "Children Cabinet" و "Child Care Alliance" در ایالت نوادا هستیم.

این دو سازمان به منظور رسیدگی به نیاز خانواده‌هایی که از نظر مالی، مشاورت حقوقی، و یا درمانی و تهیه غذای روزانه با مسائل متعدد روبرو هستند، کار خود را شروع کرده و با موفقیت بسیار ادامه می‌دهد. یکی از اهداف اولیه من در ایجاد این دو سازمان رسیدگی به احتیاجات و یاری دادن به کودکان و نوجوانانی بود که یا در خانواده‌ها با آنها بدرفتاری شدید می‌شده و یا از خانواده خود رانده شده و در شهرهای بزرگ بدون سرپرست سرگردان هستند.

با افتخار باید بگویم که امروز این دو سازمان از موثرترین مراکز حمایت کودکان و رسیدگی به خانواده‌های نیازمند هستند.

همانطور که گفتم در زندگی من فعالیت در کارهای خیریه و رسیدگی به نیازمندان بسیار مهم است. من و همسر من در سازمانهای متعددی دیگر، از جمله "بنیاد تل آویو"، که در آموزش و پرورش کودکان در اسرائیل و ایجاد برنامه‌های اجتماعی برای آنها فعالیت می‌کند، فعال هستیم و اخیراً کتابخانه‌ای را به مساحت ۲۵۰۰ اسکوئر فوت در شهر تل آویو احداث کرده‌ایم. این کتابخانه شامل چند اتاق برای برگزاری کنفرانس و مجهز به کامپیوتر و تکنولوژی جدید است که امیدواریم در پیشرفت آموزش و پرورش محصلین موثر باشد.

در کنار این فعالیت‌ها، من و همسر من، "بنیاد خانواده فرحی" را ایجاد کرده‌ایم که از طریق آن به بیش از بیست سازمان خیریه و

استاد گرامی جناب آقای دکتر یعقوب آینه چی

درگذشت تاسف آور برادر گرامی، شادروان یوسف آینه چی را تسلیت گفته؛ سعادت و بقای عمر شما و خانواده محترم را از خداوند متعال آرزو مندیم.

بنیاد جامعه دانشوران

نشست اعضای بنیاد جامعه دانشوران با " سامی میخائیل " نویسنده مشهور اسرائیلی



آقای سامی میخائیل با جمعی از اعضای بنیاد جامعه دانشوران

آقای سامی میخائیل نویسنده نامدار اسرائیلی که بنا به دعوت دانشگاه استنفورد به آمریکا مسافرت نموده بود، پس از شرکت در یک کنفرانس علمی ادبی و ایراد یک سلسله سخنرانی در دانشگاه مذکور در تاریخ بیست و چهارم سپتامبر ۲۰۰۷ در معیت همسر خود و همراهان، نشستی با اعضا بنیاد جامعه دانشوران داشتند.

در این جلسه که در محل فدراسیون یهودیان ایرانی برگزار شد علاوه بر اعضا هیئت اجراییه بنیاد فوق الذکر آقای منوچهر نظریان رئیس فدراسیون یهودیان و بانو و تنی چند از علاقمندان آثار این نویسنده با تفاق همسرانشان شرکت داشتند.

ابتدا آقای جمشید نوائین از طرف بنیاد دانشوران ضمن خیر مقدم و عرض تبریک سال نو عبری به آقای میخائیل، همسرش و همراهان ایشان اظهار داشت:

بنیاد جامعه دانشوران مفتخر است که، کتاب ترومپتی در وادی را به زبان فارسی، ترجمه و منتشر کرده است. وی اظهار امیدواری نمود که نقطه نظرهای آقای سامی میخائیل در این کتاب در زمینه ارزش های انسانی و حقوق بشر موجب همزیستی و صلح بین کلیه اقوام گردد. همچنین از طرف بنیاد لوحی حاوی طرح سنگ نوشته اولین لایحه حقوق بشر توسط کورش کبیر به ایشان اهدا شد که مورد

مختلفی مطرح شد که آقای میخائیل ضمن دادن پاسخ لازم، دیدگاه های خود را نیز در

باره مباحث طرح شده بیان کردند.

در پایان ضمن اجرای مراسم شب شبات از مدعوین پذیرائی به عمل آمد.

یادآور میشود که این کتاب در تاریخ نوزدهم آوریل دوهزارو هفت طی یک گرد همائی با حضور گروه زیادی از علاقمندان به فرهنگ و ادب یهود معرفی شد که با استقبال فراوان مواجه گردید.

علاقمندان میتوانند این کتاب جالب را از طریق سایت بنیاد جامعه دانشوران:

www.TheGraduateSociety.org

و یا از شرکت کتاب تهیه نمایند.

توجه و سپاس فراوان آقای میخائیل قرار گرفت.

سپس آقای میخائیل طی سخنانی ضمن شرح گوشه هایی از خاطرات خود در باره فرار از کشور عراق به ایران در سال ۱۹۴۸ و یکسال اقامت در تهران، علائق شدید و احساسات قلبی خود را نسبت به یهودیان ایران بیان کرده و اضافه نمود:

یهودیان ایران و عراق در اصل یک جامعه واحد محسوب میشوند.

از این که یکی از کتاب های معروف ایشان توسط بنیاد جامعه دانشوران به فارسی ترجمه

شده و در سطح وسیعی منتشر گردیده است به شدت اظهار خوشحالی و امتنان نمودند.

در این گردهمایی، سئوالات و مباحث

اطلاعیه کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی

دوستان و سروران ارجمند

در راستای همکاری و همگامی با برنامه های خانوادگی شما همانند: برمیتصوا- بت میتصوا- شبات عروسی - نام گذاری - تولد - سالروز ازدواج و احياناً بزرگداشت عزیزی از دست رفته، کنیسیای فدراسیون در روزهای شبات آماده اجرای مراسم نیایش به مناسبت برنامه های شما خواهد بود. و پس از انجام نیایش سالن جنب کنیسا به منظور پذیرائی از میهمانان به طور رایگان در اختیار شما قرار می گیرد. در این رابطه از شما تقاضا می شود با صرف چند لحظه از وقت خود پرسش نامه زیر را پر کرده برای ما ارسال فرمائید تا در سالهای آینده قبل از موعد مقرر به شما یاد آوری گردد.

مشخصات صاحب مراسم:

- بزرگداشت سالروز ازدواج:

تاریخ نام شوهر نام زن

- سالروز تولد:

تاریخ نام و نام خانوادگی

- سالروز فوت:

تاریخ به نام

لطفا تلفن و آدرس خود را در زیر مرقوم فرمائید:

تلفن ها

آدرس

با سپاس و تشکر از حمایت شما

کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی

قدردانی از یک بانوی نیکوکار



فانم عزیزه و آقای موسی کرمانیان

یهودیان ایرانی از خانم عزیزه کرمانیان برای خدمات ارزنده ای که در طی سالیان متوالی برای این سازمان انجام داده اند سپاسگزاری و قدردانی می کنند و به سازمان بانوان برای تجلیل از این بانوی خردمند و نیکوکار و به عهده گرفتن رسالتی این چنین والاتبریک می گویند. با آرزوی سلامت و موفقیت برای خانم عزیزه کرمانیان و خانواده گرامی ایشان و امید به اینکه همواره مشاورت و فعالیتهای اجتماعی خود را در سطح گسترده ای ادامه دهند.

حمایت مادر در کارهای اجتماعی و امور خیریه فعالیتهای گسترده ای دارند. پسر ارشد ایشان آقای سام کرمانیان عضو هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی است و نوه آنها آقای الیوت بنجامین سمت معاون رئیس هیئت اجرائیه فدراسیون یهودیان ایرانی را به عهده دارد. علاوه بر فعالیتهای گسترده در سازمان بانوان یهود ایرانی در آمریکا خانم عزیزه کرمانیان از شروع شکل گیری کمیته بانوان فدراسیون یهودیان ایرانی پایه گذار و رئیس این کمیته بوده اند.

در زمان ریاست ایشان اعضاء کمیته بانوان فعالیتهای متعدد و طرح های بسیاری را برای کمک به جامعه و حمایت از فدراسیون برنامه ریزی کرده و اجرا نموده اند و در حال حاضر به عنوان مشاور با رئیس کنونی کمیته بانوان فدراسیون یهودیان ایرانی، خانم گیسو فرحی، همراهی می کنند. ضمناً خانم کرمانیان عضو هیات مدیره صندوق اضطراری فدراسیون و هیئت اجرائیه این سازمان هستند.

هیئت امناء و هیئت اجرائیه فدراسیون



فانم عزیزه کرمانیان

سازمان بانوان یهود ایرانی در تاریخ پنجشنبه ۶ دسامبر سال ۲۰۰۷ مجلس باشکوهی را در سالن هتل بورلی هیلز برپا می کنند تا در طی آن از خدمات اجتماعی ارزنده و صادقانه خانم عزیزه حاخامی کرمانیان تجلیل به عمل آورند.

خانم کرمانیان از زمان نوجوانی در ایران کارهای اجتماعی و خیرخواهانه خود را شروع کردند. ایشان یکی از اعضاء موسس باشگاه خواهران، در ایران و عضو سازمان بانوان یهود ایران بودند. پس از ازدواجشان با زنده یاد موسی کرمانیان، یکی از افراد برجسته و خادمان جامعه یهودی در ایران، دامنه کارهای اجتماعی خود را بسیار گسترش دادند. پس از کوچ اجباری از ایران و مهاجرت به آمریکا، خانواده کرمانیان در لوس آنجلس مستقر شدند و با تمام مشکلات کوچک و بزرگ زندگی، خانم عزیزه کرمانیان فعالیتهای خود را برای رسیدگی به نیازهای جامعه ادامه دادند. هر سه فرزند خانم عزیزه و آقای موسی کرمانیان، آقایان سام و کوروش کرمانیان و خانم بتی بنجامین مقیم لوس آنجلس هستند و با تشویق و



فانم عزیزه کرمانیان و گروهی از اعضاء کمیته پیشین بانوان فدراسیون

عاشقانه

نوشته: سیون ابراهیمی

خانم سردبیر

پیش از هر چیز انتخاب شما را به عنوان سردبیر شوفار، اول به خودمان و سپس به شما تبریک می‌گوییم. به خوبی می‌دانید که این نشریه، تاریخچه ای را که به بیش از یک ربع قرن برمی‌گردد یدک می‌کشد و صاحب نامان و صاحب قلمان بسیاری در برپا و برجا ماندن آن سهم داشته و دارند. شما، خانم سردبیر، میراث دار گنجینه ای هستید پر بها و من چقدر خوشحالم که سکان این سفینه به دست شما سپرده شده است. مدافعه ای در میان نیست. شما بانوی جوانی هستید که از میان نسل بعد از ما برخاسته‌اید، به فارسی و انگلیسی تسلط دارید و تخصص و تحصیلات شما در رشته روزنامه نگاری و رسانه ای است. ولی از همه مهمتر این که تازه نفس هستید و نیازهای نسل خود را به خوبی تشخیص می‌دهید؛ و این توانایی در هر دو شماره ای که تاکنون به سردبیری شما منتشر شده، کاملاً مشهود است. به شما، خانم سردبیر، دست مریزاد می‌گوییم.

خاکستریش کشید، گوئی دارد خاکستر نشسته بر آتشی دیرین را به کنار می‌زند تا، چه بسا که تک شعله ای باقیمانده باشد از آنچه که روزگاری آتشی بود چنان پربار که به آسمان تنوره می‌کشید.

xxx

نه در شیراز و در جوار آرامگاه حافظ عاشق شده بود و نه در سواحل خزر.

دیپلم که گرفت، پدرش تصمیم گرفت بفرستدش انگلیس مهندسی بخواند و پرویز که به این آسانی ها رام شدنی نبود، تصمیم پدر را پذیرفته بود با این شرط که مهندس معمار شود. هر چیزی که یک سرش به شکلی

به هنر بند میشد، برای پرویز دوست داشتنی بود. معماری، شعر، مجسمه سازی، نقاشی. این ها همه دستشان به گردن هم بود و همه دوست داشتنی و برای همین هم بود که در لندن یا درس می‌خواند یا به قول دوستانش،



معنی زیستن است

سیلان در خود عشق

با تو آمیختن است

گفته‌بودم که ترا باید داشت

پرویز به آرامی دستی به موهای پر پشت و

پرویز داشت به کاغذهای قدیمی اش و می‌رفت که به پوشه ای قطور رسید. روی پوشه نوشته بود: "شعر". شاید از وقتی که دچار نسیان شده بود - یعنی بخشی از حواس خود را از دست داده بود- این چندمین باری بود که شعرهایی را که سالها پیش سروده بود میخواند و باز می‌خواند. اما این بار به یکی از سروده هایش رسید که بناگاه دریچه ای از خاطرات گذشته اش را بر او گشود. نوشته بود:

گفته‌بودم که ترا باید داشت

چون نفس جان بخشی

بودنت - مژده زیستن است

دیدنت - نرمی ابریشم

پرنیان همه آرامی هاست

مهر بانا! ترا باید داشت

تنگ آغوش گرفت

و به نجوابا تو، سخنی گفت ز عشق

بودنت با من و با من تنها

شوفار

سیاه، پرمژه و درشت و ابروهایش، گوئی گریخته از هیبت نفوذ دیدگانش، خیلی بالا از چشمانش نشسته بود.

پوست چهره اش صاف بود و مهتابی رنگ و لبهایش با ابهتی دلپذیر، بالای چال زرخدانش جا خوش کرده بودند. بلند بود و باریک. بلوز و شلوار ساده ای به تن داشت. بی پیرایه و بی آرایش با لبخندی شیرین، زبان بند آمدن پرویز را تماشا می کرد و وقتی دید مثل دیگر مجسمه های موزه "پرویز" بی حرکت سرچایش خشکش زده، دستی تکان داد و گفت:

"خدا حافظ" و بعد چرخید و رفت. دخترک رفت و پرویز از جایش تکان نخورد. گوئی بر زمین سخت مرمینی که زیر پایش بود چسبانده بودندش. مثل کابوسی وحشتناک که در آن مغزت به پاهایت فرمان گریز از هیولایی درنده را میدهد. اما پاهایت بی اعتنا به تلاش تو، بی حرکت

می ماند. چسبیده به زمین. و پرویز دخترکی را که زمین گیرش کرده بود دید که رفت و به ته سالن بزرگ موزه که رسید از در بیرون رفت و غیبش زد.

پرویز نگاه نافذ الهه ای که تصویرش به دیوار آویزان بود را روی پوست تنش احساس میکرد. خدا می داند چقدر طول کشید تا توانست گردنش را بگرداند و به این مخلوق همیشگی میکلائز نظری دوباره بیاندازد و تنش بلرزد. دخترک ناپدید شده از پشت چشم های الهه داشت نگاهش می کرد. نگاهی که مخلوطی بود از سرزنش، دلسوزی و ترغیب به حرکت. انگار می گفت که "من در چهارچوب این قاب عکس در بند ابدی هستم، تو چرا؟" و بعد شروع به دویدن کرد.

در کار نقاشی، بقول خودش، طبع آزمائی کرده بود و حالا می دانست که کشیدن بندهای انگشت یا خط کناری چهره چقدر استادی می طلبد. اما در این تابلو الهه ی نشسته و چشم به نقطه ای دور دوخته، این استاد بزرگ به راحتی از همه این تنگناها گذشته بود و با رنگ آمیزی سحر آمیزی که ویژه کار او بود و با نورپردازی کارگردانی ماهر، چنان ابهتی به این اثر داده بود که دیدن آن به پرویز احساس آرامش خیال



می داد و خستگی ساعت های متمادی با کتابهای درسی سر و کله زدن را از تنش می زدود و چنان مستش می کرد که بی پروا با تابلوها و مجسمه ها و عتیقه های موزه حرف می زد.

"دست مریزاد، استاد" این را در آن روز یکشنبه آفتابی، وقتی جلوی تابلوی میکلائز ایستاده بود، بلند بلند گفت و بعد صدای لطیف زنی را در کنارش شنید که گفت: "واقعا" برگشت نگاه کرد و پرسید: "شما ایرانی...؟" و زبانش بند آمد

دختری بود هم سن و سال خودش - موهایش آبخاری را می مانست که از فرقی که از میان سرش گرفته بود، بروی شانه هایش می ریخت. پیشانی اش بلند بود و چشمانش

پاتوقش موزه بریتانیا بود - جائی که همه آنچه را که دوست می داشت یک جا جمع بود.

پرویز نه در کنار آرامگاه حافظ عاشق شد و نه در ساحل دریای خزر، بلکه در این موزه. پنج شش ماهی بود که به لندن، این دیار غریب آمده بود و آن روز، حالا داشت یادش می آمد، یکروز یکشنبه اواسط پائیز بود که هوای سر به هوای لندن، پس از یک هفته بارندگی بدون وقفه، بناگاه آفتابی شد.

صبح که از خواب برخاست، از پنجره به بیرون نگاه کرد و قبل از خود آفتاب، چشمهایش به برگهای باران خورده افتاد که نور خورشید را باز می تابانیدند.

پرویز خوشحال شد، چون در چنین روزهای تعطیلی آفتابی، مردم به پارکها می ریختند و تن به تابش گرم و سخاوتمندانه پادشاه نور میدادند. پرویز، اما از این رو خوشحال بود که

موزه خلوت خواهد بود و او با خیال راحت به سیر و سیاحت آن خواهد پرداخت.

راحتی خیال، خیالی واهی بیش نبود، چرا که عشق و راحتی خیال، حاشا که بتوانند با هم کنار بیایند. در آن روز یکشنبه آفتابی گوئی چنین مقدر بود که پرویز عاشق بشود. ایستاده بود تابلویی از میکلائز به نام "دلفیک سیبل" یکی از الهه های اسطوره ای مشترک میان روم و یونان باستان را تماشا می کرد. این دفعه اولش نبود. بازی با نور که یکی از ویژگیهای کار میکلائز است، بیشتر از دیگر کارهایی که از میکلائز دیده بود بر او اثر گذاشته بود. سالها پیش وقتی در تهران به مدرسه می رفت مدتی به کلاسهای نقاشی یکی از هنرستانهای شناخته شده رفته بود و

پروانه است یا عشق او به ناکامی انجامیده. نمی توانست به یاد بیاورد که این زنی که او را دوست میدارد آیا همان پروانه است؟ "گفته بودم که ترا باید داشت" نکند که پروانه را هرگز نداشته؟

پوشه شعرهایش را ورق زد و به سروده دیگری رسید:

سالها بعد

یک روز سرد زمستانی

در میان کاغذهای

شعر مرا خواهی یافت

و به آن چشم خواهی دوخت

و دیگر... راستی دیگر چه خواهی کرد؟

آیا به یادت خواهد آمد که من که بودم؟

من که دوستت داشتم

می نشینی، شاید

و بخود خواهی گفت

این همانست که مرا گل می دید

یا که پروانه

این همانست که در جنگل گیسویم

سر فرو می کرد و

بوی یک باغ اقاقی می یافت

این همانست که هر دم می گفت:

"گفته بودم که ترا باید داشت

چون نفس جان بخشی"

همبستگی یا عشق یا هر چه میخواهید اسمش را بگذارید) بین آنها را تشدید میکند، دل بستگی مشترکشان بود به هنر.

نیما یوشیج را دوست داشتند، "آب در لانه مورچگان ریخته ام". تشبیهات هیچ شاعری چون او زمینی نبود و مولانا را. "دیوانه شو، دیوانه شو" که شعر او اوج عرفان بود.

کم کم موزه بریتانیا پاتوق مشترکشان شد. در تماشای پیکره های مرمرین، پروانه ماهیچه هائی را که از زیر پوست مجسمه، با رگهای بر آماسیده به استادی تراشیده بودند، به پرویز نشان میداد و پرویز از نسبتهای باور نکردنی اندام ها با یکدیگر به پروانه می گفت.

سالهای آغازین دهه شصت بود. همه بچه ایرانی ها به دیسکو می رفتند و میرقصیدند و خوش می گذراندند و این دو، پرویز و پروانه، چون دو مرغ عشق، سر در آشیان خود و در دنیایی که در پشت گذشته های محو شده بود، با هم یکی شده بودند...

xxx

دیگر پرویز چیزی به یاد نمی آورد... چند سالی بود که هیولای فراموشی چون عنکبوتی حریص او را در خود گرفته بود و با گذشت هر روز بر گوشه ای از یادهای او تار نسیان می تنید. حالا دیگر نمی دانست که همسر او

مثل دیوانه ها. جلوی در خروجی، همانجا که برای آخرین بار دخترک را دیده بود. دو نگهبان موزه جلویش را گرفتند. زیر سوالش بردند که چرا می دوید. جیب هایش را زیر و رو کردند که مبادا چیزی دزدیده باشد و پس از آن که رهایش کردند، پرویز باز دوید. بی هدف، تا سر از یک پارک بزرگ در آورد. هن هن زنان خود را بر روی نیمکتی انداخت و به آفتاب بعد از ظهر که در دریاچه وسط پارک روی موجهای آن برق برق میزد خیره ماند. گفته بود "دست مریزاد" و شنیده بود: "واقعا" و به همین سادگی به این روز افتاده بود. داشت قلبش از سینه میزد بیرون. "عاشق شده بود؟" این را از خودش پرسید و سرش را تکان داد که "مگر می شود؟" پیرزنی انگلیسی آمد کنارش نشست و به مرغابی هایی که روی آب دریاچه گوئی داشتند می لغزیدند چشم دوخت. سر برگرداند. پیرزن بی اعتنا به او، به روبرویش نگاه میکرد. پشت سر پیرزن رستورانی بود و پشت شیشه رستوران شبهی بود شکل... یعنی می توانست خودش باشد؟ خود دخترک؟ چنان از جا پرید که پیرزن جیغ کوتاهی کشید و پا به فرار گذاشت. اما پرویز بی اعتنا به طرف رستوران رفت، پشت همان پنجره. خودش بود. برایش دست تکان داد. دخترک

هم همین کار را کرد و هر چند صدایش را نمی شد شنید، پرویز از حرکت لبهایش دریافت که دارد می گوید: "بفرمائید"

"دوباره خشکت نزنه ها!" پرویز به خودش نهیب زد و به راه افتاد. رفت سر میز او. با او دست داد و خودش را معرفی کرد.

"پروانه" دخترک اسم خودش را گفت و پرویز بی تامل گفت: "مثل همه پروانه ها، بیخود نبود که یکهو غیبتان زد!"

پروانه خندید و نگفت که چرا تو خشکت زد، در عوض از او دعوت کرد که بنشیند.

xxx

پروانه پزشکی می خواند و آنچه علاقه (یا



Sepehr Video
Photography

Sepehr Khosravi
Cell: 310.279.3403

جاودانه ساختن لحظات زیبای خود را به دستان ما بسپارید...



نامه ای سرگشاده و بی ریا به رئیس جمهور کشور ایران

از: ایرج فرنوش

در ایران تازگی نداشته‌ویکی از پایه های فکری جمهوری اسلامی از همان اوایل حکومت بوده است، این مخالفت که با پشتیبانی تبلیغاتی توسط رسانه های گروهی ابراز می شود تا حد زیادی احساس دشمنی را بین مردم عادی ایران گسترش می دهد، ولی از زمانی که جناب عالی به مقام ریاست جمهوری رسیده اید، ضدیت بر علیه اسرائیل شدت یافته است.

آقای رئیس جمهور، ضدیت رژیم شما با اسرائیل در حالی است که آنها در هیچ مقطع زمانی در طول تاریخ یهودیان هیچگونه عداوت و دشمنی با ایرانیان نداشته اند. کتاب تورات و تاریخ یهود همیشه از ایران به نیکی یاد کرده اند. کلیه جوامع یهودی در دنیا تا قبل از تشکیل جمهوری اسلامی نام ایران را همیشه با احترام می بردند. در سالهای پیش از انقلاب اسلامی کشورهای ایران و اسرائیل در زمینه های پزشکی، کشاورزی، اداری، نظامی، امور دانشگاهی و علم و صنعت همکاری داشتند. در آن زمان دولت و ملت اسرائیل همواره دوستی با ایران را ارج گذاشتند و دوستی خود را بارها به ثبوت رساندند. در حقیقت این جمهوری اسلامی بود که پس از به قدرت رسیدن بنای ضدیت با اسرائیل را گذاشت. اسرائیل هنگام وقوع زلزله مرگبار بم پیشنهاد یاری به زلزله زدگان کرد و حاضر شد که گروه های امداد نجات از زیر آوار که از مهارت خاصی برخوردارند را برای نجات زیر آوار ماندگان بم بفرستند ولی رژیم شما به این پیشنهاد اعتنایی نکرد.

بر عکس اعراب در طول تاریخ همواره دشمن

در دو قطب مخالف قرار داریم، معذالک چه من بخواهم و چه نخواهم شما رئیس جمهور مملکت ایران هستید و در این صورت به مقام شما احترام می گذارم. من از بی احترامی که نسبت به شما در دانشگاه کلمبیا در سفر اخیرتان به نیویورک شد قلباً متأثر شدم زیرا توهین به شما را، توهین به تمام ایرانیان از جمله توهین به خود دانستم.

اینک سوالی که از حضور شما دارم این است که آیا به راستی شما نماینده و قیم ملت فلسطین هستید که چنان سرسختانه خود را نسبت به آنان متعهد می دانید؟ و از خود فلسطینیان نیز بیشتر برای آنان دل می سوزانید؟ جناب عالی در روز جمعه پنجم اکتبر در مراسمی که به عنوان روز قدس برگزار شد یک بار دیگر بر نامشروع بودن کشور اسرائیل تاکید کردید و گفتید که رژیم صهیونیستی پرچمدار تجاوز و حق کشی است و بدین جهت رژیم اشغالگر قدس باید از صحنه روزگار و از روی نقشه جهان محو شود و از کشورهای غربی خواستید که محلی برای سکونت یهودیان در آلاسکا و یا کانادا در نظر بگیرند و آنان را به آنجا کوچ دهند. شما در نطق خود نیرنگ و دسیسه صهیونیستهارا باعث شکاف در بین صفوف فلسطینی ها دانستید.

متأسفانه شما علیرغم اعتراضات جهانی نسبت به ضدیت با اسرائیل و نسبت به چالشهایی که در سطح جهانی با آن روبرو هستید همچنان بی اعتنایی می کنید و به جای این که به مشکلات داخلی مملکت توجه کنید تمام ذکر و فکرتان فلسطین شده.

جناب آقای احمدی نژاد، مخالفت با اسرائیل

آقای ایرج فرنوش یکی از خوانندگان گرامی نشریه شوفار هستند که اخیراً همکاری و همراهی خود را به عنوان نویسنده و مترجم با این نشریه شروع کرده اند. گرچه سیاست شوفار تا کنون چنین بوده است که تنها قسمت هایی از نامه های رسیده را چاپ کند، ولی این بار نظر به اظهارات صادقانه و بی ریای آقای فرنوش تصمیم به چاپ تمام نامه گرفته شد. لازم به یاد آوری است که مطالب اظهار شده به وسیله نویسندگان، لزوماً عقاید شوفار و یا فدراسیون یهودیان ایرانی نمی باشند.

سردبیر

جناب آقای محمود احمدی نژاد، ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، من یک ایرانی یهودی هستیم که سالیان دراز از ایران دور بوده ولی هنوز مملکت زادگاه خود ایران را به شدت دوست دارم و به ایرانی بودن خود افتخار می کنم. در عین حال احساس و همبستگی زیادی نسبت به کشور اسرائیل و مردمانش دارم. آمریکا را هم که مرا در خود جای و بمن فرصت تحصیل و کار و زندگی کردن داده به عنوان مملکت دوم خود دوست دارم. آرزوی من این است که هر چه زودتر دشمنی یک طرفه ایران نسبت به اسرائیل به دوستی دو جانبه تبدیل گردد. احساس من نسبت به ایران و اسرائیل همانند احساسات قریب به اکثریت ایرانیان یهودی در هر کجای دنیا می باشد.

جناب آقای رئیس جمهور با وجود این که من از موضع شدید شما بر علیه اسرائیل ناخشنود هستم و ما از نظر سیاسی و عقیدتی

با اسرائیل می‌بیند و به این علت با هر اقدامی که منجر به شناسایی اسرائیل از سوی اعراب منجر شود مخالفت می‌کنید و در واقع آن را نوعی تهدید بر علیه رژیم خود میدانید به باور این تحلیلگران حل بحران فلسطین نفوذ شما را در منطقه، و اعتبار شما را در میان افکار عمومی مسلمانان جهان کم می‌کند و در این صورت برنامه حکومت شما را که رهبری دنیای اسلام را برای خود طلب می‌کند دچار وقفه می‌سازد.

اگر نظر این تحلیلگران درست باشد و شما مسئله فلسطین را بهانه کرده و آن را برای مصرف داخلی استفاده می‌کنید، با عرض معذرت شما در اشتباه هستید.

اگر شما واقعا دلتان برای فلسطینیان می‌سوزد وظیفه دینی و وجدانی دارید که به آنان کمک کنید تا بتوانند به آرمانهای خود برسند. این تنها در صورتی امکان پذیر است که در سیاست خارجی خود که بر اساس نابودی اسرائیل پایه گذاری کرده اید تجدید نظر کنید و دست دوستی با اسرائیل بفشارید و قبول کنید که شعار دادن و تحریک احساسات مسلمانان هیچ گونه کمکی به آرمان فلسطینیان نمی‌کند.

شما باید از تجربیان گذشته آموخته باشید که با وجود آنهمه کمکهای مالی و معنوی که از بدو تاسیس جمهوری اسلامی به فلسطینیان کرده اید نه تنها هیچ بهبودی در وضع آنها به وجود نیامده بلکه آنان از وضعیت نامساعدتری هم برخوردارند. در حالی که در طول همین مدت علیرغم دشمنی شدید شما، کشور اسرائیل از یک کشور جهان سومی به یک قدرت اقتصادی پیشرفته تبدیل شده است.

آقای احمدی نژاد، شما تاکنون چه سودی از دشمنی با اسرائیل برده اید، ملت اسرائیل با ایران دشمنی ندارد. برای دفاع از موجودیت خود توانمند است. باید بدانید که شما قادر به از بین بردن آن نیستید. تجربه نشان داده

می‌نویسد از آنجایی که طالبان گروهی پشتون هستند، مصممند زبان فارسی و یا فرهنگ ایرانیان را یکسره در افغانستان ریشه کن سازند. متفکران وهابی نیز ایرانیان دشمنان ایدئولوژیک خود می‌دانند و طرز برخورد زنده ماموران سعودی با زائران ایرانی در مراسم حج امسال نمونه ای دیگر از نفرت اعراب و مسلمانان سنی نسبت به ایرانیان می‌باشد. آقای رئیس جمهور مگر فراموش کرده اید که چگونه صدام نگاه دشمنانه ای به ایران و ایرانیان داشت و آنها را مجوس می‌خواند. به نظر صدام خداوند در خلقت عالم مرتکب سه اشتباه شده بود: اولین اشتباه خلقت عجم، دومین اشتباه خلقت یهود و

اعراب در طول تاریخ همواره دشمن اصلی ایرانیان به شمار آمده اند، حتی در طول دو سه دهه گذشته، اعراب هیچگاه به ایرانیان اعتماد نکرده و از هر فرصتی برای ضربه زدن به ایران استفاده کرده اند.

سومین اشتباه خلقت خرمگس بوده. از همه اینها گذشته در حالی که برخی از گروه های فلسطینی و حتی دولتهای عربی از موضع گذشته خود در برابر اسرائیل مبنی بر نابودی آن کشور برگشته و سخنانی در مورد عادی سازی روابط با اسرائیل می‌گویند تا آنجا که شیخ نشین قطر گامهای جدی برای برقراری روابط دیپلماتیک و اقتصادی با اسرائیل برداشته، ضدیت شما با اسرائیل چه کمکی به فلسطینیان می‌کند. و دلیل مخالفت شما با طرح صلح بین اسرائیل و فلسطینیان در کجا است؟

آقای رئیس جمهور از نگاه برخی تحلیل گران سیاسی حکومت شما بقای خود را در دشمنی

اصلی ایرانیان به شمار آمده اند. حتی در طول دو سه دهه گذشته علیرغم تبلیغات وسیع حکومت اسلامی برای اتحاد اسلام و اتحاد علیه اسرائیل، اعراب هیچ گاه به ایرانیان اعتماد نکرده و در هر فرصتی که دست داده از ضربه زدن به ایران خودداری نکرده اند. نمونه بارز این موضوع طرفداری فلسطینیان از صدام حسین در جریان جنگ ایران و عراق بود که هر دفعه که موشکهای صدام محللهای مسکونی داخل ایران را ویران می‌کرد، آنان بر پشت بامها می‌رفتند و غریو شادی بر می‌کشیدند. و یا کارگران فلسطینی همراه با سایر کارگران اعراب در پایتخت کشورهای عربی و اروپائی تظاهرات می‌کردند و پیروزی عرب را بر عجم خواستار می‌شدند. به آسانی می‌توان ادعا کرد که انزجار اعراب و فلسطینیان از ایران اگر از انزجار آنان نسبت به یهودیان بیشتر نباشد کمتر نیست.

برای ثبوت این موضوع کافی است به مقاله ای که توسط مرتضی شجاع در روزنامه اطلاعات شماره ۲۳۶ چاپ شده رجوع فرمایند. آقای شجاع در قسمتی از این مقاله چنین می‌نویسد:

”ملا محمد عمر، رهبر طالبان اعلام کرد که شیعیان چیزی بین کفار و مسلمانان هستند و به ادعای طالبان شیعیان بدعت گزارانی هستند که می‌توان آنان را برای عقاید مذهبی شان مورد آزار و اذیت قرار داد. گروه طالبان همچون جمعیت علمای پاکستان و وهابیون با رافضی خواندن شیعیان آنان را از همه حقوق شایسته یک شهروند محروم می‌ساختند. کشتار شیعیان در پاکستان به دست ”سپاه صحابه“ و در افغانستان به دست ”طالبان“ گواه برداشت ویژه آنها از دین اسلام است. این رویکرد خواه و ناخواه ایران را به عنوان بزرگترین کشور شیعی جهان به چالش می‌خواند و به تعبیر ”الویه روی“ همگان ایران را پدر خوانده شیعیان جهان می‌دانند. آقای شجاع در ادامه مقاله خود

در بزنگاه واپسین مجال

از: جهانگیر صداقت فر

این سیاست ورز ورزیده،
اینک این جا
گوی و میدانم مهیا:
این تو و این فال فرخنده؛
اینک این جا فرصت میثاق
با امیدهمدلی،
همسایگی،
همزیستی های پاینده؛
مرکب مقصود تیز آهنگ،
پیش رو آفاق سبز روزهای شاد آینده.
مرد میدان باش،
این تو و این جاده ی صعب العبور صلح؛
طلعت طوق فروزان باش،
باور چشم انتظاران را چراغان کن به نور صلح.
باری، اکنون
این تو و اعجاز موسایی،
کاربرد سحر عیسایی.
آستین بر چین و دست دوستی پیش آر
گام همت زی فراز قله های آشتی بردار
با سرانگشت درایت
مرهم زخم کدورت های دیرین باش،
پادزهر شوکران فتنه و کین باش.
کام عطشان خلایق را فریب واژه های تلخ
آلوده ست،
چون کلام اولین کودک نوزاد
بی غش و شفاف و شیرین باش.

این مجال واپسین است،
آی!
گرگ باران دیده -
پیر دیر تجربه،
زنهار!
در بزنگاه درنگ آخرین مهلت،
این تو و کوتاهی فرصت.

برای شیمعون پرز، به بهانه ی انتخابش به
مقام نهمین ریاست جمهوری اسرائیل

آخرین سردار،
نامداری از صفی بنیان گذار و آرمان پرور،
از گروه غول مردمردمی ژرفانگر،
اسطوره ساز،
آزاد اندیشه؛
آخرین سالار،
از میان زنده یادانی که چون انگور بن
پر بار و بر
از برگ تاریخه؛
گر چه گردی ناگزیر از جنگ،
اما
آشتی پیشه.

یا،
علمداری ز عهد نهضت آزادگان بر ضد
استعمار،
کاوه اندیشی درفش کاویان بر دوش
خود علیه ظلم ضحاکان انسان خوار،
یا،
ابرمردی میان منجیان قوم سرگردان،
قوم مقهور شقاوت دیده بس بسیار
در پس اعصار.
باری،
آری
واپسین سرباز،
این زمان پیرانه سر
پا بر رکاب راهواری دیگر آورده ست،
در مقامی نو،
امیدارمغانی نوتر آورده ست.

هان!
هلا پیر جهان دیده،

که اسرائیلیان برای دفاع از خاک خود
ایستادگی می کنند و اجازه نخواهند داد که
مملکتشان نابود گردد. موضع کشور اسرائیل
همیشه دفاعی بوده و این را به مرور زمان
نشان داده است.

اکثریت ملت ایران هم اسرائیل را دشمن خود
نمی دانند و آنان هیچ منافعی در دشمنی با
دولت و ملت اسرائیل نمی بینند. ایران و
اسرائیل منافع مشترک در منطقه دارند و با
ایجاد اتحاد بین خود و کمک یکدیگر
می توانند تحولی عظیم در منطقه خاورمیانه
بوجود آورند.

جناب آقای رئیس جمهور ضدیت رژیم شما
با کشور اسرائیل برای ایران بسیار گران تمام
شده و باعث انزوای سیاسی ایران شده است.
دشمنی آمریکا و برخی از کشورهای اتحادیه
اروپا و بدبینی جهانیان نسبت به برنامه های
هسته ای شما همگی ناشی از این سیاست
شما است. برکسی پوشیده نیست که حفظ
منافع مملکت ایران و دفاع از حقوق
فلسطینیان با برقراری ارتباط سیاسی شما با
اسرائیل تامین می گردد.

در صورتیکه شما با اسرائیل رابطه برقرار
کنید، به مراتب بهتر می توانید با اعمال نفوذ
حق و حقوق مردم مظلوم فلسطین را به دست
آورید و به آنان برای رسیدن به آرمانشان
کمک کنید. در این صورت دنیا به ایران به
عنوان یک ابرقدرت و مسئول نگاه خواهد
کرد و از این راه آسان تر می توانید نفوذ خود را
در جهان اسلام توسعه دهید. اگر رژیم شما
سیاست ضد اسرائیلی خود را عوض کند خیلی
از مشکلاتی که ایران در سطح جهانی با آن
روبرو است به خودی خود حل خواهند شد. و
از همه مهمتر نام شما که صلح را در منطقه
برقرار کرده اید در تاریخ ثبت خواهد شد و
دعاهای خیر فلسطینیان و اسرائیلیان بدرقه
راه شما خواهد شد.

ارادتمند شما
ایرج فرنوش

ماجرای مرگ یک جاسوس اسرائیلی

از: مهرداد لوی صدق

در طی این دوران او موفق می‌شود اطلاعات گرانبهایی را در اختیار اسرائیل بگذارد. شاید مهمترین کار او مطلع نمودن مقامات اسرائیلی در باره جنگ قریب الوقوع روز کیپور در سال ۱۹۷۳ می‌باشد.

در سال ۱۹۷۳ ارتش مصر که شش سال قبل از آن در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ از اسرائیل شکست سختی خورده و صحرای سینا را از دست داده بود، دوباره نیروهای ذخیره خود را فرامی‌خواند و قوای خود را در نزدیکی کانال سوئز که در آن موقع مرز بین مصر و اسرائیل بود به حال آماده‌باش متمرکز می‌کند. طبق شایعات هر دو بار این اشرف بوده که خبر قصد حمله مصر را به اسرائیل می‌دهد ولی هر دو بار ارتش مصر به پایگاه های خود بر می‌گردد.

در اواخر سپتامبر سال ۱۹۷۳، ارتش مصر بار دیگر همان اقدام را به عمل می‌آورد و نیروهای خود را در طول کانال سوئز قرار می‌دهد. این بار هم اشرف خبر حمله قریب الوقوع را به اسرائیل می‌رساند. ولی دولت اسرائیل بر پایه گزارش رئیس اداره اطلاعات ارتش که طبق آن این مرتبه هم احتمال جنگ وجود ندارد دست به اقدامی نمی‌زند و ارتش را به حال آماده‌باش در نمی‌آورد. شاید یکی از علل این تصمیم دولت اسرائیل اعتماد بیش از حد به ارتش و اداره اطلاعات خود بوده که در سال ۱۹۶۷ در طول شش روز توانسته بود صحرای سینا را تصرف کند. دلیل دوم هم می‌تواند ناصحیح بودن دو گزارش قبلی اشرف بوده باشد.

یک روز قبل از روز کیپور اشرف بار دیگر به اسرائیل تذکر می‌دهد که فردا ارتش مصر



ها و کشورهای مختلف به دست آورده و ارتباط خانوادگی او با رئیس جمهور و پس از آن با جانشین او انور سادات، درب های بسیاری را بر روی او باز کرده‌اند.

فرض بر این است که پس از تماس او با سفارت اسرائیل در لندن، مقامات امنیتی اسرائیل تحقیقات وسیعی در مورد او به عمل می‌آورند و به این نتیجه می‌رسند که میتوان به او اطمینان نمود.

از همان موقع به بعد اشرف اطلاعات بسیار مهمی را درباره ارتش و سایر موسسات سیاسی و امنیتی مصر در اختیار اسرائیل می‌گذارد. در سال ۱۹۷۰ جمال عبدالناصر فوت می‌کند و انور سادات جانشین او می‌شود. اشرف که متخصص سرشناس و با نفوذی بوده، رابطه نزدیکی با انور سادات بر پا می‌کند و چون درهای کاخ ریاست جمهوری و ادارات دولتی بر روی او باز بودند او دسترسی به مهمترین اطلاعات مصر داشته‌است.

در ۲۸ ژوئیه امسال یک میلیارد ۶۲ ساله مصری به نام "اشرف مروان" از بالکن خانه خود در لندن به پائین پرت شد و جان خود را از دست داد.

شاید در موارد مشابه این اتفاق توجه زیادی را جلب نمی‌کرد ولی مرگ اشرف توجه پلیس لندن و مقامات امنیتی چند کشور را به خود جلب نمود چون او داماد جمال عبدالناصر رئیس جمهور سابق مصر بود و به اضافه طبق شایعات منتشر شده (ولی تایید نشده) او بزرگترین شخصیت مصری به شمار می‌رود که برای اسرائیل جاسوسی می‌نموده‌است!

پلیس انگلستان و بسیاری از مقامات در کشورهای عربی و اسرائیل به این باور هستند که به احتمال زیاد اشرف توسط ماموران امنیتی مصر به قتل رسیده‌است.

طبق گزارش هایی که هنوز تایید نشده‌اند در سال ۱۹۶۹ اشرف خود را به مقامات سفارت اسرائیل در لندن معرفی می‌کند و آمادگی خود را برای جاسوسی به نفع اسرائیل اعلام می‌کند. هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره انگیزه این اقدام در دست نیست ولی مسلم است که او این کار را برای سود مالی انجام نداده، چون او در یک خانواده بسیار متمول مصری به دنیا آمده و همیشه از نظر مالی تامین بوده‌است.

او در سال ۱۹۶۰ با دختر رئیس جمهور سابق مصر، جمال عبدالناصر، ازدواج می‌کند و مدتی بعد مکان خود را به لندن انتقال می‌دهد.

او در لندن به ثروت سرشاری دست می‌یابد و جزو ثروتمندان بزرگ لندن محسوب می‌شود. یکی از شایعات این است که او ثروت خود را از طریق فروش اسلحه به گروه

شخصی به نام ژوزف رافشی به پلیس خبر می‌دهد که او در هنگام وقوع حادثه در پشت پنجره اداره خود که روبروی خانه اشرف قرار دارد ایستاده بود که ناگهان پائین افتادن اشرف را مشاهده می‌کند. در همان وقت او دو مرد را با ظاهر شرقی در بالکن منزل اشرف می‌بیند که پس از لحظه‌ای کوتاه آنجا را ترک می‌کنند.

مقامات امنیتی چند کشور معتقدند که اشرف خودکشی نکرده بلکه به قتل رسیده است ولی خانم مروان ادعا می‌کند شوهرش شخصی وطن پرست بود که هرگز به ملتش خیانت نکرده و اطلاعاتی که به اسرائیل سپرده اطلاعاتی کاذب بودند.

موشه دیان در یکی از اظهارات خود گفته بود که اطلاعاتی را که ما از شخصی عالیرتبه در مصر گرفته‌ایم گنجینه‌ای گرانبها محسوب می‌شود.

این واقعه چه خودکشی باشد و چه قتل، جلوگیری نکردن از فاش نام اشرف یکی از اشتباهات بزرگ سازمان‌های امنیتی اسرائیل به شمار می‌رود، مگر این که این خودنیز یکی از عملیات پشت پرده سازمان‌های امنیتی باشد.

شده بود، ژنرال Zeira را متهم اصلی دانست و چند تن از افسران ارتش اسرائیل به همراه او از کار برکنار شدند.

اسم اشرف مروان تا سال ۲۰۰۳ یکی از اسرار محفوظ سازمان‌های امنیتی اسرائیل بود ولی در سال ۲۰۰۴ یک خبرنگار اسرائیلی که در سال ۱۹۷۴ پس از برکناری ژنرال Zeira با او مصاحبه‌ای درباره اتهامات نسبت داده شده به او انجام داده بود، کتابی منتشر می‌کند که بدون ذکر نام اشرف مروان، از اطلاعات مختلفی که در کتاب آمده بود، می‌توان اشرف را به عنوان شخصی که به نام جاسوس عالی مرتبه اسرائیل در مصر خوانده می‌شد، شناخت. بالاخره دو سال بعد از آن در سال ۲۰۰۶ خبرنگار دیگری اسم او را در مقاله خود در روزنامه فاش می‌کند.

در تمام این مدت اشرف به زندگی خود در لندن ادامه می‌دهد و روابط نزدیک خود را با مقامات مصری حفظ می‌کند تا این که در ماه ژوئیه ۲۰۰۷، او از بالکن خانه اش به پائین می‌افتد و جان خود را از دست می‌دهد.

در ماه اکتبر گذشته پلیس لندن اعلام نمود که دو شخص مظنون را که در موقع مرگ اشرف در بالکن خانه او دیده شده بودند شناسائی نموده است. یکی از شاهدان،

حمله خواهد نمود. این مرتبه این گزارش به دست افسر جوانی در اداره اطلاعات ارتش می‌رسد که در آن ساعت متصدی دریافت اطلاعات بوده است. این افسر جوان پس از بررسی گزارش اشرف و مقایسه آن با گزارش‌های دیگری که از جبهه درباره حرکت‌های ارتش مصر دریافت می‌کند به این نتیجه می‌رسد که وقوع جنگ حتمی است. لذا گزارشی فوری درباره وقوع حتمی جنگ به رئیس اداره اطلاعات ارتش کشور می‌فرستد. در آن زمان رئیس اداره اطلاعات شخصی بود به نام "ژنرال Zeira" بود. به دلیل آنکه ژنرال Zeira به اشرف شک داشت، او را جاسوس دو جانبه محسوب می‌نمود، این گزارش را هم مانند دو گزارش قبلی خبر موثق می‌نامد.

در نشست اضطراری هیئت دولت در همان روز به ریاست خانم گلدامایر، وزیران کابینه و روسای ادارات امنیتی، و رئیس سازمان موساد گزارش اشرف را تایید می‌کند ولی بار دیگر ژنرال Zeira موفق می‌شود کابینه را قانع نماید که این خبر درست نیست و جنگی رخ نخواهد داد.

فردای آن روز، روز کیپور سال ۱۹۷۳، در حالی که اکثر مردم اسرائیل در کنیساها مشغول نیایش بودند، نیروهای مصری از غرب و نیروهای سوریه از شرق حملات سنگینی را آغاز نمودند و قوای مصری در صحرای سینا و قوای سوریه‌ای در بلندیهای گولان به پیشرفت‌های چشم‌گیری نائل شدند و قسمت‌های زیادی را به تصرف در آوردند. در خاتمه این جنگ خونین ارتش اسرائیل موفق شد نیروهای مصری و سوریه‌ای را به عقب براند و بار دیگر صحرای سینا و بلندیهای گولان را در اختیار بگیرد. ولی متأسفانه این جنگ باعث کشته شدن بیش از سه هزار سرباز و مجروح شدن هزاران سرباز دیگر گردید.

پس از پایان جنگ کمیته‌ای که برای بررسی اتفاقات روزهای قبل از جنگ و بعد از آن برپا

جهت درج پیامهای بازرگانی خود در نشریه

شوفار

پل ارتباطی جامعه ایرانی

با تلفن ۰۰۷۴-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

استالین، مائو و... احمدی نژاد؟

از: هفته نامه نیوزویک

برگردان: گیتی شهباز - ایس

بار از ایران بیشتر است و هزینه دفاعی آن کشور صد و ده برابر هزینه دفاعی ایران است. اسرائیل و تقریباً تمامی کشورهای عرب (به استثنای سوریه و عراق) یا فعالانه و یا بی سر و صدا علیه ایران متحد شده اند. با این همه، آیا می توانیم باور داریم که دولت تهران در صدد بر آمده که نظام بین المللی را بر اندازد و فاشیست های اسلامی را جانشین آن بسازد؟ ما در چه سیاره ای زندگی می کنیم؟

درباره ایران ارتباطش را با واقعیت های موجود از دست داده است. نورمن پادورتس، (Norman Podhoretz) نو محافظه کار عقیدتی، که از مشاوران پرزیدنت بوش در این زمینه است، درباره احمدی نژاد نوشته است که او " همانند هیتلر است... شخصی انقلابی که هدفش برانداختن نظام بین المللی کنونی و جایگزین کردن تدریجی آن با نظامی تحت قیمومیت ایران و برقراری حکومتی با فرهنگ مذهبی - سیاسی توسط فاشیست

فرید زکریا (Fareed Zakaria) سر دبیر بخش بین المللی هفته نامه نیوزویک، در شماره ۱۲۹ اکتبر ۲۰۰۷ در تفسیری سیاسی زیر عنوان " استالین، مائو و... احمدی نژاد؟ " می نویسد: پرزیدنت بوش در هفته گذشته در دیداری با خبرنگاران در کاخ سفید اعلام داشت که " اگر مایلید از بر پائی جنگ جهانی سوم حذر کنید، به نظر می رسد که باید نسبت به جلوگیری از دست یابی ایران به دانش لازم برای تولید سلاح های هسته ای



فرید زکریا می نویسد زمانی که محمد خاتمی، که سیاستی نسبتاً میانه رو اتخاذ کرده بود، به مقام ریاست جمهوری ایران انتخاب شد، محافظه کاران آمریکائی خاطر نشان کردند که او صرفاً یک مقام نمایشی دارد. به گفته آنان، قدرت راستین (که عین حقیقت است)، به ویژه کنترل نیروهای نظامی و پلیس، در دست مقام غیر منتخب " رهبر عالیقدر "، آیت الله علی خامنه ای

های اسلامی است. " که البته به نوشته فرید زکریا، آقای پادورتس کمترین شواهدی برای اثبات فرضیه خود ارائه نمی دهد. حال باید به این حقایق اشاره کرد: اقتصاد ایران، با یک بودجه دفاعی سالانه معادل چهار میلیارد و هشتصد میلیون دلار، نظیر فنلاند است. ایران از اواخر قرن هیجدهم تا کنون به هیچ کشوری حمله نکرده است. تولیدات عمده داخلی آمریکاشصت و هشت

تمایل نشان دهید. " این صرفاً یک زخم زبان از جانب یک محافظه کار سیاسی و یا سیاستمداری درجه دو که در پی نام و نشان است، نبود، بلکه این رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا بود که پیش بینی می کرد اگر ایران حتی به دانش لازم برای تولید سلاح های هسته ای دست یابد، جهان با احتمال بروز جنگ جهانی سوم روبرو خواهد شد. فرید زکریا می نویسد که بحث های اخیر آمریکا

است، اما اکنون که احمدی نژاد به مقام ریاست جمهوری انتخاب شده، محافظه کاران می گویند که انگشت او روی دگمه سلاحهای هسته ایست... (اگرچه ایران هنوز دارای سلاح های هسته ای نیست و به تخمین CIA، دست کم تا ۳ یا هشت سال دیگر به آن دست نخواهد یافت، که البته تا آن زمان احمدی نژاد در مقام ریاست جمهوری نخواهد بود. آیا این صرفاً واقعیت هائی است که در مدنظر محافظه کاران آمریکائی نیست؟

فرید زکریا می نویسد که رودی جولیان (Rudi Giuliani) یکی از مبارزان حزب جمهوری خواه برای احراز مقام ریاست جمهوری آمریکا، هفته گذشته در نطقی اظهار داشت که در دوران جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین را می شد از بر پا کردن جنگ باز داشت، اما اکنون ایران را نمی توان با همان دیده نگریست. بنا به توضیح آقای جولیان، رژیم های شوروی و چین " اندکی منطقی " بودند. شگفتا که جوزف استالین و مائوتسه تونگ، دو رهبری که با بی اعتنائی و سادگی دستور قتل میلیون ها نفر را صادر می کردند، ناآرامی و انقلاب بر پا می ساختند و مخالفان خویش را در مناطقی از کشور از گرسنگی می کشتند، " اندکی منطقی " بودند، اما نه احمدی نژاد. بنا به نوشته فرید زکریا، جای بسی شگفتی است که های و هوی اخیر بر سر ایران موجب شده که محافظه کاران آمریکا نسبت به اعمال دو تن از بزرگترین عاملان کشتار جمعی در تاریخ تا این حد سخاوتمندانه قضاوت کنند. اگر قرار باشد نامی از یک رهبر شر برده شود، باید به کیم جانگ ایل (Kim Jong Il) رئیس جمهوری کره شمالی، اشاره کرد. ده سال پیش، او با بی اعتنائی به قحطسالی گسترده ای که کره شمالی را در بر گرفت، موجب مرگ دومیلیون از شهروندان کشور شد. شماری از بازماندگان این فاجعه صرفاً با

خوردن علف زنده ماندند در همان حالی که کیم جانگ ایل از فرانسه شراب های گرانیقیمت برای مصرف شخصی وارد می کرد. او همان کسی است که تکنولوژی هسته ای به ممالک یاغی می فروشد و کشورهای همسایه اش را با پرتاب موشک و راکت های آزمایشی تهدید می کند. با این حال آمریکا در ارسال میلیاردها دلار کمک به پیونگ یانگ با سازمان های امداد بین المللی همکاری می کند.

فرید زکریا می نویسد ایالات متحده آمریکا در سراسر ایشیای شرقی با کشوری قرار گرفته که اطلاعات چندانی درباره آن در دست ندارد. نزدیک به سی سال است که آمریکا و ایران دیپلمات مبادله نکرده اند و ملاقات مقامات دیپلماتیک ارشد دو کشور بسیار نادر بوده است. ایران امروز جایگزین همان حفره سیاهی شده است که در سال ۲۰۰۳ عراق در برابر آمریکا قرار داده بود. تنها زمانی که مذاکراتی جدی میان ایران و آمریکا انجام گرفت در روز های پایانی جنگ افغانستان بود که گفتگویی برای برقرار کردن نظامی سیاسی در آن کشور برگزار می شد، جیمز دابینز (James Dobbins) نماینده پرزیدنت بوش در کنفرانس بن، می گوید فرستادگان ایران در این کنفرانس، بسیار حرفه ای، دقیق، قابل اعتماد و سودمند بودند و نقش مهمی در دست یابی آمریکا به موفقیت در این امر ایفا کردند. " به گفته نماینده آمریکا، هیئت ایرانی موفق شد اعضای اتحادیه شمال افغانستان را قانع سازد که با دادن امتیازات ضروری به آمریکا

موافقت کنند. در سال ۲۰۰۱ و چندی پس از آن نیز اشاراتی از جانب ایران برای برقراری مذاکرات به جیمز دابینز ارسال شد ولی پاسخی دریافت نشد. او می گوید حتی پس از سخنرانی بوش درباره " محور شر " نیز ایران پیشنهاداتی برای همکاری با آمریکا در افغانستان ارائه داد که توسط او به مقامات مهم واشنگتن ارسال شد ولی فقط با سکوت مرگبار روبرو گردید. به گفته دابینز، دانالد رامزفلد، (Donald Rumsfeld) وزیر امور دفاع وقت آمریکا، " صرفاً نگاهش را پایین انداخت و با اوراق روی میز خود را سرگرم کرد. " در نتیجه پاسخی به ایران داده نشد.

فرید زکریا در پایان تفسیر سیاسی خود می نویسد که برنارد لوئیس، (Bernard Lewis) صاحب نظر دانشگاه پرینستون (Princeton) که از مشاوران بوش و دیک چینی (Dick Cheney) معاون ریاست جمهوری آمریکاست، در تفسیری در روزنامه وال استریت جورنال پیش بینی کرد که در روز ۲۲ ماه اوت سال ۲۰۰۶، احمدی نژاد جهان را نابود خواهد کرد. بنا به توضیح آقای لوئیس، " این تاریخی است که بسیاری از مسلمانان معتقدند که پیامبر با اسب بالدارش ابتدا به مسجدی دور (که اشاره اش به اورشلیم است)، و سپس به آسمان خواهد رفت و آنگاه به زمین باز خواهد گشت و احتمالاً این زمانی مناسب برای نابودی اسرائیل و در صورت لزوم، جهان خواهد بود. " فرید زکریا نتیجه می گیرد که " اگر مسئله تا این حد خطرناک نبود شاید به نظر مسخره می آمد! "

خواننده عزیز

ما مشتاق هستیم که نظریات و عقاید شما را درباره نشریه شوفار و خدمات فدراسیون یهودی ایرانی کالیفرنیا دریافت کنیم.
لطفاً از طریق نامه و یا تلفن با ما تماس بگیرید.

Shofar Publication

1317 N. Crescent Heights Blvd., West Hollywood, CA 90046

(323) 654-4700

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

مناجات

نوشته: زنده یاد مهر انگیز نوع پرست

دراز با وجود عجزی که در میان ویژگی های او در خود حس می کردم، دریغم آمد که تنها خود واقف به شناختی از جلوه های حق در میان این همه تاریکی باشم. چگونه می توان آن همه طراوت و زیبایی، رأفت و پاکدلی، شور و شوق و نبوغ و تمامی صفات والای انسانی و فرشته گونه را که گریخته، در غالب واژه ها ریخته و او را توصیف نمود.

این شمه را برای شرحی مختصر از آن حضور غایب نگاشتم، گو اینکه نوشته او گویاترین شناخت را به خواننده می دهد. روانش شاد و جایگاهش در بالاترین عالم ملکوت باد که خود ملکوتی بود. ژانت نوع پرست نوامبر ۲۰۰۷



پروردگارا، از شهرهای عظیم و غم اندود که سیاهه سیاه زغال سنگ بر آنها گسترده شده خسته و منزجرم. از این کندهای محنت باری که جز درد و مرگ و یاس و انتحار محصولی نمی دهند به تنگ آمده ام.

از این چهره های تیره و دلهای شکسته که آینده نکبت و آشیانه مصیبت است بیزارم و در این سینه های آزرده که رنج دیگران را نقض می کند جز درد و غبار چیزی نمی بینم. آرزوی قله های برف پوش و پاکی را دارم که با احلام ساده کودکان زینت داده شده است. ارتفاعاتی که از غریو سیلابهای عصیان زده دور است و بال پرندگان شهر پیما به آنجا نمی رسد و چون فرشتگانی ساکت و درشت پیکر،

زنده نگه می داشت. سال ها بعد که بزرگتر شدم در میان نادر یادگاری هایی که از او

نگهداری شده، آن عزیز از دست رفته را جستجو می کردم که با ننگاشته هایی از وی در لا به لای کتب درسی اش مواجه شدم. با خواندن یکی از آن نوشته ها که در دفتر شیمی کلاس هشتم او یافتم، غرق در حیرت از عظمت و والاتی آن حضور شفاف شدم. او را باز یافتم. او را که در اقامت کوتاه خود بر پایگاه بلند عرفانی ایستاده و با تعالی روحانی آمیخته بود. اکنون پس از گذشت سالیانی

مهر انگیز نوع پرست در ۲۲ دی ماه ۱۳۱۳ در کرمانشاه متولد شد. از آنجا که کودکی باهوش و استثنایی بود در شش سالگی وارد کلاس سوم دبستان شد و طی دوران دبستان و دبیرستان همواره رتبه اول را داشت. علاوه بر شناخت عمیق ادبی زبان مادری با زبان های فرانسه، انگلیسی، عبری و عربی و هنرهای ظریف زمان خود در حد کمال آشنا بود، سازی می نواخت و با ادبیات و موسیقی زندگی می کرد و حضورش عشق را مترنم و وجودش عشق، ایثار می نمود. پس از دریافت دیپلم به اسرائیل سفر کرد و مدتی در آن کشور اقامت گزید، ولی تاب نیاورد و به ایران بازگشت و در کنکور دانشگاه تهران شرکت نمود و رتبه اول رشته داروسازی را به دست آورد، ولی دو ماه پس از ورود به دانشگاه، خوشه چین فلک، این شاخه گل نادر را از دامن زندگی خاکی جدا کرد. در روز پنج آبان ماه ۱۳۲۷ توسط تزریق نادرستی که توسط پرستاری که در

بیمارستان باهر یا عیوض زاده در خیابان حاج شیخ هادی، کار می کرد کالبد خاکی را ترک نمود، در حالیکه پس از تزریق به دگرگونی حال خود واقف بود، با تکرار کلمه خدا حافظ با اطرافیان غافل خود وداع نمود و به ابدیت پیوست و من فرشته شدنش را ناظر بودم. والدین او به یادش کتابخانه مهرانگیز نوع پرست را در مدرسه کوروش در ایران بنا کردند، که تا مدتی بعد از انقلاب نیز یاد او را

راهنمای چشم روشن بین خورشید تو بروم و هم زبان آهوان بیابان و همراز باد کوهستان و دمساز گل‌های میزبان گردم.
خداوندگارا، مرا با پرندگان اسیر، پرستوهای آواره، زندانیان بی کس، مظلومان بی پروا و مستمندان، مأنوس ساز و لختی از درد و غم آنها را بر قلب من گذار.

زبان محزون لال و اندوه
پنهان کور را به من بیاموز.
پروردگارا، آن زمان که مرا به سوی مرگ روانه می‌سازی،
آرزو ندارم چون دیگران در میان غلغله و شیون بمیرم.
میخواهم چون پرندگان
مجروح در شبی بی ماه در پناه
شاخ و برگ درختی ناشناس
جان دهم تا در کنجی دور از
همه بی نام و نشان و خاموش
نامم در هیچ خاطری نماند،
مرگم چون پایان ساده و آرام و

بی عزا و بی صدا باشد و گورم زیر خاک مست
گل‌های همیشه بهار از نظرها پنهان گردد.

ومجسمه های بی جان و سنگ پاره های
کوهستان نیز از آن بی بهره نباشند.
پروردگارا، با انگشت معجز گون خود
رشته‌زمان را بگسلان و مرا از همه چیز و هر
کس جدا ساز، مرا گمنام ترین و ناچیزترین
بندگان کن. سرنوشتم را به دست سفر بسیار



رودخانه های غلطان و دره
های سهمگین را ببیمایم و به
قله جهان دست یابم.

پروردگارا، آرزو دارم نفسی
مسیح وش و قدرتی فرعون
آسا داشته باشم تا بر زخم
همه دردمندان مرحم نهم و
قلوب را بخیه زنم و دیدگان
اشک خیز را بخشکانم و
مردمان غریب و بی کس را
زیر گل‌های وحشی بیابان به
خاک بسپارم.

پروردگارا، به من قدرتی عطا
کن تا گمشدگان شب تار را که

تا منزوی و گمنام و تنها و بی‌کس و آزاد در
جهان تو زیر سقف پر شکوه آسمان تو و به

گرفتار طوفان و شن صحرا و اقیانوس بی پایان
ظلمت شده اند به وصال واحد پر آب و روشن
امید برسانم و بر سر راه تشنگان بیابان چشمه
های زلال بجوشانم و بالش‌هایی نرم به زیر
سرهای سرد و پر غم بگذارم و برفی که بر سر
پیران نشسته آب کنم و حسرت دوران شباب
را که بر دیواره قلب ناکامان پیردل نقش
بسته‌بزدایم و برهنگان اسیر زمستان را
پیوشانم و گرسنگان شب‌های تابستان را سیر
کنم.

پروردگارا، به من قدرتی عطا کن که با مدد آن
دریاهای خون را بخشکانم و به جای آنها
مزارع گندم و مرغزارهای سنبل خیز برویانم.
پروردگارا دانه اشک را در شیار دیده من
برویان، تا غریو ستم‌دیدگان و غم بی پایان
آوارگان را حس کنم. غنچه محبت در دلم
بشکفتد و گیاه هرز کینه و حسد بخشکد.

خدایا، عشقی وسیع به من عنایت کن که همه
چیز و همه کس از آن سهمی داشته باشند

جناب آقای منوچهر امیدوار

سردبیر محترم مجله پیام

فدراسیون یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا تاسف عمیق خود را به مناسبت
درگذشت نابهنگام و غم انگیز داماد گرامیتان شادروان اهورن اوراهامی ابراز
نموده، سعادت و سلامتی و صبری جلیل برای سرکار و همسر گرامی و بازماندگان
ایشان از خداوند متعال خواهانیم.

اعضای هیات امناء و هیات اجرائیه فدراسیون یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا

جناب آقای منوچهر امیدوار

سردبیر مجله وزین پیام

درگذشت غم انگیز و نابهنگام داماد گرامی، شادروان مهندس اهورن اوراهامی
را به جنابعالی و همسر گرامی صمیمانه تسلیت عرض نموده، بقای عمر و صبر و
شکیبایی برای کل بازماندگان آن زنده یاد از درگاه احدیت خواهانیم.

بنیاد جامعه دانشوران

دکتر شهریار فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

فارغ التحصیل از دانشگاه UCLA

Jule Stein Eye Institute

عضو کادر پزشکی UCLA



SHAHRIAR FARZAD, M.D.

OPHTHALMOLOGIST

انجام کلیه اعمال جراحی چشم

آب مروارید Cataract Surgery

آب سیاه Glaucoma Surgery

اعمال جراحی پلک Ophthalmic Plastic Surgery

اعمال جراحی نزدیکبینی و دوربینی Lasik Refractive Surgery

9301 Wilshire Blvd., Suite 406

Beverly Hills, CA 90210

Tel: (310) 247-8282



نگاهی به سیر تکامل ادبیات در ایران ریشه‌ها و رشته‌های همبستگی فرهنگی یهود و ایران

از دکتر ناهید پیرنظر (ایرمن)

(۱)

خوانند و منسوبست به "پرتوه" که نام قبیله بزرگ و یاسرزمینی است که امروز آنرا خراسان بزرگ میخوانیم. مردم آن سرزمین بنام اشکانیان پس از مرگ اسکندر یونانیان را از ایران بیرون رانده دولتی بزرگ و پهناور تشکیل دادند. ظاهراً کلمه پهلوی و پهلوان که بمعنی شجاع است از این قوم دلیر که اکثر داستانهای افسانه‌ای شاهنامه بقولی از کارنامه ایشان برگرفته شده است برای ما باقی مانده است.

۱- زبان پهلوی، متون غیر مذهبی:

زبان پهلوی خود بدو شاخه پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی متعلق بدوره اشکانیان (۲۲۴م. - ۲۵۰ ق. م.) و پهلوی جنوبی متعلق به دوره ساسانیان (۶۵۰-۲۲۴ م.) تقسیم شده است. خط پهلوی نیز که خود ریشه در خط آرامی دارد، بدو خط پهلوی اشکانی و ساسانی تقسیم میگردد. قدیمیترین اثر بخط پهلوی اشکانی دو قبالة ملک، متعلق به ۱۲۰ ق. م. است، که بر پوست آهو نوشته شده و در اورامان کردستان پیدا شده است. از دوران پادشاهان اولیه ساسانی، از جمله اردشیر و شاپور اول نیز نوشته های سنگی در نقش رستم و شهر شاپور به خط پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یافت شده است.

۲- زبان پهلوی، متون مذهبی زند:

لفظ زند بمعنی گزارش و ترجمه، عبارتست از ترجمه آنچه که بعد از حمله اسکندر به ایران از اوستا باقیمانده و بزبان پهلوی ترجمه شده است. متون زند که همان اوستای برگردانیده شده است تا اواخر ساسانیان خط بخصوصی

زمان هخامنشی‌ها (۳۳۱-۵۵۹- ق. م.) بنام زبان پارسی باستان شناخته میشود آثار معدودی که از پارسی باستان امروز باقی مانده است در کتیبه های بیستون، الوند، تالار صد ستون تخت جمشید، دخمه های هخامنشی و بر روی لوحه های زرین و سیمین تخت جمشید یافت می شوند. خط پارسی باستان بخط میخی و از چپ به راست نوشته میشده است.

۲- زبان مذهبی اوستا:

زبان اوستا زبان دینی دوران هخامنشی، که تلفظ اصلی آن اَوِستاک awpeštak بمعنی "بنیان جا افتاده"، کنایه ای است از "آیات و شریعت پای برج". زبان اوستا که خود مخلوطی از زبانهای آریائی و سانسکریت است، یکی از پایه های اصلی زبان فارسی بشمار آمده، همبستگی زیادی با "ودا"های برهنه های هندی دارد. این زبان، مانند زبان های سانسکریت و عربی دارای اعراب و علائم جنس و تثنیه است و آنچه که از این زبان امروز برجای مانده است، گاته هایⁱⁱ زرتشت است که در کتاب یسناⁱⁱⁱ جای دارد. و اگر زرتشت رامعاصر باویشناسب شاه یا گشتاسب بدانیم، زمان نوشتن گاته‌ها را باید بین سالهای ۶۳۰ تا ۵۸۳ ق. م. که حدوداً ۳۰ سال بعد از تولد زرتشت و چند سال قبل از شهادت او است بحساب آوریم.^{iv}

زبانهای دوران اشکانیان و ساسانیان

زبان ایرانی این دوران را زبان پهلوی می

برای درک ارزشها و نقش فرهنگ و ادب یهودیان ایران در پهنه وسیع ادبیات ایران لازم است که نگاهی به ریشه های این همبستگی های فرهنگی بیاندازیم و ببینیم که این شاخه چگونه بر روی این درخت کهنسال روئیده است. پژوهشی در تأثیر آنها بر یکدیگر نمودار این به هم پیوستگی خواهد بود. اگر نگاه کوتاهی بر ادبیات کهن سال ایران بیفکنیم، میتوانیم آنرا بدو بخش قبل و بعد از اسلام تقسیم نمائیم، زیرا که حمله اعراب و قبول اسلام در ایران بزرگترین عامل اثر گزار در مسیر تکامل این گنجینه پر بها می باشد.

زبانهای ایرانی قبل از اسلام
زبان های دوران ماد و هخامنشی

فرهنگ و زبان ایران بزرگ قبل از اسلام اصولاً شامل زبانها و لغات زیادی است که چند شاخه آن برای پیگیری ریشه های ادب فارسی مورد نظر است. این زبانها و لهجه ها را که گاهی جداگانه و گاهی هم توأم و بصورت مشترک رشد کرده و یا با هم در آمیخته اند، بطور اعم می توان به دو گروه مشخص زبانهای غیر مذهبی و مذهبی تقسیم نمود.

۱- زبان غیر مذهبی پارسی باستان یا فرس قدیم:

این زبان غیر مذهبی که دارای ریشه هند و اروپائی است، با اختلافات جزئی بخصوص در مصرف بعضی لغات در دوران مادها (۵۵۹-۷۰۵- ق. م.) بنام زبان مادی و در

۱- آثار و نوشته های غیر مذهبی عهد هخامنشی:

آنچه را که از دوران هخامنشی بزبان پارسی باستان امروزه وجود دارد اغلب بصورت چند کتیبه سنگی و سفالی از جمله کتیبه هائی در تخت جمشید، تنگه سوئز، شوش، کرمان و کوه الوند و بیستون بدست ما رسیده است. علاوه بر کتیبه ها و احتمالاً سرودهای ملی و داستانهای افسانه ای و قهرمانی، اشاراتی نیز در مورد چنین آثاری در نوشته های مذهبی و ادبیات یهودیان و یونانیان آمده است.

یونانیان آمده است. از جمله در نوشته های یونانی، آثار گزنفون و همچنین در تورات، در کتاب استرنام کتابی بعنوان "وقایع ایام" در زمان خشایارشا ذکر گردیده است. در کتاب استر (فصل ششم آیه اول) ذکر شده است که خشایارشا، "اهشورش" (Ahashverush) عادت داشت که در شبها کتاب "وقایع ایام" برایش خوانده شود. این کتاب که به عبری از آن بنام Sefer Ha Zikron به

معنی کتاب خاطرات ذکر شده است، شامل شرح وقایع روزانه و گذشته بوده است. طبق این روایت او بعلت بی خوابی در شب قبل از ضیافت استر، دستور میدهد که صفحاتی از آن کتاب را برایش بخوانند و در این هنگام است که متوجه میشود هنوز پادشاه کار خیر مردخای را نداده است. در همین مورد اشاراتی در کتاب عزرا باب چهارم آیات ۱۵-۱۴ و ۱۹ و کتاب تاریخ ژوسیفوس و کتاب قصص و افسانه های یهود آمده است.

۲- آثار و نوشته های مذهبی عهد هخامنشی:

یهودیان با خط پهلوی نیز آشنا بوده مطالبی بزبان پهلوی و خط پهلوی نوشته اند. یک برگ از مزامیر داوود (تهیلیم یا Psalms) بخط و زبان پهلوی سندی است بر این مدعا.

ادبیات و فرهنگ ایرانی قبل از اسلام

آنچه که از ادبیات ایرانی قبل از اسلام بجای مانده است، باز هم از نظر متن، بدو گروه

نداشته عموماً بصورت شفاهی و سینه به سینه و یا احیاناً با خطوط مختلف هر ناحیه و یا عصری نوشته می شده است. اما در اواخر عصر ساسانیان، احتمالاً در قرن ششم میلادی، بعلت بروز نگرانی در مورد از بین رفتن کتاب زرتشت و برای ضبط کامل آن، خط دین دبیره با ۴۴ حرف باصدا و بی صدا اختراع شد. این خط تا به امروز کاملترین خطی است که در دنیا بوجود آمده است.

یهودیان ایرانی، از زمان کورش کبیر تا



تصویر فشیار شاه و ملکه استر بر روی دیوار کنیسیای دورا اوزپس واقع در ایران قدیم و سوریه کنونی متعلق به سالهای ۲۴۵-۲۴۴ میلادی

Courtesy of Beth Hatefutsoh, Israel

پادشاهی شاپور دوم، یعنی پس از گذشت هشتصد سال (۳۲۳ م. - ۵۳۸ ق.م.) هنوز به زبان عبری و پس از آن به آرامی صحبت و مکاتبه می کردند. مدت هشت قرن زندگی در یک سرزمین از یک سو و حسن رابطه رهبران جامعه یهودی با پادشاهان ساسانی از سوی دیگر، موجب برخورد های فرهنگی و مذهبی بین آنان گردید. توسعه این پرورش و مبادله را در

مذهبی و غیر مذهبی، و از نظر زمانی بدو دوره ماد و هخامنشی از یک سو و اشکانی و ساسانی از سوی دیگر تقسیم می کردند.

آثار فرهنگی و ادبی دوران ماد و هخامنشی

از دوران مادها بنا بر پژوهش محققین تا این زمان اثر مکتوبی بطور مستقیم در دست نیست و آنچه که باقی مانده است، از دوران هخامنشی میباشد.

عهد ساسانیان، علاوه بر تلمود و سایر کتب مذهبی یهود، در کتب زرتشتیان چون دینکرد (دینکرت)، شکند گمانیک و یچار، و مینوگ خرد نیز می توان پیگیری کرد. بدنبال اهمیت این گسترش و مبادله فرهنگی بود که در دوره ساسانیان بنا به روایت تلمود راب یوسی (وفات ۳۲۳ م.) رهبر روحانی یهودیان بابل، تکلم بزبان فارسی را بجای زبان آرامی به یهودیان ایرانی توصیه نمود.^۷ و چنانچه از برخی شواهد بر می آید می توان گفت که علاوه بر تکلم به زبان پهلوی،

از کتاب اوستا، بعثت حمله اسکندر، بطور مستقیم چیزی از دوران هخامنشی برای ما باقی نمانده است. آنچه که مانده است از طریق جمع آوری و ترجمه آن در کتاب زند است که خود پس از اسلام بصورت پازند، بمعنی "دوباره گزارش یا ترجمه شده" و بزبان خالص فارسی دری بدو خط دین دبیره و یا پهلوی در قرن دوم هجری نگاشته شده است بنا بر گزارش مراجع موجود، اوستای قدیم در زمان هخامنشیان شامل ۸۱۵ فصل و ۲۱ نسک یا کتاب (جزوه یا رساله) بوده است. در دوران اشکانیان هر چند بلاش اول (۵۱-۷۸ م.) و بلاش سوم (۱۹۱۱-۱۴۸ م.) اقدام به جمع آوری این کتاب نمودند این کتاب عملاً در دوره ساسانیان بصورت زند گرد آوری شد و شامل ۳۴۸ فصل و ۲۱ نسک یا کتاب بود. این تغییرات و جمع آوری ها بزبان پهلوی و در اواخر در دوره ساسانیان به خط دین دبیره رایج گردید. اما زند هم بار دیگر بعد از حمله عرب بتاراج رفت. طبق کتاب دینکر (دینکرد) پازند به سه قسمت تقسیم میشده است.

اما متن اوستا بعد از قرن سوم معلوم نیست چه وقت بار دیگر دست خورده و قسمتی از آن از میان رفته است. آنچه که امروز از این کتاب در دست ما باقی است پنج بخش است بنامهای:

۱- یسنا **Yasna** (نظم): بمعنی ستایش که گاته ها یا سرودهای مذهبی جزئی از آن است.

۲- ویسپرد **Visparad** (نثر و محاوره): بمعنی «همه روان و پیشوایان» از ملحقات یسنا و در عبادت میباشد.

۳- وندیداد **Vandidad** (نثر): بمعنی دعاها و اوراد بر ضد اهریمنان و دیوان میباشد.

۴- یشت **Yasht** (نظم): بمعنی عبادت و ستایش است و قسمت تاریخی اوستا از آن مستفاد می شود.

۵- خرده اوستا (بمعنی اوستای مختصر): شامل توضیح درباره عبادات روزانه، ماهیانه، سالیانه، و کارهای زشت، اعیاد، جشنها

و آداب زناشوئی و عروسی و سوگواری و غیره مطالب اخلاقی و قوانین و احکام دینی است. میشود. (ادامه دارد)



تصویر فیالی مضرت زرتشت که کتاب مذهبی اوستا نمودار آیین او است

میشده است. ص ۴۲. آزمون نتصر، پادیاوند، جلد اول، پذیرفت.

ⁱ فرهنگ دهخدا: مجموعه کتب مقدس چهارگانه هندوان.

ⁱⁱ فرهنگ دهخدا: در کتب مذهبی بسیار کهن برهمنی و بودائی، گاتا عبارت از قطعات سرود منظومی است که در میان نثر باشد.

ⁱⁱⁱ لغت یسنا که در زبان اوستائی بمعنی پرستش و ستایش است، نام یکی از پنج قسمت کتاب اوستا میباشد.

^{iv} فرهنگ دهخدا، معین: درس امین سال سلطنت گشتاسب، فرزند لهراسب و پدر اسفندیار زرتشت ظهور کرده گشتاسب دین زرتشت را پذیرفت.

^v ص ۴۲. آزمون نتصر، پادیاوند، جلد اول،

کتاب تاریخ یهود

از: پرویز رهبر

جلال و ابهت معبد اول را به یاد داشتند سرشگ غم از دیده فرو می ریختند. مخالفت سامری ها - چون سامری ها از امر بنای معبد جدید آگاه شدند کسانی نزد زرو بابل و سایر روسای قوم فرستاده گفتند که آنها هم می‌خواهند در بنای معبد دوم شرکت جویند اما چون بنی اسرائیل سامری ها را از طوایف خالص یهود نمی دانست در خواست آنها را نپذیرفت. و در نتیجه سامریها با یهودیان بنای خصومت گذاشته و درصدد مزاحمت برآمدند تا کار ساختمان معبد را معطل گذارند.

چون کمبوجیه به جای پدر خویش کوروش کبیر نشست سامریها به همراهی سایر دشمنان یهود که در راس آنها سنبلط قرار داشت، نامه ای به پادشاه ایران نوشته و از یهودیان شکایت نمودند. اینک قسمتی از آن نامه

... پادشاه بداند که یهودیانی که از جانب تو نزد ما آمده اند، به اورشلیم رسیده و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارهایش را بر پا نموده، بنیادها را مرمت می‌کنند و اینک پادشاه آگاه شود که اگر این شهر تمام شود و حصارهایش پایان یابند جزیه و خراج نخواهند داد و در نتیجه به پادشاهان ضرر خواهد رسید...

کمبوجیه نیز دستور داد تا بلافاصله کار ساختمان معبد را متوقف سازند بنابراین بنای معبد تا سلطنت داریوش قریب پانزده سال دچار وقفه و تعطیل بود.

پس از کمبوجیه داریوش اول (۵۲۱-۴۸۵ قبل از میلاد) به سلطنت ایران رسید و او نیز

منشور کوروش قریب چهل و پنج هزار نفر از یهودیان که عموماً از اعقاب یهودا و بنیامین و لاوی بودند، به سرپرستی زرو بابل پسر شلتیئل از بازماندگان خاندان سلطنتی یهود و یوشع نواده آخرین کاهن بزرگ اورشلیم عازم کشور خویش گردیدند (بهار ۵۳۷)

البته عده‌ای از یهودیان که ثروت و آسایشی داشتند، در بابل ماندند ولیکن در عوض هدایای هنگفتی از طلا و نقره و بهائم همراه دیگران برای عمران میهن خود فرستادند، کورش نیز همه ظروف طلا و آلات مقدسی را که بخت النصر از اورشلیم به غنیمت آورده بود به آنها داد.

بنی اسرائیل پس از چهار ماه مسافرت از راه بیابانهای عربستان به فلسطین رسیدند و بار دیگر خود را در کشور خویش یافته بسیار شادمان گردیدند، و به پاس رهایی از سرزمین اجانب قربانگاهی بنا نهاده و برای خدا قربانیها کردند. لیکن این سرور و شادمانی اولیه زیاد پابندگی نداشت زیرا منظره تآثر آور خرابه های وطن و معبد مقدس، آنها را به یاد جلال و عظمت از دست رفته خود انداخته حالت تآثر و اندوهی بدانها دست داد و به زودی درصدد بنای معبد دوم برآمدند.

روسای قوم کارگران بیشماری برای تهیه سنگ از کوهستانها، اجیر نموده مزدورانی را برای آوردن درختان سرو به لبنان فرستادند و اولین سنگ بنای معبد در نهایت شادمانی و احترام گذاشته شد. لایوان بنا به عادت خود برای خدا می‌سزاییدند و هلهله شادی از جمعیت بلند بود ولی گروه پیرمردانی که

درسال ۱۹۴۶ پرویز رهبر، فیزیکدان، محقق، استاد دانشگاه و یکی از نویسندگان کتابهای فیزیک و شیمی برای تدریس در دبیرستان های ایران، کتاب "تاریخ یهود" را نوشته و منتشر کرد.

پرویز رهبر با تسلط کاملی که به زبانهای فرانسه، انگلیسی، عبری و فارسی داشت جدا از کارهای پژوهشی در رشته فیزیک و شیمی و دست یافتن به افتخارات بزرگی در این زمینه، به ترجمه نوشته‌های بسیاری از نویسندگان غربی به زبان فارسی نیز پرداخت. نام و کار او برای بسیاری از ایرانیان آشناست.

کتاب "تاریخ یهود" به گفته دست اندرکاران یکی از جامع ترین و بهترین نوشته‌ها در رابطه با تاریخ یهود و یهودیان ایرانی است که بطور خلاصه گذشته یهودیان دنیا را بررسی کرده است. کتاب دیگر او به نام "دریغوس و امیل زولا" نیز در زمان چاپ با استقبال فراوان روبرو شد.

مجله "شوفار" با اجازه از فرزندان آن شادروان کتاب "تاریخ یهود" را در قسمت های مختلف این نشریه چاپ خواهد کرد. به این امید که دانش گذشته در تصمیم گیری صحیحی برای آینده ما را همراهی کند.

با سپاس از شادروان پرویز رهبر و فرزندان او. "شوفار"

فصل دوم

مراجعت از اسارت بابل و بنای معبد دوم. یهودیان مزده آزادی و فرمان کوروش را با شور و شغفی بی پایان استقبال نموده و آماده عزیمت به کشور خویش شدند به موجب

بدینوسیله سلطنت از دست رفته خویش را باز گیرند. این امر خاطر پادشاه ایران را نگران کرده اشخاصی را بدانجا گماشت تا مراقب امر باشند و ضمناً مالیات گزافی بر آنها گذاشته شد.

عزرا- در زمان حکومت اردشیر (۴۵۹ پیش از میلاد) عزرا که یکی از دانشمندان و نویسندگان یهود در بابل بوده به اجازه شاه ایران با بسیاری از برادران خود به اورشلیم رفت. اردشیر نیز مقداری طلا و نقره برای عمران اورشلیم و معبد خداوند بوی داد و فرمانی به وی سپرد که در راه از وی حمایت و پذیرایی نموده و احتیاجاتش را برآورد.

عزرا از محققین قوانین تورات بوده و هم خود را صرف مطالعه در شریعت یهود نموده و بنام عزرای کاتب (سوفر) معروف است.

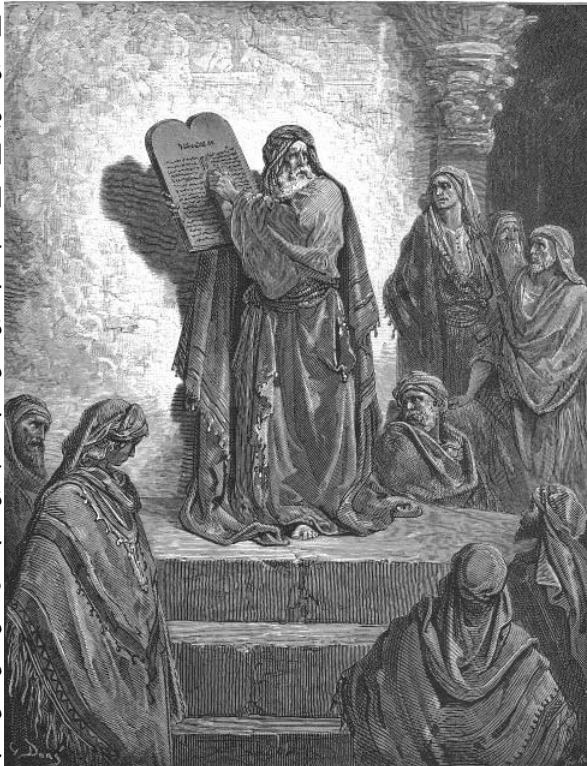
چون عزرا به اورشلیم رسید خبر یافت که یهودیان از سایر قبایل بت پرست جدا نشده و بسیاری از سران و بزرگان قوم با خارجیان ازدواج کرده و با آنها آمیزش داشتند این امر ممکن بود یهودیان را که مدتی از قوانین تورات و دستورات مذهبی خود دور بودند از کیش خود منحرف نماید. عزرا بدون تامل درصدد جلوگیری از این موضوع برآمد و بزرگان

قوم خود را نزد خویش طلبید و آنها را از این کار منع نمود و چون خود از مشاهده این کیفیت بسیار نگران و آشفته بود قوم نیز تحت تأثیر بیان وی واقع شده و سوگند یاد کردند که زنان اجنبی را از خود دور و از معاشرت با بیگانگان احتراز نمایند. عزرا آنها را تدریجاً به قوانین مذهبی آشنا نموده در بهبود زندگی آنها کوشید و برایشان تشکیلات منظمی ایجاد کرد. با این حال یهودیان تازه وارد از طرفی از همسایگان خود در امان نبودند و از طرف دیگر شهر اورشلیم آماده پذیرفتن آن جمعیت نبود زیرا از یک

داریوش این حکم را صادر کردم و اجرای آن بلا تاخیر است.

چون این فرمان بدانها رسید کار ساختمان معبد به سرعت پیش رفت و در سال ششم سلطنت داریوش پایان یافت (۵۱۶ قبل از میلاد) بنی اسرائیل برای گشایش معبد دوم جشن بزرگی گرفته همه قوم در آن شرکت

"Ezra Reading the Law in the Hearing of the People" by Gustave Doré



جستند و آن روز قربانی‌های فراوانی برای خدا تقدیم نمودند. زرو بابل ریاست اداره امور یهود را به عهده گرفت و یوشع (بن یهود صادق) کاهن بزرگ نامیده شد. این معبد بر روی خرابه‌های معبد سلیمان ساخته شد لیکن ارتفاع و جلال آن خیلی کمتر از معبد اول بود.

چون زرو بابل از بازماندگان خاندان سلطنتی داود بود دشمنان یهود بهانه‌ای به دست آورده و به شاه ایران سعایت کرده گفتند که یهودیان با انتخاب زرو بابل به شاهی قصد شورش بر ضد کشور ایران را دارند تا

مانند کوروش با مردم ممالک متصرفی خود به عدل و انصاف رفتار می‌کرد. زرو بابل دوباره به ایران نزد داریوش آمده موافقت وی را در ساختمان معبد دوم جلب نمود. لیکن وقفه چند ساله کار، اشکالات زندگی و ساختمان یک شهر ویران طبیعتاً عده‌ای را از کار دلسرد نمود بطوریکه پاره‌ای گفتند شاید هنوز موقع ساختن خانه خدا نرسیده

است. لیکن دونفر از انبیا وقت حکای و زکریا، امید قوم را بیدار نگاه داشتند تا به اجازه داریوش کار ساختمان به طور عملی آغاز گشت.

سامریها باز درصدد مخالفت برآمده نامه دیگری به پادشاه ایران فرستادند. داریوش دستور داد در کتابخانه بابل تجسس نمایند که فرمانی درباره یهودیان وجود دارد یا خیر. پس از تفحص، منشور کوروش یافته شد و داریوش که سیاست کوروش را تعقیب می‌کرد نامه‌ای در جواب آنها نوشته تاکید نمود که نه تنها مانع کار یهودیان نشوند بلکه ایشان را یاری داده و احتیاجاتشان را از خزانه دولت یعنی از مالیات ماورالأنهر بپردازند تا هر چه زودتر منظور یهودیان عملی گردد.

اینک قسمتی از این نامه

... پس حال این تتنای و ... رفقای شما که در آن سوی نهر می‌باشید از آنجا دور شوید و به کار خانه خدا معترض نباشید، اما حاکم یهود و بزرگان آنها این خانه را در جایش بنا نمایند، و فرمانی از من صادر شده است که شما نیز با بزرگان یهود چگونه رفتار کنید. از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات آنسوی نهر مخارج این مردمان بلا تاخیر داده شود تا معطل نشوند، و می‌احتاج ایشان از گاو و قوچ و بره به منظور قربانیهای سوختنی برای خدای آسمانها و گندم و شراب و روغن بر حسب گفته کاهنان اورشلیم روز به روز بی کم و زیاد به ایشان داده شود... من

زیرا آنها رنج و ننگ اسارت و پر اکندگی را نیکو درک کرده بودند.

حکومت نحمیا در اورشلیم - پس از پایان این کارها نحمیا به حکومت اورشلیم منصوب شد و اداره امور کشاورزی بنی اسرائیل را به عهده گرفت زیرا شیوه مملکت داری را در دربار پادشاه ایران فرا گرفته بود. در این هنگام بسیاری از مردم در فقر و مسکنت به سر برده و از جور طلبکاران در امان نبودند حتی بسیاری از مردم فرزندان خود را فروخته خود نیز در بیم ابتلا به همان سرنوشت بودند.

نحمیا چون بدین کیفیت آگاهی یافت بزرگان و نجبای قوم خود را گرد آورده به ایشان گفت: ما با آن همه رنج و مشقت برادران خود را از بردگی و اسارت بیگانگان رهایی داده ایم اکنون شما می خواهید آنها را به غلامی خود ببرید؟ آنها خاموش شده، جوابی نیافتند. سپس نحمیا بدیشان گفت: من نیز نقره و غله به ایشان قرض داده ام لیکن بیائید از هر چه به آنها داده ایم بگذریم و شما امروز مزارع، تاکستانها، باغات زیتون و خانه های ایشان را به ایشان رد کنید. همه پذیرفتند و نحمیا برخاسته دامن خویش را تکان داده گفت: آنها ئی که مال برادرانشان را به ایشان باز نگردانند بدین قسم تکانیده و از خانه و ملک خویش رانده شوند. بزرگان قوم از آنجا برگشته چنان کردند و مردم از تنگدستی و فقر نجات یافتند.

نحمیا دوازده سال بر اورشلیم حکومت نمود و در تمام این مدت از استفاده از حقوق و امتیازات مقام خویش چشم پوشیده خود در نهایت سادگی زندگی می کرد و همواره در پی تسکین خاطر دردمندان و مساعدت به بینوایان و زیر دستان بود. چون همه کارها مرتب گردید و زندگی بنی اسرائیل جریان عادی خود را باز گرفت، نحمیا به موجب قولی که به پادشاه داده بود به ایران بازگشت. (۴۳۲ پیش از میلاد)

ادامه دارد...

مشغول مرمت حصارهای شهر اورشلیم شده اند با سایر دشمنان همدست شده و بر کارگرانی که مشغول آبادی بودند حمله برده و مانع ادامه کار گردیدند بطوریکه تا مدتی کار ساختمان پیشرفتی نداشت و آنچه در روز ساخته می شد شب دوباره ویران میگردید. نحمیا کارگران را به دو دسته تقسیم نمود و یک دسته را به پاسبانی دیگران گماشت که از مزاحمت سامریها ممانعت به عمل آورند و حتی خود کارگران به یک دست کار می کردند و به دست دیگر اسلحه گرفته آماده دفاع بودند.

نحمیا سرپرستی آنها را به عهده گرفت و کسی را همراه خود نگه داشت تا در موقع حمله معاندین، کارگران را با شیپور آگاه کرده و همه در یک جا با دشمن مقابل نمایند. همین امر وسیله جلوگیری از مزاحمت سامریها گشت و کار ساختمان و مرمت دیوارها به تندی پیشرفت.

چون دشمنان دیدند که از این راه موفق به جلوگیری از پیشرفت کار نشدند کسانی نزد نحمیا فرستاده از وی دعوت کردند که در یکی از دهکده های مجاور به ملاقات آنها رود. لیکن نحمیا دریافت که این امر خدعه ای بیش نیست و قصد آزار وی را دارند بدانجا نرفت و همچنان مراقب کار بود تا بالاخره با وجود اخلال کار و مزاحمت سامریان حصارهای شهر مرمت شد و از بیم تعرض دشمنان آسایش یافت.

همین که قوم از کار ساختمان فراغت یافت، در روز اول ماه هفتم (تیشری) در یک جا گرد آمدند. عزرا کتاب مقدس را برای آنها قرائت نمود و از آنجائیکه مدتها بود کلام خدا رانشنیده بودند، با کمال دقت متوجه قرائت آن شدند. سپس عزرا نزد خدا دعا نمود و نام یهوه را متبارک خواند و همه قوم سوگند یاد کردند که همواره در حفظ اوامر و فرایض خداوند از دل و جان بکوشند مبادا بار دیگر آن سرنوشت شوم هفتاد سال تجدید گردد

شهر آباد اورشلیم خرابه هایی بیش باقی نمانده بود. بنا بر این رسولانی نزد یکی از بزرگان خود نحمیا روانه کرده نگرانی های خود را به وی گفته و از وی تقاضای مساعدت نمودند.

نحمیا - نحمیا رئیس ساقیان دربار شاهنشاهی ایران بود و چون این خبر بشنید بسیار اندوهناک گشت و درصدد یافتن چاره برآمد. وی در کتاب خود چنین می نویسد: در سال بیستم پادشاهی ارتخشستا (اردشیر دوم) واقع شد که شراب پیش روی من بود و من شراب را گرفته به پادشاه دادم و بیش از آن من هرگز در حضورش اندوهگین نبودم. پادشاه مرا گفت چهره تو چرا گرفته است؟ با این که بیمار نیستی، و این جز ملالت خاطر چیزی نیست.

پس من بسیار هراسان شده به پادشاه گفتم: پادشاه تا به ابد زنده بماند چهره ام چگونه گرفته نباشد و حال آن که سرزمین پدرانم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته است. پادشاه مرا گفت چه میطلبی؟ به وی گفتم اگر پادشاه را پسند خاطر افتد مرا به اورشلیم شهر پدرانم فرستد تا آن را مرمت نمایم...

اردشیر تقاضای وی را پذیرفته، او را روانه اورشلیم نمود (۴۴۴ پیش از میلاد) چون نحمیا به اورشلیم رسید و حصارهای شهر را ویران دید شبانگاه با چند نفر از دوستان و همراهان خود برخاسته و بی آنکه کسی آگاه شود حصارهای خراب و دروازه های سوخته را مطالعه کرد تا نقشه ای برای مرمت و ساختمان آن طرح نماید. سپس بزرگان قوم را طلبیده گفت: شما بلایی را که بدان گرفتاریم ملاحظه نموده و حصارهای ویران شهر را می نگرید، پس بیائید اورشلیم و حصارهایش را تعمیر نمایم تا دیگر شرمنده نباشیم. از آن وقت کار ساختمان دیوارهای شهر آغاز گشت.

مزاحمت جدید سامریها - همین که باز سامریها خبر یافتند که که بنی اسرائیل



JFS
Jewish Family Service
of Los Angeles



The Iranian Peer Counseling Help Line
A program of Jewish Family Service of Los Angeles
(818) 464-2864

اطلاعیه

مرکز رفاه خانواده های ایرانی آماده است خدمات رفاهی خود را به رایگان در اختیار
جامعه فارسی زبان جنوب کالیفرنیا قرار دهد

داوطلبان تعلیم دیده این مرکز می توانند به طور محرمانه و خصوصی در مورد مشکلات
خانوادگی، فشوخته های فامیلی و یا شغلی و مسائل شخصی مشاور و پاسخگوی سئوالات شما
باشند و همچنین در دادن اطلاعات عمومی مورد نیاز و پر کردن فرمهای لازم شما را یاری دهند

مراکز رفاه در سه منطقه زیر در اختیار شما می باشند:

Nessah Educational & Cultural Center, Beverly Hills
Jewish Family Services, Sherman Oaks
Jewish Family Services, West Hills

لطفا برای کسب اطلاعات بیشتر و یا گرفتن وقت ملاقات با تلفن زیر تماس بگیرید

(۸۱۸) ۴۶۴-۲۸۶۴

این مرکز بدون در نظر گرفتن نژاد و مذهب به رایگان در اختیار تمامی جامعه ایرانی
و دیگر فارسی زبانان مقیم جنوب کالیفرنیا می باشد

داستان بدببیری من

از: روح الله سلوکی

دیگر همه چیز را فراموش کردم. حسابی مشغول سیر و سیاحت بودم که متوجه شدم در شلوغی و ازدحام هر چه می‌گردم اثری از دوستان نمی‌بینم. مدت زیادی گشتم و بعد مایوس بیرون آمدم. جلو درب خسته و کوفته روی زمین نشستیم. به این فکر می‌کردم که چکار کنم و چطوری خودم را به

تهران برسانم که یک خانم چادری، که هنوز چادر کودری گلدارش را فراموش نکرده ام، جلو آمد و شروع به صحبت کرد. پسر بچه بامزه ای همراهش بود. گفت: جوان لطفا این بچه را نگه دار تا من چند دقیقه بروم زیارت و برگردم. کوچیکه تو شلوغی طاقت نیاره. پیش خودم فکر کردم، شانس آورده ام، موقع برگشتن پولی از او می‌گیرم و خرج برگشت به تهران را درمی‌آورم. تا خانم رفت، پسر بچه شروع کرد به گریه و آرام نمی‌گرفت. چند سکه پول خورد داخل جیبم داشتم برایش آب نباتی

خریدم و به دهانش گذاشتم تا آرام شد. چشم به در دوخته بودم و کلافه منتظر برگشت مادرش بودم. تا این که آن خانم چادری بیرون آمد و بدون توجه به من و یا بچه خواست از در خارج شود. صدا زد "خانم خانم بچه تان" یک مرتبه برگشت و با عصبانیت گفت: کدام بچه، کجا، بچه من نیست. با تعجب به او نگاه کردم و اول با ترس و بعد با التماس گفتم که این پسر بچه را که گفتید نگه دارم.

مردم دور ما جمع شدند. یکی می‌گفت: این

بودم، برای بازدید چند تن از دوستانم به تهران بروم.

تازه وارد شده بودم که دوستان گفتند تصمیم گرفته‌اند با هم به شاه عبدالعظیم برویم. گفتند که تفریح خوب و جالبی خواهد بود. آن روزها قطار از تهران به آنجا می‌رفت که در



Mahmoud Pakzad, "Old Tehran", (Old Publishers, 1994)

حقیقت یک ترن دودی بود. با اشتیاق به دوستان ملحق شدم و از شدت هیجان فراموش کردم که کیف پولم را با خود بیاورم. دوستان که نمی‌خواستند وقت تلف کنند و به خانه برگردند، گفتند اشکال ندارد ما به قدر کافی پول داریم. و به این ترتیب همراه آنها وارد قطار شدم.

وقتی به شاه عبدالعظیم رسیدیم و وارد زیارتگاه شدیم، آینه کاریها و چلچراغها و تازگی و زیبایی آن چنان نظرم را جلب کرد که

در زندگی روزمره پیش آمدهایی سر راه انسان قرار می‌گیرد که قابل پیش بینی نیست و جز سازش با آن چاره دیگری وجود ندارد. متأسفانه وقتی بدببیری راه باز می‌کند دیگر امان نمی‌دهد و انگار شانس از در بیرون می‌رود.

در زمان نوجوانی اتفاق تلخی برایم رخ داد که جز این که به آن تن در دهم چاره دیگری نداشتم. من در زندگی اتفاقات تلخ و شیرین بسیاری پیش آمده که همه را به خوبی به یاد دارم و خدا را شکر می‌کنم که حداقل حافظه ای به من داده که همه خاطرات را چه خوب و چه بد، فراموش نکرده ام. امروز و در این سن و سال می‌فهمم که حافظه واقعا چیز گرانبهائی است. چون متأسفانه مثل این که فراموشی مرض این قرن شده و گریبانگیر بسیاری از دوستان. یکی از این خاطرات که هنگام وقوع برایم بسیار تلخ بود، اما امروز به آن می‌خندم، نه این که

چون مسخره است و یا خدایی نکرده خنده دار، بلکه به سادگی جوانی خودم، و بیسوادی افراد و ناهنجاریهای فرهنگی که باعث می‌شود شخص دست به کارهایی این چنین بی فکر بزند، لبخند می‌زنم، با وجود این که این لبخند از فریاد دردناک تر است. اما امروز، در این زمان تنها با لبخند می‌توان این خاطرات را مرور کرد.

هجده ساله بودم که هوس کردم از اصفهان، که تا بحال از آنجا به هیچ کجا مسافرت نکرده

مردم از پشت داد می‌زدند: برادر از هر جا آورده‌ای برو سر جایش بگذار. با ترس و لرز هر چه تندتر به طرف مسجد برگشتم.

هوا تاریک می‌شد و من از پا در آمده بودم. تنها فکری که به نظر رسید این بود که حرف مردم را گوش کنم و بچه را همانجایی که پیدا کرده بودم برگردانم. جلو در مسجد که رسیدم بدون تامل بچه‌ها را روی زمین گذاشتم و تا آنجایی که قدرت در بدنم مانده بود با سرعت از آنجا دور شدم، تا بالاخره یک ماشین سواری قبول کرد تا نزدیکیهای منزل دوستان مرا برساند.

امروز که این سرگذشت را بازگو می‌کنم واقعا نمی‌دانم که باید به آنچه به سرم آمد بخندم و یا به حال دو کودکی که این چنین بیرحمانه با ایشان رفتار شده بود گریه کنم؟

فروشی رسیدم که درش باز بود. بچه را کنار در روی زمین گذاشتم و با قدمهای تند پا به فرار گذاشتم. بچه تا از کنارش دور شدم جیغ و گریه‌اش بلند شد. صاحب مغازه فریادکنان به دنبال من دوید. ناگهان در خانه‌های اطراف باز شد و مردم مثل مور و ملخ از خانه‌هایشان بیرون ریختند. بچه را دوباره با عصبانیت و سرزنش به دست من دادند. دیگر حال خودم را نمی‌فهمیدم. هر کسی یک اظهار عقیده‌ای می‌کرد و هیچ‌کس حرف من بدبخت را باور نمی‌کرد. همه می‌گفتند این کارش همین است ناگهان خانمی از میان جمعیت با یک بچه کوچک دیگر پیدایش شد و گفت این بچه را هم دیروز جلوی سقاخانه رها کرده بودند حتما کار همین است و با همین جمله کودک دیگر را هم پرت کردند بغل من. بچه را یکی این طرف و یکی آن طرف بغل کرده بودم و تند راه افتادم و می‌شنیدم که

خانم دروغ می‌گوید. یکی می‌گفت: این جوان دروغ می‌گوید. بالاخره ما را بردند پهلوی یک مرد روحانی که ریش سفید آن محل بود. از من خواست بچه را که تا آن موقع بغل من بود، زمین‌بگذارم. به خانم گفتم: برو به طرف بچه. خانم شروع کرد به داد و فریاد که این بچه من نیست و با عصبانیت آمد طرف پسر بچه. طفلکی بچه تا خانم نزدیک شد، از ترسش شروع کرد به گریه. آقای قاضی نگاهی به من کرد و گفت: حالا شما برو طرفش. پسرک که تقریبا در این چند ساعت به من خو گرفته بود، لیخندی زد.

آقا نگاهی با عصبانیت به من کرد و گفت: پسر جان بچه‌ات را بردار و به خانه برو. از ناراحتی به لرزه افتاده بودم.

بچه را بغل کردم و آدم بیرون و با درماندگی و ترس دنبال راه چاره می‌گشتم. کمی راه رفتم تا دور و برم خلوت شد و به یک مغازه خوار بار

هادی و صمد ده سال بعد



A Theatrical Duet By : Parviz Sayyad

کار جدید پرویز صیاد و هادی خرسندی

پس از ده سال هنرمند ارزننده آقای پرویز صیاد و طنز نویس کم نظیر آقای هادی خرسندی تصمیم گرفتند برنامه کمدی هادی و صمد را در متن و فرم تازه‌ای به روی صحنه بیاورند.

نمایش "هادی و صمد، ده سال بعد" همچون همکاری گذشته‌آنها با استقبال بسیار جامعه ایرانی روبرو شده است. از شروع پائیز ۲۰۰۷ این نمایش در شهرهای مختلف اروپا به روی صحنه آمده و در ماه ژانویه ۲۰۰۸ این نمایش در لوس آنجلس به روی صحنه خواهد رفت.

به گفته هادی خرسندی این نمایش "برای آنها که می‌خواهند فقط بخندند و برای آنها که نمی‌خواهند فقط بخندند" تهیه شده است.

بدون شک همکاری این دو هنرمند ارزننده و کم نظیر با موفقیت بسیار روبرو خواهد بود.

با آرزوی موفقیت هر چه بیشتر برای این دو هنرمند عزیز، بی‌صبرانه مشتاق دیدن این نمایش هستیم.

چگونگی پیدایش و راه پیشگیری از بیماری های ارثی

نوشته: پروفسور فرامرز نعیم

بیماری های ارثی بیماریهایی هستند که به خاطر انتقال ژنها و یا کروموزوم های ناسالم از والدین به فرزندان در فرزندان بروز می کنند. متأسفانه، درمان قطعی بسیاری از بیماریهای ارثی در حال حاضر در اختیار پزشکان نیست، ولی خوشبختانه، به خاطر پیشرفت شایان توجه علم ژنتیک در دهه گذشته، تشخیص قطعی و در نتیجه پیشگیری این بیماریها با روش های ساده و در عین حال دقیق امکان پذیر است.

ژنها (genes) قسمتهایی از ساختمان DNA هستند که نقش اساسی در ساختن مواد پروتئینی و فعالیتهای سلولی دارند، و تعداد آنها در انسان در حدود بیست تا بیست و پنج هزار تخمین زده شده است.

DNA هنگام تقسیم سلولها به صورت اندازه های متفاوت بسته بندی می شود. این بسته های محتوی ژن کروموزوم (osome- chrom) نام دارند. در هر سلول بدن انسان به استثنای سلولهای جنسی (اسپرم و تخمک) ۲۳ زوج یا ۴۶ عدد کروموزوم وجود دارد که جفت جفت به ترتیب طول از شماره ۱ تا شماره ۲۲ نام گذاری شده اند. آخرین زوج کروموزومها، کروموزومهای جنسی هستند که در زن به صورت یک جفت کروموزوم X (XX) و در مرد به صورت یک کروموزوم X و یک کروموزوم Y (X Y) مشخص شده اند. از هر جفت کروموزوم یک کروموزوم از مادر (از طریق تخمک) و یک کروموزوم از طریق پدر (از طریق اسپرم) به فرزند منتقل می شود. در مجموع، نیمی از کروموزومها و ژنهای فرزند متعلق به مادر و نیمه دیگر متعلق به پدر است. به عبارت دیگر، در هر نوع سلول بدن فرزند (به استثنای سلولها

جنسی) از هر نوع کروموزوم و هر نوع ژن یک جفت موجود است. اختلال در ساختمان ژنها (موتاسیون |mutation|) ممکن است از طریق اسپرم و یا تخمک از طریق پدر یا مادربه فرزند انتقال یابد.

ژنهای ناقص به دو صورت عمل می کنند. ۱- غالب (Dominant) که به تنهایی قادر به بروز بیماری هستند.

۲- مغلوب (Recessive) که به تنهایی قادر به بروز بیماری نیستند و وقتی ایجاد بیماری می کنند که به صورت زوج (یکی از پدر و یکی از مادر) در سلولهای بدن باشند. افرادی که دارای یک ژن مغلوب باشند در واقع ناقل (carrier) بیماری هستند بدون اینکه علائم بیماری را نشان دهند. بهترین مثال ژن مغلوب در جامعه یهودی ایرانی ژن بیماری HIBM است.

HIBM | MYOPATHY BODY INCLUSION HEREDITARY می باشد علائم این بیماری به صورت ضعیف شدن و تحلیل رفتن تدریجی عضلات دست و پا در سن های بین ۲۰ تا ۴۰ سالگی ظاهر می کند و به مرور پیشرفت می کند. ژن این بیماری (GNE) چند سالی است که کشف شده است. این بیماری در میان ایرانیان یهودی نسبتاً شایع بوده است. در حدود ۵٪ از یهودیان ایرانی ناقل ژن HIBM هستند. اگر پدر و مادر هر دو ناقل ژن HIBM باشند بر مبنای حساب احتمالات، شانس به وجود آوردن یک فرزند با بیماری HIBM ۲۵٪ خواهد بود، در حالی که ۲۵٪ از فرزندان احتمالاً سالم خواهند بود بدون اینکه ناقل ژن HIBM باشند و ۵۰٪ از فرزندان این

شانس را دارند که ناقل ژن باشند بدون اینکه علائم بیماری را نشان دهند. بیماری HIBM تنها مختص به ایرانیان یهودی نیست، بلکه در سایر جوامع از جمله مردم خاورمیانه (یهودیان غیر ایرانی و اعراب) و در کشورهای ژاپن، آلمان، ایتالیا، هندوستان و مکزیک هم مشاهده شده است. چون ژن HIBM در جامعه یهودی ایرانی بدون بروز علائم بیماری نسبتاً شایع است (از ۱۰۰ نفر در حدود ۵ نفر ناقل هستند) صلاح این جامعه بر این است که برای پیشگیری این بیماری آزمایشات ژنتیک HIBM را به صورت گسترده انجام دهد. انجام آزمایش به روشهای ساده، از جمله برداشت از پوشش مخاط دهان امکان پذیر است. آزمایش HIBM را در هنگام ازدواج یا بارداری می توان انجام داد و در صورت مثبت بودن می توان با کمک مراکز مخصوص مشاوره در امور ژنتیک از بروز این بیماری جلوگیری کرد و از گسترش ژن HIBM کاست.

تا حدود ۲۰ سال پیش بیماری Tay-saks از جمله یکی از شایع ترین بیماریهای ارثی در یهودیان اشکنازی به حساب می آمد. امروز این بیماری به خاطر آزمایشات گسترده ریشه کن شده است.

یکی از مراکز مشاوره ژنتیک در لوس آنجلس مرکز پزشکی UCLA است. علاقمندان می توانند برای دریافت اطلاعات بیشتر در این موارد با خانم نغمه دورانی (Naghme Dorrani) شماره ۸۰۸۴-۸۲۵-۳۱۰ و یا Jane Predo شماره ۰۳۰۰-۸۲۵-۳۱۰ تماس بگیرند.

برتری ارتش اسرائیل

مأخذ: اینترنت

برگردان: ایرج فرنوش

لبنان در تابستان ۲۰۰۶ روزهای مهم و سرنوشت سازی را پشت سر گذاشت. ارتش اسرائیل برای سرکوبی حزب الله لبنان و آزاد ساختن سه نفر از نظامیان خود که توسط تروریستهای حزب الله به اسارت گرفته شده بودند دست به حمله ای گسترده از زمین و هوا و دریا زد. ولی در میان شگفتی سیاستمداران و تحلیل گران خاورمیانه نتوانست به اهداف نظامی خود دست یابد. از این جهت پاره ای از تحلیل گران اسطوره شکست ناپذیری ارتش اسرائیل را زیر سوال بردند.

در پاسخ به این افراد باید گفت که یکی از خصوصیات بارز ارتش اسرائیل انسانی بودن آن است که لازمه آن احترام به ارزشهای انسانی و مراعات اعمال اخلاقی و وجدانی می باشد. برای اثبات این موضوع کافی است که گفته شود فرماندهان نظامی مجبور شده بودند که برای حفظ جان اشخاصی که توسط تروریستهابه عنوان سپر انسانی مورد استفاده قرار گرفته بودند جان سربازان زیر فرماندهی خود را به خطر اندازند.

در جنگ تابستان گذشته تروریستهای حزب الله از خصوصیت های انسانی بودن ارتش اسرائیل استفاده کرده و با قرار دادن تاسیسات نظامی و پایگاه های موشک پرانی سیار در مراکز عمده جمعیتی به مقابله با اسرائیل پرداخته بودند آنان به خوبی می دانستند که اسرائیل هیچ گاه به مراکز آنان حمله نمی کند. بدیهی است که اگر ارتش اسرائیل فاقد ارزشهای انسانی بود به آسانی می توانست تمام تاسیسات آنان را در چند ساعت اولیه جنگ از بین ببرد و در این میان نفراتی بیگناه را به کشتن دهد. ولی اسرائیل این کار را نکرد در نتیجه بدین خاطر بود که اسرائیل نتوانست در جنگ ۳۴ روزه تابستان گذشته آنطور که باید و شاید به پیروزی نظامی دست یابد.

ارتش اسرائیل چهارمین ارتش حرفه ای جهان است و هنوز بهترین ارتش خاورمیانه محسوب می شود. روزنامه "جرورالم پست" اخیراً در گزارشی به بررسی دلایل برتری ارتش اسرائیل نسبت به سایر ارتش های منطقه پرداخته است. مطلب زیر خلاصه ای از این بررسی است.

توضیح مترجم

ارتش خود پرداخت که عملاً مسابقه تسلیحاتی جدید برای کشورهای منطقه امری بیهوده شده بود، زیرا اختلاف فاز تکنولوژی نظامی بین اسرائیل و همسایگانش بیشتر از آن چیزی بود که کشورهای عرب در کوتاه مدت توانائی جبران آن را داشته باشند.

برتری نظامی اسرائیل که از بدو تاسیس به دنبال آن بود با هزینه بسیار بالا بوده و بار سنگینی بر دوش شهروندان اسرائیلی نهاده و بودجه قابل توجهی از هزینه های دولتی را در بر می گیرد.

به این جهت، خرج سرانه نظامی در اسرائیل بالاترین رقم را در دنیا دارد.

طبق گزارش "جرورالم پست" برخی از

برای مقابله با همسایگان ستیزه جوی خود محتاج ارتشی نیرومند مجهز به سلاحهای مدرن و تکنولوژی پیشرفته هستند تا قادر باشند همواره تسلط و نفوذ خود را در ناحیه نگهدارند. بدین لحاظ تلاش برای دستیابی به یک ارتش نیرومند و مجهز با ارزشهای انسانی در میان دولت مردان اسرائیل بسیار زود آغاز شد و این کشور خیلی زودتر از آنچه او یک رژیم تازه تاسیس انتظار می رفت دارای یک ارتش حرفه ای مدرن شد.

برای اسرائیل لازم بود که بر تمام کشورهای منطقه تسلط کامل تکنولوژیک و نظامی داشته باشد.

از این رو اسرائیل به حدی به مدرنیزه کردن

هنگامیکه کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ اعلام موجودیت کرد، به خوبی بر این امر واقف بود که در هر جنگی شکست بخورد، به معنی پایان حیات آن خواهد بود. از گلداما یر نخست وزیر فقید اسرائیل نقل می کنند که گفته بود اگر اعراب اسلحه را زمین بگذارند، میان آنان و اسرائیل صلح برقرار خواهد شد ولی اگر اسرائیلیان اسلحه را زمین بگذارند نابود خواهند شد و شکست آنان به مفهوم پایان حیات اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی خواهد بود.

لذا رهبران اسرائیل از همان ابتدای تاسیس به علت دشمنی اعراب بر این عقیده بودند که

خصوصیات ارتش اسرائیل این چنین است:
ارزش هر سرباز:

در حالی که شرایط برای سربازان در ارتش کشورهای عربی بسیار دشوار است و آنان از سطح سواد کمی برخوردارند. به آنها آموزشی صحیح داده نمی‌شود و احترام چندانی به آنان گذاشته نمی‌شود. در عوض با همتایان اسرائیلی آنان همیشه با احترام رفتار می‌شود و سطح آموزشی آنها بسیار بالا است. یکی از ویژگیهای ارتش اسرائیل این است که سربازان می‌دانند که آنان هیچ وقت در میدان نبرد رها نمی‌شوند و با آنها بدرفتاری نخواهد شد. مهمترین درسی که یک سرباز در اولین روز آموزشی خود می‌آموزد این است که هیچگاه نباید یک هم‌رزم و یا یک زخمی را در جبهه جنگ به حال خود بگذارد. حمایت از هم برای آنها یک وظیفه اخلاقی است. این یکی از صفات برجسته ارتش اسرائیل است. سید حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان، بعد از جنگ تابستان گذشته گفته بود که او هیچ وقت تصور آن را نمی‌کرده که کشور اسرائیل به خاطر سه سرباز وارد جنگ شود.

کمیت مغلوب کیفیت است!

در مقایسه با اسرائیل کشورهای عربی هم جمعیت بیشتری دارند و هم از ثروت بیشتری برخوردارند، لذا سربازان اسرائیلی از آموزش بهتر، تحصیلات بالاتر و تجهیزات مدرن تری برخوردار هستند. حساسگری مخارج ارتش و امور نظامی با دقت توسط دولت تصمیم گرفته می‌شود.

ارتش از اشتباهات خود عبرت می‌گیرد و آنها را اصلاح می‌کند!

بررسی اشتباهات و تصحیح آنها در ارتش بسیار مهم است. این کار نیاز به یک ارزیابی صادقانه دارد. تمایل فرماندهان نظامی برای پذیرفتن اشتباهات خود و تصحیح آنها ارتش اسرائیل را از سایر ارتشهای منطقه که به دلایل سیاسی پنهان کار هستند، و اشتباهات

خود را به سختی می‌پذیرند متمایز می‌کند.
تکنولوژی و فناوریهای بالا:

استفاده از تکنولوژی و فناوریهای بالا یکی از مهمترین ارکان در ارتش اسرائیل است، از این رو ارتش همیشه در مسیر پژوهش و پیشرفت حرکت می‌کند. بدین جهت تسلیحات نظامی ساخت اسرائیل از نوع بهترین ها بوده و از آنها در بسیاری از کشورهای جهان استفاده می‌کنند. از طرفی اسرائیل سیستمهای نظامی که از خارج می‌خرد به شدت مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد و در صورت لزوم تغییراتی در آنها بوجود می‌آورد که باعث ازدیاد کارایی آنها می‌شود.

برتری هوایی

نیروی هوایی اسرائیل بدون شک یکی از مدرن ترین و پیشرفته ترین نیروهای هوایی در دنیا است. خلبانان اسرائیلی از بهترین سیستم آموزشی استفاده می‌کنند و جنگنده های اسرائیلی از مدرن ترین افلام الکترونیکی و اپتیکی برخوردارند، نیروی هوایی اسرائیل همیشه توانسته کنترل حریم هوایی را در دست داشته باشد.

برتری دریایی

نیروی دریایی اسرائیل با وجود کوچک بودن بسیار مدرن و پیشرفته است و با داشتن زیر دریایی های مدرن به خوبی توانایی کنترل دریا و سواحل اسرائیل را دارد.

برتری اطلاعاتی:

اسرائیل با برخوردار بودن از ماهواره های جاسوسی در فضا و داشتن یک سازمان اطلاعاتی بسیار قوی و موثر در وضعیت بسیار مطلوبی قرار دارد. خنثی کردن بسیاری از عملیات تروریستی در سالهای اخیر نتیجه فعالیت های درست سازمان اطلاعاتی کشور بوده است.

قدرت بازدارندگی:

یک برتری کلیدی در سیستم استراتژیک ارتش اسرائیل توانایی آن در کشیدن جنگ به خاک طرف مقابل و وارد کردن خسارات گسترده به تاسیسات نظامی و استراتژیکی آن می‌باشد.

در خاتمه به نظر گزارشگر روزنامه "جرزالم پست" ارتش اسرائیل ضعف های اندکی هم دارد که نمونه آن در جنگ تابستان ۲۰۰۶ مشاهده شده بود. به باور این گزارشگر جنگ لبنان چیزی را تغییر نداده، تنها زنگ خطری برای اسرائیل بوده است.

با پیش از بیست سال سابقه
در کار عکاسی از جشنها و مراسم
عروسی، بتمیتصوا، بر میتصوا، پرتره و صنعتی

Photography
by
Roozbeh
Tel. 818-941-7753
www.roozphotography.com

چشم بینا

نوشته: نازنین رمزی - شمطوبی

کرد؟ و بهای ثابت کردن این چشم چیست؟ شاید اگر راننده با سرعت کم از پارکینگ خانه بیرون نمی آمد، شاید اگر در خیابان های زندگی راننده های بی فکر زیاد هستند... ما باید مسئول توجه کردن به مسیر راه خودمان باشیم و هر از گاهی هم شکر گزار اینک که این خطر نیز کم و بیش از سرمان گذشت.

حالا گرفتم که او درست می گوید. ولی اگر گردن و پشت و خدای نکرده زبانش به درد می آمد، فوقش بعد از خراب کردن اعصاب خود و خانواده اش به همه ثابت می شد که من مقصر بودم - من که فقط ماشینم کتک خورده بود!!!

خیابان دو طرفه است. اگر دست چپ بروم، راهم طولانی تر ولی کم دردستر است. اگر دست راست بروم، زودتر می رسم ولی پیچ و خم زیاد دارد. اگر هم دیدم که کامیون بزرگی از جلو می آید، ولی دارد وارد خط من می شود - اگر هم دیدم که می توانم کنار بکشم تا کامیون ها رد شوند - پس کنار می کشم. چه خوب است اگر قدرت سنجیدن این را داشته باشیم که کجا ارزش جان و روان سالم بالاتر از نمایان کردن و ثابت کردن اشتباهات دیگران است.

به خودم می گویم: "هر نبردی جنگیدن ندارد!"

اگر در اعماق وجودت، آنجا که هیچکس تو را نمی بیند و تو را به باد قضاوت نمی کشد، می دانی که تو روشنی و راستی و درست، چه احتیاجی به متهم کردن دیگران و دفاع کردن از خود داری؟

آنکه باید ببیند و بشنود، خواهد دید و بدان که می شنود.

دهن سالم و پر سر و صدا!! از آنطرف خیابان به این طرف می آمده، فکر میکنم: "خب، من داشتم عقب را نگاه می کردم، تو که چشمانت جلو رویت را می بینند چرا به طرف من آمدی؟" اگر من حواسم نبود تو چرا به طرف من دوییدی؟ حالا چه می خواهی؟ فکر می کنم که برای او چه چیزی اینجا



اهمیت دارد؟

که بگوید:

من حق دارم و تویی حقی.

من درست می گویم و تو اشتباه کردی.

من خوبم، تو بدی - من سفیدم و تو سیاه.

من فرشته ام و شما، شما، شما همه دیو.

چقدر باید فریاد زد که من درست می گویم و شما اشتباه می کنید؟ چه چیزی را ثابت باید

دل و جگر آسفالت کوچه ما را دوباره بیرون ریخته اند. شهر "بوری هیلز" عجب به زیبایی خودش اهمیت می دهد! پلاستیک های سه گوش نارنجی رنگ به راننده چشمک اخطار می زند: "اگر از اینجا راهی برای عبور نیست، دور بزنید، بالا بروید یا پایین - هر کدام شما را زودتر به مقصد میرساند."

لیست بلند بالایم را نوشته ام. از این مارکت به آن بقالی، بعد خشک شویی و خریدن هدایای مهمانی های آخر هفته، بالاخره جواب تلفن این و آن را دادن، بعد با عجله به خانه برگشتن و نهار و شام درست کردن آن وقت هم باید به کلاس دخترکم بروم تا به معلمش کمک کنم. البته می دانید دلیل اصلی بودن با معلم نیست بلکه دیدن خندیدن و درس خواندن دخترم با دوستان کوچکش است. امشب هم فکر می کنم قرار است با دوستان و بچه هایمان دور هم جمع شویم. دلمان تنگ هم می شود - مهمانی بسیار وقت اندک است.

پس با طومار طویل وظایف امروز و با اینکه در پس ذهنم می خواهم کتابی را که تازه شروع کرده ام امشب تمام کنم، ماشین را روشن می کنم.

باید اول دنده عقب بیایم، بعد دور بزنم، کوچه هم که بسته است.

ناگهان صدای کوفتن مشت بر روی آهن ماشین می آید. ترمز می کنم. خانمی پشت ماشین من ایستاده و با عصبانیت بر روی ماشین من می کوبد و فریاد می کشد. برای یک لحظه فکر می کنم، این از کجا پیدایش شد؟

همینطور داد و بیداد و فحاشی می کند، پیاده می شوم و به او نگاه می کنم، خوشبختانه حالش خوب است، دست و پا به جا و سر و

LAW OFFICES OF
SHAHROKH MOKHTARZADEH

Serving the Iranian/American community since 1990

BUSINESS, REAL ESTATE, FAMILY LAW, LITIGATION

دفاتر حقوقی

دکتر شاهرخ مختارزاده

متخصص در

قراردادهای تجاری، املاک، امور خانواده، دعاوی قضایی

TEL: 310.286.1200

2029 CENTURY PARK EAST, SUITE 2970

LOS ANGELES, CALIFORNIA 90067

FAX: 310.286.1250

E-MAIL: shahrokh@smtlcla.com

Gorgeous Fashion

" A young Iranian fashion designer whose product encourages individuality and confidence"

***By: Delila Pouldar**

Melody Javaheri is the definition of success at an early age. On the surface, Melody Javaheri is a typical high school student busy balancing all the different aspects of life that come with being a teenager. But Melody has one more thing to juggle than the average teen: she is the fashion designer of her own line called 'GorgeousLuv'.

From a young age, Melody knew she wanted to be a respectable fashion designer. "I have always loved fashion: clothes, jewelry, design, everything about it" Melody



explains. Melody's dream started to take form in middle school, and the design ideas for "GorgeousLuv" were formed. Melody describes that in the beginning she spent all her free time on her clothing line. "I would rush home from school, close the door in my room and come up with new designs. In the beginning, I did everything myself, from sewing labels and making tags to placing each of the Swarovski crystals onto my clothing."

Melody is now enjoying the perks of her success, and relies on manufacturing companies to make her product. Some of Melody's celebrity clientele include Paris Hilton, Nicole Richie, Lindsey Lohan, Mena Suvari, High School Musical's Ashley Tisdale, Sharon Stone, and Project Runway's Nick Verreos, to name a few. "GorgeousLuv" can be found in boutiques such as Envy on Santa Monica Blvd., Jacquelyn Jarrot at the Beverly Center, Kitson on Robertson Blvd, and Girlfriends on Beverly Dr.

Each of Melody's designs has a dis-



tinct message but there is one recurring theme: Confidence. With slogans like "Too Gorgeous for Paparazzi" and "Trust Me, I'm Gorgeous", Melody is encouraging her customers to be poised and embrace what makes each person special. This is further revealed through Melody's motto found on the GorgeousLuv tag, which reads: "Don't blend in, gorgeous people love attention. When you wear GorgeousLuv, feel gorgeous, be gorgeous, and keep it gorgeous."

**Delila Pouldar is a Senior at Beverly Hills High School*



Book Review

"The Twentieth Wife"

By: Indu Sundaresan

Reviewed by: Shirin Gabay

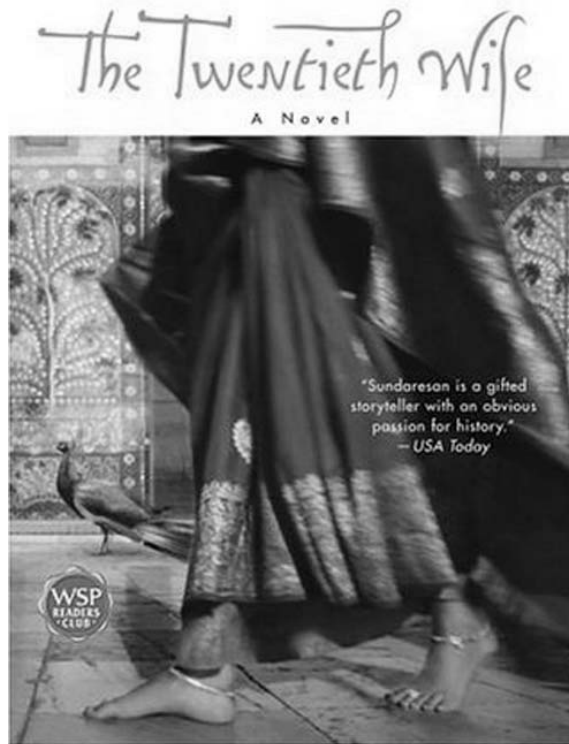
An enchanting sixteenth century saga of power and passion, "The Twentieth Wife" is the story of Empress Nur Jahan—a legend in her own time, one of the most powerful women of the Mughal Dynasty, who has been forgotten in history until now. In her debuted novel Indu Sundaresan, brings to life the story of Mehrunnisa and her journey to fulfill her dream of becoming a Moghal Empress.

Sundaresan weaves a charming tale, rich in history and romance. There are numerous legends of Nur Jahan (Light of the World), Jahangir's twentieth and last wife. Mehrunnisa an intelligent educated woman with unrivaled beauty decided to be the Empress of India at the age of eight. Ultimately she became one of the most powerful women in the history of India. It was known that every act, law or judgment passed by Jahangir, had Nur Jahan's approval.

The story begins in 1577, when a baby girl is born in a roadside tent to an impoverished Persian refugee family fleeing their beloved country for India. Ghas, her father, reluctantly leaves the newborn baby on the roadside hoping the person who finds his beautiful Mehrunnisa (the sun of women) will take good care of her. A kind merchant, Masud, finds the sweet bundle and soon reunites the family and befriends them. Thus begins Mehrunnisa Begs

journey to becoming one of the most powerful women in the Mughal history.

With Masud's help the family enjoys a comfortable lifestyle and is noticed by the royal court. Mehrunnisa is chosen to accompany Emperor Akbar's favorite wife, Empress Rukayya. During her visits to the



Indu Sundaresan

harem, she is exposed to the politics and power struggle between the Emperor's wives and concubines. Mehrunnisa meets Prince Salim face to face and it is love at first sight for her. But they are destined to live sep-

arate lives. Mehrunnisa is betrothed to an ill-mannered Persian soldier, and Salim is matched for political reasons with a powerful Princess. After many hardships endured by her, Mehrunnisa is ultimately freed from her brutal marriage and achieves her heart's desire. She marries Prince Salim, Emperor Jahangir, to become his twentieth wife.

Indu Sundaresan introduces her readers to the exotic world of the Mughol Empire at the height of its rule in India. She takes the reader though an exquisite journey into the life and culture of the royal harem with its protocols and rituals, the customs and regards for royalty, and the greed for power displayed by the royal family. The young Prince's lusts for a rapid ascend to the throne and the treacherous plots against the life of their father, Emperor Akbar.

"The Twentieth Wife" has all the makings of a great novel, romance, treachery, deceit, murder and a happy ending. Sundaresan has created what she calls "a fictional account of her (Mehrunnisa's) life before her marriage to Jahangir, but it is rooted in history." Interesting facts weaved into exciting fiction make for a very entertaining read.

You may want to continue the journey in "The Feast of Roses" the story of Nur Jahan, the empress of India and the queen of Jahangir's heart and mind.

The New Green Car

"In this year's auto show in Los Angeles, the word green took on a whole new meaning as far as cars are concerned"

***By: David Pouldar**

Just like any other teenage boy, weather we are Jewish, American, Iranian, or from a whole different planet, my brother and I love cars. This passion is what motivates us to attend the Los Angeles Auto show every year, and enjoy all that we see and explore. This year as usual the show was held at the Los Angeles

Convention Center, and it marked our fifth trip to the annual show. If you are not a car lover like my friends and I, let me tell you what goes on in a show like this. All the car manufacturers from all over the world introduce their latest designs and show their best products in

such shows. Other than the showing of their entire model lineups for the year, they also show concept vehicles and custom car tuning and individualization.

We got there very early and I am proud to say that my brother, my friend and I were the first people in a line of thousands to walk in. The one thing that was evident in this year's

show was the way that all the manufacturers had tried to make cars that are more environmental friendly. They called these Green Cars, and they included many Hybrid SUVs as well as smaller cars that take very little space and use a minimal amount of gas. These kinds of cars have been becoming more and more popular



with people, because we all want to help the environment in any way we can. Those of us who cannot afford to stop driving may want to consider purchasing one of these new Green Cars that will hit the market soon.

Other than the interesting line of environmentally friendly cars, the most interesting and popular car in the show was the new BMW m3.

The over all design of this car had not changed since the 2000, and the new design is beautiful. Another attractive car was a 1.4 million dollar Lamborghini Reventon that made its debut in this car show. Only twenty of this particular car will be made and all of them have already been sold. One great aspect of car shows

like this is that car buffs like myself can see, touch, and sit in these cars that are only meant for a few, and enjoy something that we cannot afford for a brief moment! Of course the more practical reason for attending the show is to see what is new and find out what will suit

your life style, budget, and which cars drive better and are a good value for the consumer. As always we had a great time at the show and I am excited to see all these cars on the road being enjoyed by all.

** David Pouldar is a senior at Beverly Hills High School*

Promises

" A powerful documentary about peace and love in the Middle East from the eyes of children"

By: Sarit Fassazadeh*

Bombs are constantly being blown up; gunshots and wounds, children and families are running for cover. There is so much hate between people, it seems unreal, we all live under one sky so, and why can't we all just get along? The Israeli Palestinian conflict is more real than life itself. A brave group of people have gone into this conflict that has been around since the day of Israel's recognition as a country and have made a documentary from the perspective of the children living with this terrible war. "Promises" is a documentary about four Israeli and three Palestinian children and their way of looking at the Middle East crisis. It is directed and produced by Carlos Bolado, with B.Z. Goldberg, who also stars in the documentary, and Justine Shapiro. The kids are put in touch with each other while telling their own story about growing up in Jerusalem. The three filmmakers followed these children, ranging in age from nine to thirteen, from 1995 to 1998. Through this portrait of a generation, we can see how deeply rooted and almost insoluble the problems of the Middle East have become. When one of the children speaks out in an epilogue a couple years later, it becomes apparent that they all have lost their child-like innocence.

The seven children who participated in this documentary are Moishe Bar

Am, an orthodox Jew, Sanabel Hassen, a Muslim girl living on a refugee camp, Faraj Adnan Hassan, who is from Palestine, Mahmoud Mazen Mahmoud Izhiman, and Daniel and Yaiko Solan, Israeli twins. In the beginning the children are curious about each other and the unknown way of life. They are a true example of the nation they belong to and they want change. In this documentary one can see the changing mindset of the children, they go from hating one another to becoming friends.

In one of the scenes the young boy Mahmoud, who was a strong and vicious hater of Israeli Jews, says that every time he sees a Jew he wants to throw a rock at him. This comment was hard for Goldberg to digest, " being a Jew I wanted to strangle the kid for saying such malicious things." He said. But he just listened and learned and found out that the boy is a supporter of Hamas and suicide bombings. He was taught to justify everything with the world of the Koran. Mahmoud was surprised to learn that Goldberg is a Jew. He never thought that a Jewish person could be nice. The only Jews he knew were the soldiers who blew up his home. He did not think there could exist any good, sincere Jews. When Goldberg invited him to the Premiere, he was scared

because Mahmoud would be in a theater with 400 Jews, and being such a radical, he thought he might do something crazy. At the end of the movie he came up to Goldberg and told him that he liked the Jews. He was also talking to a lot of the people there and he seemed so happy. "He totally transformed from a dogmatic radical to a peace loving boy and it was amazing." Goldberg said.

Many of the other children also changed their mindset, going as far as becoming friends with one another, sending each other mail and e-mails. The Israeli twins, Daniel and Yaiko Solan have even helped organize and held peace rallies, hoping to end the hate each country has toward the other. The girl Sanabel was very interested and wanted to participate in a greater scope, but she was not allowed to. The culture is very different, and her family was not happy or interested in the project. Some of the children who participated were shunned by their family and hated by the community. This makes one wonder if little kids understand and want peace why can't the rest of the nation agree and love one another as well?

**Sarit Fassazadeh is a senior at El Camino High School in California.*

achieve, the more confident you will become in your own abilities and the easier it will become to go onto newer and bigger things the next time. We build strength on our own achievements. Just as a toddler gains confidence with each step he takes, the adult gains confidence with each of his or her accomplishments.

The fact is that nothing worth achieving is achieved without effort, without sacrifice and without hard

the magnitude of negative messages, which say, "you can't", imagine the trained Asian elephant. This elephant lives in family units just like humans and learns his behavior from other members of the family. These 10 ft tall, 8-ton animals, which have the strength to break down large trees and buildings, are broken in by merely tying one leg of the wild elephant calf to a post with a simple rope or chain. At first the wild calf tries to

nal strength, that small chain or rope is all that is necessary to restrain the adult elephant.

Humans are very similar to their elephant counterparts. However, we also have the free will and the capability to decide which of these restraints are good, necessary and healthy for us and which ones are holding us back.

There is nothing earth shattering or new written here today that you did



work. If it were so easily achieved, it would not have had the value we place on it. If everyone could play basketball as well as a professional player, no one would aspire to become one. Why would they?

Since childhood we have received messages, some positive and others negative. Hopefully, the positive messages outweigh the negative ones. But even if they do not, there is still hope. We have the power to change. In order to truly understand

break free from its restraints but he doesn't have the strength, and as is his nature, he learns from the other adult captive elephants that have already given up resistance. The wild calf eventually stops all attempts to break loose and gives up resistance too. As the wild calf grows into a mature elephant, the chain is no longer a match against his superior strength, yet the elephant never even attempts to break loose of its restraints. Despite his phenome-

not know before. Now, think about it. Is there anything you have wanted to do which you have thought you are not capable of doing? Is there something which you have been putting off doing because you are afraid of failing at? Remember, **YOU CAN DO IT. IT WON'T BE EASY, BUT YOU CAN DO IT. SO, JUST DO IT.**

*Vida Halavi is a mother of four and a lawyer, practicing in California.

A Few Things I Have Learned Along The Way

By: Vida Halavi*

I have learned that...

We are more capable than some people might think. Sometimes we are even more capable than we ourselves think we are. I have learned that we should not let others define us based on their own life experiences, subjective biases, weaknesses and shortcomings. I have learned that if you believe you can do it, then you CAN do it. It will not be easy, but you CAN do it.

The fact is that not every one has the same talents and capabilities as everyone else. This doesn't mean that one person is more talented or more capable than another; it just means that people have their own unique talents, strengths, gifts and characteristics. We must each realize our own gifts.

As we grow up, well intentioned parents, teachers, friends, and later on husbands or wives and the society in general play a large role in how we view ourselves. Sometimes the advice of others about our capability is based on good intentions because they want to protect us from future heartache, but other times it may be based on less altruistic reasons meant to keep us from growing and becoming independent. Do you remember that scene in the movie *The Pursuit of Happiness*, where Will Smith's character is playing basketball with his 8-year-old son? The little boy tells his father his dream of becoming a professional basketball player

some day. The father, who does not want his son to grow up poor and unemployed, tells the son that he is not good enough to become a professional basketball player. The camera then pans to the crestfallen face of the little boy whose dream has been shot down; when the father realizes what he has done, he corrects himself and says "Don't ever let anyone tell you that you can't do something, not even me". This is good advice for everyone.

We look up to our parents and believe what they tell us to be a universal truth. We don't realize that what we hear is based on the speaker's own strengths and weaknesses, their likes and dislikes, their experiences and fears. For example, a parent who is afraid of heights will caution her children against climbing trees, while the one who enjoys climbing herself, will think nothing of watching her children climb way up high on a tree or a mountain. An artist will encourage her children to pursue a career in the arts, while a scientist will encourage a profession in the sciences and might caution her children against looking into the arts as a future profession. The list goes on and on.

There is absolutely nothing we cannot do if we set our minds to it. Short of some physical or mental disability which might affect our performance, there is nothing which we cannot achieve if we want it badly enough. The operative word here is

"want". Quite often when we say we "can't" or "don't have time", it means we don't "want" to put the effort to do it. We have exactly the same number of hours in the day that Albert Einstein or Madam Curry had. We use the word "can't" as an excuse to make ourselves feel better. Don't, for even a second, believe that all that has been accomplished by others was accomplished easily, without failure and without great anguish and self-doubt. They too failed numerous times before they finally succeeded. They also thought of giving up at times and just taking the easy way out. They may have felt that they have lost the strength to push forward. They might have thought that they didn't know enough or did not possess enough talent to accomplish their goal. Do you think that those people who do the hard things in life do it effortlessly and without any fear or self-doubt? Anyone who has achieved anything has failed more than once before finally succeeding. Everyone has self-doubt. Everyone has had to work long, hard hours to achieve his or her goals. The only difference between the ones who succeed and those who don't is in how they cope with each setback and failure. Failures are necessary steps of life. We learn from each failure. Remember, as children we learned not to climb down a set of stairs head first by having stumbled once. And remember this, the more you

what will happen next. From the 19-year-old young lady who had left her home and family in Iran and was brought to America by her husband who had promised her the world and instead beat and raped her on a daily bases before he threw her out of his house; to the 75-year-old grandmother who had spent a lifetime living

form of mediation often sent the victim right back into the arms of the abuser, feeling more ashamed and less empowered. It is our challenge today as service providers and community members to begin by educating people on Domestic Violence and the potential pattern of harm that it inflicts to the individual as well as

petrator of the abuse.

I hope that during the next year we as a community begin to really look at and focus our attention on this epidemic. We at Jewish Family Service will continue to do our part in providing outreach, education, and supportive services to the Iranian community and we invite you to help



under the rule of an abusive husband only to witness her daughter and grand-daughter follow the same fate. Every one of them has a story and everyone deserves help and guidance.

The fact is, domestic violence is and has historically been just as prevalent amongst families in Iran as everywhere else in the world. It must be taken into consideration that in Iran, the elders of every family resolved most family problems or acts of hostility or violence. The family was encouraged to cover up the problems and hardships in order to save face and keep the family honor. This

the family unit. One cannot focus on finding solutions when we are unable to identify the problem, or worse yet, refuse to admit that the problem exists. Through outreach and open-discussion, we must educate our community about all the facets of Domestic Violence and the rights that every individual has to protect themselves from any kind of abuse. We must help empower the victim and hold the perpetrator responsible for his/her actions so that they become the ones who are forced to change their destructive behaviors. The shame must no longer fall on the victims, but on the actions of the per-

spread the word in any way that you are able. For more information on Domestic Violence, Jewish Family Service of Los Angeles, or other services provided to the Iranian community by the Iranian Peer Counseling program; or to speak to a Peer Counselor, contact The Iranian Peer Counseling Help-line at (818) 464-2864.

**Mastaneh Moghadam is a Licensed Clinical Social Worker and Coordinator of the Iranian Peer Counseling Program of Jewish Family Service*

Domestic Violence In Our Community

"This destructive behavior exists amongst people of all races, religions, cultures and socioeconomic standing...even Iranian Jews."

By: Mastaneh Moghadam, LCSW

Whenever a friend or family member discovers that I have spent the last six years primarily working with Iranian victims of Domestic Violence, it seems that their initial reaction is, "Are there really any Iranian victims of Domestic Violence?" Or "Domestic Violence doesn't occur amongst Iranian-Jewish families, does it?" Unfortunately, the answer to both of these questions is yes. Studies show that instances of violence within the family are found throughout history amongst people of all races, religions, cultures, and socioeconomic standing - and Iranians are no exception. Although the phrase domestic violence does not exist within the Persian language, this does not mean the behavior does not exist; it just means that it was not discussed in society or thought of as the social epidemic that it is. Like all other epidemics that affect us, we must be able to identify what the problem is before we can look towards fixing it. So, let's take this opportunity to really look at what Domestic Violence is and the different forms it takes.

Domestic Violence is defined as a pattern of assault and coercive behaviors, including physical, sexual, and psychological attacks, as well as economic coercion, that adults or adolescents use against their intimate partners. I think the majority of people believe that domestic violence

begins and ends with physical abuse. However, if you have ever had the opportunity to speak with a person who is involved in an abusive relationship, the first thing they will tell you is that the physical abuse is often times not as demoralizing as the other forms of abuse. It seems that the constant criticism, humiliating remarks, yelling, swearing and name-calling involved with verbal abuse; or the constant threats, intimidation, harassment, coercion, isolation, and disrespect that is a part of emotional abuse - is just as bad, if not worse than the physical violence that is so commonly associated with DV. Other forms of abuse include: forcing sex on an unwilling partner, or demanding sexual acts upon a person that he/she does not want to perform; and economic control such as withholding money from your spouse for necessary items, refusing to pay bills, taking money from your spouse by force or intimidation, or not allowing your spouse to work. The type of abuse used in domestic violence relationships appears to be about one thing alone - CONTROL. The perpetrator of the abuse usually uses all methods possible to try and maintain control over his/her spouse, and when these control tactics begin to interfere with a person's quality of life and hinder their ability to flourish - then you know that the person is involved in a domestic violence rela-

tionship.

Around seven years ago, as part of the requirements for my Masters degree, I began an internship at Jewish Family Service of Los Angeles. The outcome of this internship was the beginning of the Iranian Peer Counseling Help-line that was established in the fall of 2000. This program provides supportive and referral services to all Farsi speaking individuals. We train and supervise volunteer Para-professionals to execute the services and all Peer Counseling Services have been provided to the Iranian community free of charge. For the past seven years the help-line has been receiving an average of twenty calls per week from Iranians who are in need of assistance. One thing that soon became evident from the calls that we were receiving was the number of victims of Domestic Violence who were reaching out for help. Based on these numbers, Jewish Family Service began to provide case management, counseling, and advocacy services to Iranian Victims of Domestic Violence.

I think we have all been surprised by the number of phone calls we have received during the past six years, when we began our work with Iranian DV victims. I have heard hundreds of stories, and worked with numerous Iranian men, women, and children who live everyday in fear of

Benedictus

"An English play about Iran, US and Israel starring Ali Pourtash"

By: Ari Siletz - (Original Source: Persian Mirror.com)

Benedictus is a collaboration of Iranian, Israeli and American artists. This composition in itself immediately gives form to what the play will be about: the Iran-US-Israel conflict. I had hoped a less obvious theme would assert itself, but though one can occasionally negotiate with God, there is no arguing with reality. Subtlety takes longer to evolve.

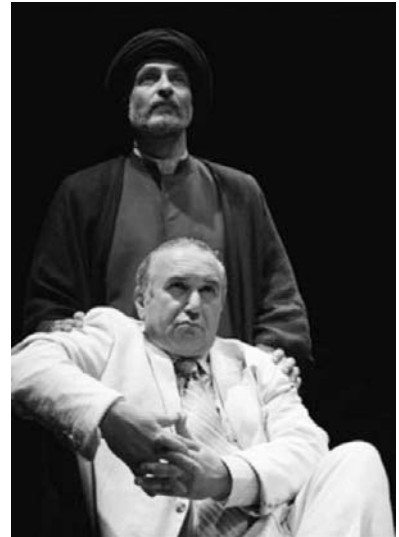
The character Ahser Muthada, an Iranian born Israeli arms dealer, projects the Israeli point of view. Ben Martin, traumatized into alcoholism by his experience as a hostage in the 1979 US embassy crisis, is the American. Ali Kermani, an out-of-power Iranian reformist president, takes on the burden of being the Iranian. The three come together in Rome, each with their own agenda. Muthada is there to beg safe passage out of Iran for his Jewish Iranian sister. He has good reason to fear for her safety because the US is only hours away from invading Iran. Kermani is in a position to help her, but won't do so unless he gets what he wants: secret meetings with a US official who can help stop the war. That would be the alcoholic Ben Martin, who is now a US ambassador. Kermani believes Muthada can set up such a meeting, and is in a sense holding Muthada's sister hostage.

But nothing is, as it seems, as they say. Plot twists reveal surprising hidden motivations, and in the tradition of sophisticated drama, each character sees the others more clearly than he sees himself. For example

Kermani's plea to save Iranians who would die in the impending war are countered by Muthada's reminder that Kermani isn't as concerned with life when it comes to the Islamic regime's support of terrorism, and the brutal suppression of internal dissent.

Ali Pourtash, ingeniously lodges his character, the Israeli-Iranian Asher Muthada, into our hearts and minds. Muthada throws his arms around Kermani when they first meet in the secret negotiations chamber at the Benedictine monastery. They were childhood friends in Iran before the revolution. They played soccer on the same team. They spent time together in the Shah's prisons. All those memories are embraced in Muthada's wrap of his arms around his old friend. For Muthada, Kermani has the smell of home, of youth, adventure, and idealism. The sight of his old friend takes him back to the time when they both looked hopefully to the future instead of bitterly into the past. Muthada is reluctant to let go the hug. Kermani, on the other hand, hesitates to embrace Muthada. Something inhuman has occupied his soul, or perhaps the emotionally genuine Muthada had misunderstood Kermani's calculating friendship all along.

All this and more is reflected in the brilliance of the Muthada characterization both by the writer Motti Lerner and by the actor Ali Pourtash. Pourtash, with openhearted humor, lavishes nuances on his Jewish char-



acter. Muthada's unabashed solution to his national vs. religious identity issue is, "Who ordered Kosher?" This he blusters at the Benedictine nun attendant who has respectfully brought him a tray of food.

Benedictus succeeds as entertaining and thoughtful theatre; its failures are the failures of our times not of the artists. Therefore its flaws are just as watchable as its strengths. Founding artistic director Torange Yeghiazarian and director Mahmood Karimi Hakak have delivered a work of high artistic quality. This includes attention to details, such as music and sound design. Mitchell Greenhill starts the mood with melodic Middle Eastern flavored music, but as war nears he greatly enhances the foreboding developments with disturbing cello notes.

After its successful run in San Francisco, Benedictus will open in Los Angeles in November 2007 and run until January of 2008.

Do We Always Know What's Best For Us?

By: Rozita Ebrami

Have you ever wanted something so bad that you would do anything in your power to get it? Even if you seldom pray, you start praying real hard and plead with G-d that if he grants you just this one wish that you're asking for, not only will your life become absolutely perfect, you will also become the happiest person for eternity. You promise to never ever get angry or

mad at any soul again, for any reason, and even if someone has done you harm you will control your temper.

About half the times, after praying, pleading and working real hard towards our one big dream, it turns out that it doesn't always come true. We get disappointed and even angry

at G-d for not giving us that one single thing that would have made us the happiest person on earth for the rest of our lives. At that particular time we think that not getting that one wish will break us forever.

After some time passes, and we are no longer disappointed, we realize that the one thing we were so sure would have made us so happy was not the best thing for us after all. We

realize that there are still a lot of options out there and in many cases much better ones. That's when we even thank G-d for not granting us what we originally wanted and we believe that G-d is really watching out for us.

I believe that as humans, we think we know what's always best for us. I'm the first to admit this about myself. There have been plenty of

that I felt all my hard work went down the drain and when things did not go the way I had planned, I was disappointed. But, every single time I ended up getting something better. I ended up with better jobs, better relationships and better everything else.

Some how things always turn out much better than we expect. There are times that things don't happen the

way we want them to. This may seem horrible, painful and unfair at first. But, I am a true believer that everything that happens in life happens for a good reason and it's always for the best. I do believe that we should always go after what we want and follow it with passion

and determination. We should never have any regrets in life for not trying or not going after our dreams and goals. Life is way too short not to go after what we really want. We might get lucky and end up with what we wanted the first time around or we might get lucky and receive something much better the second time, or even the third time around.



situations in my life regarding jobs, relationships or other miscellaneous stuff that I was adamant about achieving a particular thing and thinking that it would be the best thing for me at the time. I always planned every detail and gave it my best. Most times, my determination got me what I wanted and I was always very grateful and happy about it. But, there were other times

The First Iron Lady

"Next year marks the one hundred and tenth anniversary of Golda Meir's birthday, and the celebration of her unique life."

By: Sabba Rahbar*

Do you know who the first "Iron Lady" was? Some may think that it was Margaret Thatcher, Britain's first female prime minister. Others think it was Indira Gandhi, India's first female prime minister. Actually, the first "Iron Lady" was Golda Meir, the fourth prime minister of Israel as well as one of the founders of the State of Israel.

Golda Meir was born in Kiev, Ukraine in 1898 as Golda Mabovitz. In 1906, Golda and her family moved to Milwaukee, Wisconsin due to economic hardships in Ukraine.

At the age of 14, Golda ran away to Denver, Colorado, because her family wanted her to stop school and marry. There she lived with her older sister and met Morris Meyerson, a sign painter, and married him in 1917.

After graduating from high school, she began teaching and formally joined the Labour Zionist Organization.

In 1921, Golda and her husband emigrated to mandate Palestine to help create a Jewish state. Golda began working with Histadrut, the General Federation of Labour and was elected secretary of the Women's Labour Council of Histadrut in 1928. She eventually took charge of Histadrut and negotiated with the British over the State of Israel.

On May 14, 1948, Golda Meir was one of the twenty-four people who signed the Israeli Declaration of



Independence. Soon after, she was chosen as the first Israeli ambassador to the Soviet Union, and held that position until 1949, when she entered the Knesset, the legislature of Israel, as a member of Mapai, the Land of Israel Workers' Party.

In 1949, Golda began her service as the Minister of Labor, and became Foreign Minister under Prime Minister David Ben-Gurion in 1956. This was when she officially changed her last name from Mabovitz to Meir, due to the fact that all members of foreign service had to choose a Hebrew name.

In the early 1960's, Golda Meir was diagnosed with lymphoma; however, she chose to conceal this so others would not think her unfit to serve in government. She resigned from the cabinet in 1965; however she served as Secretary General before retiring on August 1, 1968.

After the death of Levi Eshkol, Israel's prime minister from 1963 to 1969, the party chose Meir to succeed him as prime minister. She

entered office on March 17, 1969 and served as prime minister until 1974. Meir was involved in Operation Wrath of God after the Munich massacre of the Israel athletes at the 1972 Summer Olympics, and the Yom Kippur war in 1973, she resigned on April 11, 1974 and was succeeded by Yitzhak Rabin.

On December 8, 1978, Golda Meir died of cancer in Jerusalem at the age of 80.

Although she has been dead for almost thirty years, Golda Meir's influence can still be felt today. Women of all ages still look up to her as the woman who was able to hold her own against any man and lead a nation to success. She has become an icon and a role model for women all over the world, they feel if Golda can do it, then they can achieve the things that they want to achieve in their lives as well. Her way of life, strong principles and values, and her logical no nonsense way of dealing with problems and people, have made her a symbol of endurance and leadership for all those who followed in her footsteps or have pursued a life in politics. Next year will mark Golda Meir's one hundred and tenth birthday celebration, and no matter how many years have passed her legacy and strength will live on and be talked of for generations to come. **Sabba Rahbar is a senior at El Camino High School in California.*

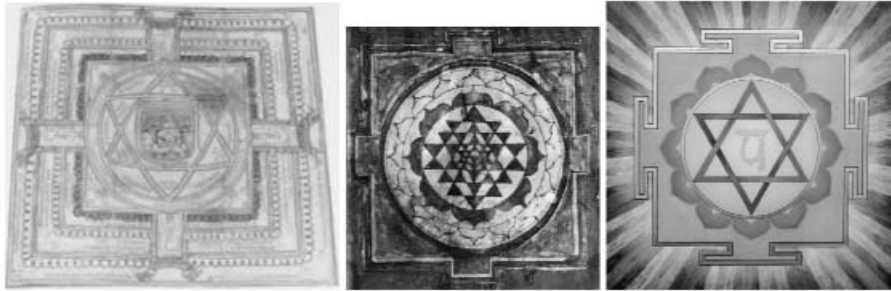
"The Shield of David" has been interpreted by some astrologists as the astrological chart used at the time of King David's birth -proof of his divine royalty- and its usage in Astrology and Zoroastrianism since the old ages is well known.

Nevertheless, this geometrical shape historically represented Zionism, occultism and other obscure practices; this is the reason why many Orthodox Jewish organizations refuse to adopt it as part of their traditional emblem.

Even old Islamic texts referred to the star and discussed its origins. A controvertial argument by some investigators is that the star is used in Arabic text as an arithmetic symbol. This interperatation sights texts of Aristotle in which he often used figures of triangles to symbolise basic elements.

Maybe the most interesting tale about this symbol, which in today's world is wildly reffered to as a star, is the myth of Shiva and Shakti that has its origins in India. According to Buddhist and Hindu belifes the two triangles represen"Om" and "Hrim ", they embrace each other in a holy union which idealizes the position of mankind between Earth and Heaven. "Om" is the most popular version of the Mantra used in the "Veda", or the book of wisdom that is the pillar of Hinduism in India. It is a mystical syllable of highest spiritual value. It is always recited when one starts the practice of yoga, or any other prayer in Hinduism or Buddhism. "Hrim" represents a power that grants divinity and induces the power of truth

within spiritual knowledge. Shakti is the down faced triangle, it describes the nature of femininity, while Shiva, the upward triangle, embodies the masculine characteristics. The symbolic bond of both elements praises the Creation in the unity of male and female.



Curiously the six pointed star in Buddhism has always been drawn with a swastika symbol in the middle. This defines the "origin of the phenomenon" as described in The Book of the Dead. The Tibetan Book of the Dead is series of prayers used in Hinduism, and other similarly rooted religions, that are recited during funerals or at the death bed of an individual. The pupose of these prayers is to guid the soul along the stages that occur between death and rebirth of the soul. The swastika shape in Buddhism and Hinduism is a symbol of well being and infinity in time. When it is placed inside the hoxagonal star, which presents union of Om and Hrim meaning perfection of the universe and oneness, it symbolizes the beginning of the Phenomenon, or the beginning of the universe and creation of a new soul. There are no archeological evidence of the origins of the six pointed star. All the information about it has been filtered by history, and many controversies exist within different beliefs as to which culture or people were the original creators, and who copied another. Some believe that it origi-

nated independently in different places at the same time. There even a contervarsy between different beliefs who argue about its positive or negative significance in relation to 'G-d' in monotheistic faith, due to its popular use in Witchery.

Today, the six pointed star appears on the flag of Israel, and is the leading symbol throughout the planet identifying the Jewish people. It is constantly reshaped and remodeled by mod-

ern artists forging the creative vision of an increasingly evolving Jewish community. We see it in pictures, menorahs, Shabbat candles, mezuzahs, necklaces, ornaments, etc. Have we even once asked ourselves what lies beneath this commonly used symbol, which has travelled beyond the boudries of different cultures and beliefs? If we look closer we may find a universe of information traveling through cultures and ages, because the Magen David has always been as meaningful and beautiful as it is now; and it will continue to be so.

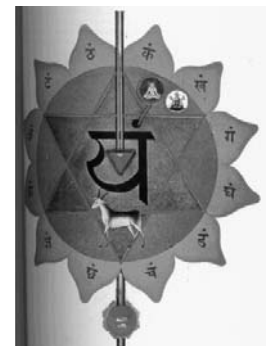


**Pily Nieblas is a Cuban born painter, singer, and song writer currently residing in Los Angeles, California.*

Magen David/Shiva and Shakti

What do we know about it?

By: Pily Nieblas*



The adoption of the hexagram or 'six pointed' star as a Jewish sign began some time during the Middle Ages -though this particularly shaped symbol had been used and adopted before by many other religious sects and cultures.

There are several versions of the hexagram. A popular one is the commonly called 'unicursal hexagram' - traced in one single continuous line- that often is taken as a synthesis of opposite elements (like fire versus water or light and darkness).

In the beginnings of the 20th century a new version of the unicursal hexagram was used by Aleister Crowley - the British occultist and philosopher- to represent his philosophy of 'Thelema'. He placed a five petals flower in its center, meaning 'divine femininity' and the combination of 5 plus 6 which results in 11 - a number of magic relevance in occultism.

mathematical relationship to number seven has linked it to Theology: "where God created the world in six days (points) leaving the Shabbat (center) to rest".

There is another theory which proposes this symbol as the crest of King David and his family -going further on a linguistic investigation of the spelling of King David's name in ancient Hebrew.

Taking into consideration that in the old tongue the name David was spelled with three letters -two of them 'D' traced at that time in a shape resembling the Greek delta, of a triangular shape- they might have been overlaid to form the star.



The most common version of this star is the one formed by two overlaid equilateral triangles, containing six sides and a center -the



ebb, the rise, the sudden crescendo bouncing from the rocks. He heard the flute-like whole note of a long-winded bird, and one that whistled like a piccolo. He heard the meek staccato tenor of sea-lions barking. He opened his eyes to the scene before him. Beautiful living rocks of a hundred colors of a hundred life-forms, and on top of one of these rocks, about fifty yards from where he sat, a sea-lion was sleeping. In the earlier twilight he'd seemed to be the top of an unusual rock. He was beautiful, pointy-nosed, and gray on top with a gray-spotted white belly; and it was even more beautiful to see his rock colors move so fluidly against the solid rock that he used as a bed.

He stood up to walk towards the water, but stopped after a few steps. He found it nothing short of miraculous that he'd just done what he'd done. Not the crying, not the release. But having walked. Having had the

desire to walk, and then having had that wish granted. He froze in awe at himself. He felt something he'd never felt, the sensation that he inhabited his body, that it was a vehicle, and that there was nothing more miraculous in the world than the ability to lift a foot off the ground. Very slowly he raised his fingers before his eyes. He marveled at the existence of his hand. He marveled at its shape, at everything that lay outside of its shape, all that defined it: the quelled ocean, the rock-strewn coastline, the quiet city sleeping under the mist as it descended from distant, wooded hills. The world lay outside the contours of his fingers, his fingers penetrated into the world, one defined and shaped the other. Everywhere he was struck by the unity of it all: the unity of sound, sight, nature, man and woman, man and man, and all the oneness he knew lay beyond his perception, the interplay of molecules that bound the

world. He had an urge to throw himself into the sand, and bow down before the creation. But then he thought: it is foolish that the creation should bow before itself.

And in that moment, it happened.

He fell in love.

He felt more love than he'd ever felt in twenty-eight years of life. And there was no one person, nor one thing, towards which his love was aimed. The feeling moved through him, and it knew no receptacle, it sought nothing, aimed at nowhere in particular, but everywhere. Slowly he turned around and went back to his journal. He was ready. He eased the pen between his fingers, and setting it against the page, began to transcribe the music into words.

**Arjang Hedayati-Rad is a writer and teacher of English literature as well as an accomplished musician and composer. A new CD of his piano compositions called "Circle of Myths" was released this year.*

I saw an Angel

***By: Jacque Mahfar**

Some men say they have seen angels
Seeing you is enough
Some men think they fall in love
And say they are flying above

You say you know me, I know it's true
And I made you cry, and I made you smile
But when will the day come
That you will be with me forever by my side?

Angel I call you angel you are

You are a delicate flower
And a glistening star
Waiting for you to be in my arms

Only time keeps us apart
Eternity as it feels
I cannot wait it's killing me
Till our hearts finally heal

I am always here for you
I am always yours
I will keep you dry and warm
When the rain pours

Even though it may seem to you
That I have forgotten you
I haven't forgotten one thing
Because I can't control the thoughts of heart

I sit lonely out in the night
Waiting wondering wishing
To have you by my side
I am waiting for you, in the spirit world

** Jacque Mahfar is a senior at Milken High School.*

he'd instantly awoken. He was frightened by the dream, and could not understand it. He had a sudden, manic urge to leave the hotel room, to write down the dream. Quietly he dressed, and, grabbing his journal and a pen, he left with the intention of going down to the beach, to sit at some table and write.

He had seen the tables along the small beach the day before. Using the back of his sweater to wipe

love for her, even though, at that very moment, she was probably sleeping next to another man, exhausted from the love-making. He felt incredulous at his choice of words as they crossed his mind: lovemaking! He gripped the pen in his hand, afraid to write such thoughts as he was having, especially as he wondered, indeed, hoped, that the two lovers were warm together, warm and safe where they slept!

ure allowed the flood of ten years grief to be finally released.

He wept until the twilight had receded. Light crept into the bay, but he shunned it, burying his head in his arms. For some time he did not move, as if waiting.

And in the silent darkness that prevailed, he heard a voice from within, and it spoke but one solitary word:

Listen.

And again:



the dew, he made himself a small, dry place to sit and write. He opened the journal. A flood of ideas rushed at him. The dream. His ex. His sister. His parents.

But mostly his ex. He searched his thoughts to see what anger he could muster up, what hatred he might express. But the pen would not cooperate. He was shocked to find that, despite everything she was up to, and despite that horrible dream, he was unable to feel anything but

He resisted the thoughts. He tried to recall the horror of the dream, the horror of a stranger invading his beloved, the horror of the car that struck his baby sister. He prayed for some pain. He tightened his grip around the pen, desperate to squeeze some anger out of it, some violence. But nothing came. Only silence, only the blankness before him.

He closed his eyes to damn the flow of tears before they erupted. He failed at the task, and that great fail-

Listen.

He listened.

They sounded as one, the gulls on the bay, a loud and urgent chattering. Listening closely, he heard that there were many different voices, countless varied instruments, the chaos of individuality expressed in a symphony of ONE.

And there was more to the symphony: the ponderous roll of waves against the shore, the endlessly creative weaving of waves, the

gifts?

His mother had cried at least five times during that drive, sitting next to that empty leather seat where a beautiful girl once sat, next to that small cubic space where a life had burned wickedly, noisily, but always lovely. And how those qualities, good and bad, had been forged into that fierce young woman, that vision of beauty. For once, the two men let her cry. One had lost a child, one a sister, and a decade later they'd come to know their repressive masculinity for the sham that it was, and no longer wished to impose its silence on her courage. Especially since they knew, deep down that they'd left her the burden of their own grief that she grieved three-fold.

It still remained a secret that the weekend he'd disappeared, after arriving home from school one afternoon to see his father covering his tears with a large hand as he pressed himself against the corner of the couch—he immediately knew that either his mother or his sister had died, and as his mother ran at him, dropped her dead weight at him, causing the back pain that he still chronically bore and when the math was clear as a coin toss when it flips into the air and lands with the simplicity of an either/or—it was never disclosed by him that he'd sat behind the wheel, and making sure the windows were all the way up, and there wasn't too much traffic around, had screamed at the top of his lungs, broken two knuckles against the steering column, and driven up PCH for some eight hours until he'd arrived at Salinas, believing he might breathe again, if he were to breathe the air that his hero, John Steinbeck, had once breathed. He remembered George and Lennie all that weekend

long. He'd wished that he might tear himself in two, have one half kneel before the other, raise a gun to his head, and with all the pain of the world, but without a tremble in the hand, pull the trigger.

He remembered having that thought as he'd stood at that very spot, ten years before, having walked one night to the edge of the snow-covered pier, hating his parents, who then, more than ever, required him to be alive. They had robbed him of his most fundamental right as a human being.

But now, ten years later, as he stood at that threshold once again, that point where he'd most intimately greeted death, he took a step back. Not because he was afraid of killing himself, but because he wanted to finally live, despite everything. He remembered that Thomas Mann had said: "all the great things that exist owe their existence to a defiant despite." In the face of it all, he spoke his inner Yes.

He relaxed his arms from his side; let his hands slip from inside their sleeves out into the air. It was good to feel something. No, he thought: it is amazing to feel something. *Is it not enough to feel the cold against the back of one's hands, to register the thought, to label the thought with language?* He was observing his thoughts, in one of those moments of Zen-like, detached objectivity for which he'd meditated some three years, when he felt his mother's hand against his shoulder. He suddenly realized that he'd been holding his breath. He'd registered all his thoughts, labeled them, examined them; but even after three years, he did not understand his breath to be a thought.

He breathed deep at her touch. The

cold air was warmed as it entered him.

At five-thirty a.m. he woke abruptly. Eyes open wide, he lost no time in replaying the nightmare from which he'd awoken. The bridge to his deep psyche had yet to fully dissipate, and despite being awake, he could still hear her screams of lust coming from the other side of that chasm. In the dream, he'd followed the screams, rage and fear growing inside him, suddenly manifesting into form as the hilt of a curved, rusty blade, which found itself in the grip of his hand. He was in a great, cold, marble hall; sounds of ecstasy echoing like shrill laughter from its walls. Crossing the hall, he'd seen his reflection on the marble tiles beneath him.

He drew the blanket against his neck as he remembered the crouching, demonic figure that had been his own mirror image, furtive and illusive as it crept towards the sound. He'd entered the room from where the sound had come, only to find that he stood in a garden: a beautiful indoor garden. He made his way through thick brush; he stumbled upon an open grove, a tree at its center. And there, underneath the tree, he beheld his ex. Lying naked, she slept against her naked lover, breathing to the rise and fall of his chest. And in that moment, the most amazing thing had occurred. He had looked at himself from two vantage points at the very same instant, from two simultaneous nodes of consciousness. *It was himself that he saw lying there with her, and it was himself that he saw when he opened his eyes to see the demon standing above him, blade in hand!* And as the blade descended towards him,

Short Story

WAVES AT MONTEREY BAY

By: Arjang Hedayati-Rad*

Nearly ten years had passed since he'd last stood on that cold, skeletal pier overlooking the depths of Monterey Bay. It was not as cold now as it had been on that night, but the memory wrapped its frozen grasp about his torso, and he drew his hands into his sleeves. He had asked that they stop here, lied about how beautiful it was (though he'd meant it at the time). But standing at the furthest edge of that desolate stretch, he knew he'd returned as one returns to see a grave.

No one knew what had died there that night. Certainly not those closest to him, those he had withdrawn from, as always when he needed them most.

At that very moment, they stood some distance behind him, speaking quietly, some of their words reaching him-but meaningless, as other words fell into silence before the slightest rise of wind, the merest heave of waves. He turned his head to see his mother nestling against his father's arm, braced against the cold as they slowly walked towards him. Strangely, he did not mind their presence, or that they were coming to ward off his solitude, dispel the pain that was slowly freezing him, the wound he was salting with the memory of a greater wound. He smiled at the moment's masochism, recalled two lines of Rilke under his breath:

*I love the dark hours of my being
In which my senses drop into the deep.*

In the darkness, the footsteps sounding their approach were strangely reassuring. He liked the sound, and just then he remembered lying in darkness as a child, blanket drawn completely over him, but for a small hole to breathe through, the terror of a newly discovered sense of self subsiding at the sound of his parents' footsteps just beyond the door. *Did it all begin then?* He wondered. When did it happen, the day when the fortress he'd built to secure himself became a prison?

The sound of their footsteps grew louder. For so long he'd run from that sound, but in that moment he knew that he'd been running from its silence, for the last fourteen years, at least for half his life. At their approach, he stiffened. The thought of having to talk, cut off his air, and as he held fast against the railing, he looked down into the water.

Somewhere between the two figures behind him, and the darkness before him, at some small point there, the line of his life was drawn. As surely as they were moving towards him, his own march would carry him into those waters as well. It was unavoidable. He knew it then; for the first time in his life, he knew that it would all really end one day. Sooner or later, everyone he knew, everyone he loved, and himself as well. The rhythm would carry him there, the rhythm of time, wind, water, the rhythm of generations moving forward beyond that edge, spawning

further generations before relinquishing their unique tempos to the mono-rhythmic waves. And in the end, would he finally discover that he was no more than rhythm, the rise and fall of life and death, a movement along that great, undulating wave?

She had died to him that night, as surely as she'd died in the archaic sense of the word, into the love, or lust of another man. A day earlier, when his father had asked him to drive up to Monterey for the weekend, he'd said yes with immediate resignation. He was dying in the city where his ex went about her life, even as his own came to a stop. He was unable to bear the thoughts that had crept so easily between the cracks of his fortress, showing it to be the house of cards it had always been. Knocked from his throne, he felt strength in resignation, in affirming, even subconsciously, his own defeat. He would go with them, he would drive them the long beautiful way up the coast put on the music they liked, let his father lecture him, let his mother smother him. *Never refuse the harsh, judgmental words that cloak his love. His love is immense and frail, clothed in words like bullets. And never refuse the fruit she slices in the back seat. God, how many years has she been so perfectly peeling the skin from apples and oranges? How does one pay back that debt? How does one accept that there is no debt, but only gifts upon*

the right people, but the point is to make sure you beat others who might have bought the same item, so that yours doesn't appear to be the second one ever worn.

Then we come to the question of play dates for the kids and for ourselves. You need to be creative, and a bundle of fun to attract more interesting play dates, since there is a high demand and the winning bid goes to the person with the most out of this world's activities scheduled. By the way this point is also valid for having any event scheduled: from a bar mitzvah, a wedding, an engagement or a bris. Any event planned for months, by many coordinators, with a lot of effort and high finances is just a "party I have to go to for a couple of hours, since I am tired and they're all the same". Appearing in an event and being on time and staying longer than fashionable might make the impression that you don't have a busy life, and are too excited to be in the party which in turn is a negative point in front of the crowd. (Keep in mind that you're always being watched and have an active audience that needs to be impressed.) Fortunately, the hurdle of facing the contractors and interior designers can rarely be faced these days, since most houses were newly built or remodeled and all the designers are a thing of the past. At this point, all that could be learned from the designer has already been learned, and every household has at least one resident designer. Even if you are not one of the past participants on this part of the game, it's already late. All kinds of complications and complaints have already been covered and no body wants to hear it again. For these unfortunate souls, they can stay in the conversations if they trav-

el to different antique auctions and can afford to buy worthy pieces.

At this point of the day, we are getting close to the pick up time for the kids. The kids need to be popular enough to either have a request for a play date or have some kind of tutoring or activity scheduled in the afternoon. In any case, the main theme of afternoon events are staying competitive: in the class, the students need to be one step ahead of all the other kids, in sports they have to excel to be the winning team, in the play date they need to be the star with the latest gadgets or accessories.

We are approaching the end of outside activities, when all participants of the game would be joined (at least temporarily) under one roof. At this point, everyone is totally exhausted and really doesn't feel like making any conversation. The kids need to do their homework, take their shower, eat dinner and get to bed. To get

your mind out of the daily race, you turn on the television. Sure enough every channel is filled up with game shows from DEAL OR NO DEAL, ARE YOU SMARTER THAN A FIFTH GRADER? SO YOU THINK YOU CAN DANCE, AMERICAN IDOL, DON'T FORGET THE LYRICS, AMERICA'S NEXT TOP MODEL... Does it seem like the real theme of our lives is not DAYS OF OUR LIVES any more? What happened to all the games that tested our knowledge rather than our luck? Unfortunately every day we are racing through our lives just to meet the deadlines and just like the game shows it doesn't really matter what you know but your luck to beat the next person to the finishing line. It is wonderful to be competitive, but is it being stretched a bit too far lately? Are we just racing through the games, rather than living through our days? I hope not.



Race to the Finish Line

"It is wonderful to be competitive, but is it being stretched too far lately"

By: Ilana Beroukhim-Mokhtarzadeh

Does anyone else feel like we are living the Decathlon Olympics Games everyday? We wake up in the morning at the buzzer, rush out of bed to the shower, get the kids out of bed, look at the clock, rush to prepare the breakfast, get the kids ready and fed to school on time to beat the clock. Just as the kids get out of the car, the next series of the Olympics starts for us.

stock at the perfect time, to find the right connection and to impress the key people to make things happen. Even when the going gets tough, he has to be strong and to appear to be under control at all times. The finances need to be well maintained to have enough dough to look like a million bucks, which actually costs a million and a half. Every mom is a working mom, no

will miss the next event which in turn might mean being left out of the other so-called friends' invitation lists as well. The non-working moms need to rush to the shopping lines whether for food (and shopping carts) in Persian markets or for clothing and other essentials in the stores. In both cases having the right connection makes life much easier. They can call in their order, have it



The working dad rushes to work, makes phone calls, runs around to beat the next person to make a living. Trying to be the first person to find that special deal, to buy or sell his

matter if they're career women or not. Some are part of the above group, with addition of social responsibilities that have to be scheduled and maintained, or they

ready to be picked up or delivered for a nominal fee, not only in the supermarket but in the ritzy department store as well. The "good" stuff can be pre selected and pre sold to

he was invited to the United States by Stanford University in Northern, California this year. He was the keynote speaker at an International Conference directed by Stanford and Ben Gurion University in Negev.

Michael is the recipient of many international literary awards and honors and has received honorary doctorates from the three major universities in Israel. He is the second Israeli to receive the "Emed", a prestigious literary award that is granted to writers based on their life work and ideas.

Currently, Michael serves as the president of Israel's Human Rights Association. This is the first time in the history of this organization that a writer has been elected president. Previous presidents include an

impressive list of prominent Israeli politicians and judges of high court. The Human Rights Association of Israel is involved and active in a global manner and aims to reduce human rights violations, not only in Israel, but also through out the world. "This work suits my personality and life goals," Michael explained. "There exists a lot of prejudice in Israel against foreign workers. Many human rights violations occur against Palestinians as well as other foreigners and we try to help them by giving them lawyers and pleading their cases. One of the saddest issues that plagues many third world countries and the West Bank is sexual abuse and trafficking of women and children. Our organization works hand in hand with many

Arab based organizations to help those in need."

Michael attributes his success not only to his passion for writing and love of humanity and nature, but also to his family's support and encouragement. His advice to all writers is: "Always be yourself, be open minded, and be your own harshest critic. Never get used to or be fooled by flattery."

Sami Michael has been invited to attend another speaking engagement at Stanford University next year. He will be speaking for the faculty and members of the university's Islamic Studies Department. The topic will be Islam and Israel. Like many Israelis Michael's ultimate dream is to witness peace between Israel and her neighbors.



Neman Hall features:

- Exquisite Ballroom with seating for 450 guests
- Kosher Kitchen Facilities
(Outside Caterers Accepted)
- Large Dance floor
- sanctuary and Chuppah Area
- Private Bridal Room
- Bedekn and tish area Available
- Valet Parking Service



for Viewing of Venu Please Contact
Irma Smith

Direct Line: (323) 656-2142

Iranian American Jewish Center

1317 N. Crescent Hights Blvd.

West Hollywood, CA 90046

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

An Author's Mission

"An Interview With Renowned Novelist Sami Michael"

By: Mojgan Moghadam- Rahbar

For book lovers, especially those who can read Hebrew, the name Sami Michael is synonymous with great writing, poetic use of words, and detailed exposure of social and political issues. On October 19, 2007, Sami Michael and his wife were invited to Los Angeles, California by the non-profit Iranian literary organization The Graduate Society Foundation. In the past two decades this foundation has shouldered the responsibility of re-introducing and gathering historical information about Iranian Jewry and their literature, and enhancing the knowledge of the Persian-speaking world by translating many books and supporting the publication of fine literature in Persian.

The organization's latest project has been the translation and publication of two books by Israeli writers, one of which is "A Trumpet In The Wadi" by Sami Michael. Michael is the author of fourteen successful novels and his fans are awaiting the publication of his latest novel, which will follow the life of the last Jew living in Baghdad.

His interest in the Arab world is not only because he resides in Israel, but also due to the fact that he was born



Mr. and Mrs. Sami Michael

and raised in Iraq. He had to escape his birthplace because of his liberal minded political activities at age 22, and interestingly enough Michael took refuge in Iran, before choosing to migrate to Israel in 1948. His family joined him in Israel four years later.

Since his childhood Sami Michael showed great interest in writing and was enchanted by reading a variety of books. "Reading a book is like opening a window that shows me a new world and the way life is lived in other places," Michael explains. "In my mind as a child the writer was like a magician who brought me the outside world and I wanted to become that magician."

Michael's writings embody a great sense of passion and are a true representative of the Middle Eastern culture. His novels usually involve the

connection, commonality, respect, attraction, and tensions between Jewish and Moslem worlds.

As an Israeli soldier, Michael, who had escaped Iraq because of his political beliefs, requested to be in a unit for servicing tanks. "No matter how I felt, I could not and can not ever use a gun to take another human's life." Michael confesses. "A human life is the most precious and valuable blessing granted to us." In his lifetime he has had to witness the recruitment of his son, three daughters, and a grandson by the Israeli army. "We are all ready and willing to fight and die for our country, but it is a paralyzing feeling to see and know that your loved ones are in danger." Michael said.

Today, Sami Michael uses his writing, fame and influence as a peace activist, and his passion for reaching a peaceful world is even more evident in his recent books. He enjoys writing and observing the psychology of humans, and believes that there is a very beautiful side to life that we should all explore and appreciate. "Everyone's life is the most valuable thing he possesses and we should enjoy it and enjoy the grandeur of nature and its beauty." He said.

His current work in human rights organizations and his writings that promote the peace he is after are why



Israel's Future Lies in the Heart of the Desert Ben-Gurion University of the Negev

- Revolutionizing High-Technology and Environmental Science
- Advancing Global Medicine
- Making Israel Green
- Changing a Region, a Country and the World



9911 W. Pico Boulevard, Suite 710
Los Angeles, CA 90035
Tel: (310) 552-3300 Fax: (310) 552-3080
pgomperts@aabgu.org



Ben-Gurion University of the Negev

Reaching Out to the Future

A Unique Mission

Ben-Gurion University of the Negev is a university with a unique mission and location that set it apart from the other universities in Israel. BGU is inspired by the vision of Israel's founding father, David Ben-Gurion, and charged with a vital nation-building mandate "to build a scientific research and teaching center which will be a source of moral inspiration and courage, rousing people to a sense of mission, noble, creative and fruitful." Israel's population could double in the next quarter century. With 92 percent of Israel's population presently crammed into the northern and central areas, a developed Negev is essential to Israel's future prosperity and security.

Some interesting facts:

- BGU is the major source of employment and development in the Negev.
- A new 150-acre Advanced Technologies Park adjacent to BGU's main campus in Beer-Sheva, breaking ground in November 2007, will leverage University know-how and bring smart, creative entrepreneurs to the region.
- Through the University's Community Action Unit and other social service programs, nearly 40 percent of the student body volunteers in disadvantaged Jewish neighborhoods.
- The University is a world leader in desert, water, environmental and alternative energy research. It is developing bio-diesel from algae, mastering water desalination and purification, and is home to the largest solar dish in the world.

Oil Wells That Never Run Dry

With more than 17,000 students spanning campuses in Beer-Sheva, Sede Boqer and Eilat, BGU is one of the most dynamic universities in Israel, leading projects in the areas of medicine and global health, engineering, nanotechnology, Hebrew literature, desert agriculture, solar energy, biotechnology, business and more. According to *New York Times* columnist Thomas Friedman, BGU's students are "oil wells that don't run dry" and the University nurtures their spirit, developing imagination and creativity. ***They are the future of Israel.*** It is at BGU where the pioneering spirit of discovery flourishes, fulfilling the dream of David Ben-Gurion to make the desert bloom.

The Driving Force

BGU is the catalyst for the social, economic and industrial growth of the southern part of Israel. Ben-Gurion University, through its research, is creating products to attract the investment needed to bring industry, jobs and people to the Negev region. BGU is pushing back the desert frontiers and turning this once-desolate wasteland into a valuable resource for the security, economic growth and social progress of all Israel.

For More Information

To learn more about BGU's pioneering projects or to arrange a visit, contact Philip Gomperts, Southwest regional director for American Associates, Ben-Gurion University of the Negev, at 310-552-3300 or pgomperts@aabgu.org.

more acculturated parents are those who are able to create flexible boundaries for their children in which, there is room for both Persian and Western values. While on the surface Persian and Western values seem different in terms of the role of the family and the western importance placed on individuality, open-

usually results in the parents' fears, that their children will alienate them and that they will be secretive of their daily going on. This at times seems ironic considering how many of these same parents were encouraged themselves as teens to leave Iran and study abroad with no recrimination or mistrust.

teen, set rules together that are appropriate for your teen's age and maturity level. Teenagers are mature enough and deserve an explanation of the rules being set. More importantly, maintain the boundaries that you set. These boundaries keep teens feeling safe as their emotional maturity catches up to their physical



ing oneself to these values does not mean they cannot be symbiotic with more traditional Persian values of community and familial responsibility.

It is the parents that have had a more difficult time of acculturating that ultimately have more difficulty nurturing positive relationships with their children. The stranglehold placed on teens in these situations

Fears, anxiety and denial about the natural process of adolescence can inhibit parents' abilities to nurture and set appropriate boundaries for their teens during this already tumultuous age. While many parents try to befriend their teens in order to support their children better, they may overlook the fact that ultimately teens still need a modicum of rule setting. To better support your

maturity and will ultimately foster a closer relationship between you and your child as they enter adulthood.

**Shireen Oberman is a licensed clinical social worker practicing mental health counseling at the Metro Office of The Jewish Family Services of Los Angeles.*

Parenting the Persian Teen

"Since the Persian community's development in the last 30 years, the face of adolescence as we know it has changed."

***By: Shireen Oberman, LCSW, MAJCS**



In an age frequently defined as a period of storm and stress, adolescence is stereotypically characterized by psychopathology, personal distress, and behavioral problems. Adolescents are frequently viewed as being self-involved, depressed, rebellious, hostile toward their family, and likely to be involved in deviant peer group activities. While adolescence is a period of enormous behavioral, emotional, cognitive and physical change for the teen, it can also be a period of great difficulty for the teen's parents. Persian teens are

subject to the same adolescent clichés as their non-Persian counterparts. The additional challenges they face are frequently their parents' fears not only of the American culture, but their perceptions of their own adolescence and aging.

Adolescence can be both an incredibly turbulent or dynamic time as young people begin to develop abstract thinking skills, become aware of their sexuality, develop a clearer sense of their identity and increase independence from parents. Identity and identity crisis are central themes of adolescence according to Erik Erikson's model of psychosocial development. Some typical areas of difficulty are self-certainty, which includes how a teen views themselves and how they feel they present themselves to others, as well as role experimentation, which can entail anything from trying out new hair colors to trying out different cliques of friends. During this period of incredible growth, teens are expected to work through issues surrounding life goals, career goals, dating, sexual identity, and identifying their set of basic social, philosophical, and religious values on which they will base their lives.

This developmental task can be more challenging for teens whose parents respond with greater anxiety and fear. In homes where the American culture is viewed as a potential threat, Persian teens may

have more difficulty working through developmental tasks. Within the Persian culture, which does not always encourage developing one's autonomy, increasing independence can also be a challenge for the teen because it may be viewed as a rejection of the parents versus a normal part of emotional development.

While for the parents, whose teen years were spent in Iran or as new immigrants to the United States, this "rebellion" may be perceived as more threatening for a variety of reasons. Frequently parents respond to their children's rebellion with confusion because it does not mirror their own adolescent experience. Given the changes that have occurred since the Persian community's development in the last 30 years, it is understandable that the face of adolescence has changed reflecting Western culture in more ways than before.

Parents respond differently to adolescence dependent upon their level of acculturation. Although there is a segment of parents who do not treat this period of identity development as a dismissal of the parent-child relationship, there is a significantly larger portion of parents who attempt to "protect" their children through micromanagement of their lifestyle and consciously or unconsciously discouraging their teens from nurturing their own unique identity. The

tions, and sticky sweet optimism. I make sure that I go over and beyond my best ability to make things right for my family. Guess what? Every day I surprise myself how much more I have to give. In the end, it may not all work out to my liking, sometimes it even backfires. But I lay my head down every night, exhausted, but extremely happy. I go 'to infinity and beyond' for the day. Come touchdown, there are no regrets, no what-ifs, no way. How

can there be any? What could any human being do but his best? What can anyone give more than 100% of his genuine self?

There is something irresistible and adorable about people with transparent souls, people who turn their hearts inside out, even if they seem weird or simple or whatever

you might call it. But they are nothing less than loveable. One cannot help but envy their guts. These people unabashedly bare their being, warts and all, without fear of judgment. One such person is Anne Lamott, writer of the book, *Traveling Mercies*, where she talks of her trips on psychedelic drugs, promiscuity, nervous breakdowns, and homelessness. She is insanely funny, and in

the end comes to discover God, who saves her from her plight. The pain pushed her until the vision of God pulled her towards the light of happiness. It takes less effort to be honest than to hide. It is also a great way to reduce stress in life.

On the other hand, I have also learned that one cannot put a price on character and self respect. All this 'goodness' and 'sticky sweetness' has great value, and needs to be protected. Injustice and abuse of any kind



must not be tolerated. Nor should grumpiness and negativity that can drag you down and extinguish your light.

Know this: You are made of boundless love from God, and your job is never done, till your last day. Get to work, and don't fret, you will have Him on your side so long as you do these things, and keep the right attitude.

In closing, I think this is a most appropriate passage, written by Charles Swindoll:

"The longer I live, the more I realize the impact of attitude on life. Attitude to me is more important than facts. It is more important than the past, than education, than money, than circumstances, than failures, than successes, than what other people think or say or do. It is more important than appearance, giftedness, or skill. It will make or break a

company, a church, and a home. The remarkable thing is we have a choice every day regarding the attitude we will embrace for that day. We cannot change our past...we cannot change the fact that people will act in a certain way. We cannot change the inevitable. The only thing we can do is play on the one string we have, and

that is our attitude...I am convinced that life is 10% what happens to me and 90% how I react to it. And so it is with you.... we are in charge of our Attitudes."

My son says nothing. He is trying to swallow in one gulp what took me years to chew. It's all good: him, life, and all these questions. I only pray that I will be around as long as he needs me to answer them.

The State Of Happiness

By: Tanaz Kamran-Rahbar

A three part series PART III

A Proactive Approach To Happiness

My son is nervous. He is sitting next to me in the car, absent-mindedly biting his nails. I hate to do it, but I slap his hand away, hard enough for him to snap out of it, but not too hard to scar his feelings. He slaps me back, hard enough to make his point, but not in disrespect. We slap back and forth, playfully. Our laughter subsides and the mood changes with him giving me a profound look, a moment too long, and I feel a weighty subject coming on. I take a long cleansing breath and brace myself, staring ahead. In his hormone saturated voice, he says to me:

"How do you and dad do it? The two of you, work your hearts out, you doeverything. You give us everything. (We don't). You live for us, every moment of every day. (We do). You always think of us first, second and third. You two are so perfect (we aren't) that sometimes it makes me want to cry. How can I ever be happy if I can't be like you two? What if I don't have what it takes to carry it all?" My gorgeous child, the budding teenager with acne, beard stubble, and innocent eyes, was scared beyond belief. He was pan-

icking at his impending adulthood, the gruff monster waiting at the end gates of puberty, to grab his neck and wrestle him raw. He was helpless and insecure in the face of his parents' seeming invincibility and wisdom.

I had dreaded this day for years. This moment when I had to admit to him that I really don't know everything, that I am not "worship" material; far from it. It was time to pass the baton, and let him run with his life. I needed to be honest, empow-



ering and inspiring. I chose my words carefully, and gave him what I believe to be the Proactive Approach to Happiness:

I have learned many things in life. The first thing that I learned very early on is that you need to have a good idea what it is you want. At least, you need to know the general direction. You do not have to know exactly where you want to end up, but it is good to have a clear understanding of where your soul is at, in that moment. The roads in life can be dark and long. Sometimes. But like any other dark road, so long as

you can see within the 10 feet of visibility in front of the headlights, you are fine. At a minimum, feel around for your next step, and be prepared for an adventure.

Another lesson: 50% of success and happiness is simply showing up. Staying home and wasting time do nothing. If you are to get something out of life, you have to be willing to give something, and the first thing you absolutely have to give is yourself. It is important to put yourself out there, ready, able and optimistic,

so others who have something to give can find you. The more of yourself that you expose, the more you risk disappointment, yet the higher your chances of finding a good fit for your time and effort.

But you have to show up, on time, ready to take it on. No one can show up for you. No one can do the work for you. No one will hand it to you.

The other 50% goes something like this: The most important credo that I live by is that I do my best every waking moment of my life. I don't try; I simply do that 'best' at any cost. I may be wrong, it may not work, it may not be enough, but I did the best that I knew how. I start my day out with a mission, a to-do list of things, important words to say, ways to be, and of myself to give to those I love. I am driven by insanely good inten-

New York City shared his thoughts with me and said he thinks the series is impressively made and that he was pleased that Abdol Hussein Sardari's story was gaining attention. "Iranian Muslims and Iranian Jews have been living peacefully together for many years, from the time of Cyrus the Great (Kouroush) and it is important that people remember the times we have helped each other."

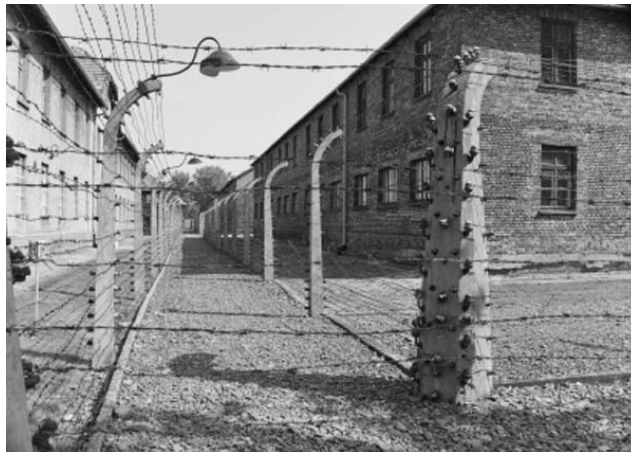
But Dokhy, an Iranian Jew from Southern California who has not yet watched the series said she dislikes watching programs made by the Islamic Republic and that her trust had been betrayed based on previous productions, "The subject of this series is nothing new, there have been movies made in the past that try to explain historical conflicts, but they are just political propaganda. The Islamic Republic tries to sell the ideas of the revolution and advertise the superiority of Iran". I found that some other Iranians had not been watching the show, perhaps for similar reasons.

I showed some segments of the series to a young man named Jason, who is not Iranian but Israeli and a student at Rutgers University. He commented on Sara's Zionist uncle who is portrayed as a villain as he tries to persuade Sara and her family to move to Palestine, "I don't understand why he is a bad guy. I see that's what I am supposed to think because of the daunting music that is played as he speaks and the snicker in his laugh, but from looking at what he says, to me, it looks like he's trying to save his family".

I was eager to know the reaction of Iranian Muslims as well. Mehri, a mother of two from New Jersey,

believed: "The series shows you how terrible war is. You see how much people suffer when they hear the sound of guns and weapons, how much pain they go through when they lose someone they love. While I was watching the show, I thought of what the Iraqi's must be going through now. War is awful."

Farkhondeh, an Iranian Muslim in her mid 50's who left Iran when she married and now lives in San Francisco said, "I see how difficult World War II was, especially for the



Jews. The series helps me imagine the events better and I feel as if I can put myself in the shoes of those who were involved. I imagine what I would do if I were Sara, living in that kind of fear. I had been unaware of much that had gone on in that time period." I asked Farkhondeh if she thought the series would help Iranian Muslims better understand the reasons why Jews went to Israel and their need to create a home as a safe-haven for themselves, "I do sympathize with the Jews and I know WWII was harder for them than any other people, but I agree with Habib's Palestinian mother who says it is unfair for the guest [the Jews] to take over the host [the Palestinians].

The tragedies of the war, in my opinion, do not justify the creation of a homeland if the people already living there are not in accord". What Farkhondeh wanted to emphasize though, was this, "What I think the series really shows, is that people from two opposing forces, be it Islam and Judaism can still be of help to each other when in need and the same can be said of any two religions or backgrounds. We are all human beings before we are anything else and we shouldn't let names get in the way of providing help to one another."

It is probably no coincidence that this series has come out at this time, after the President of Iran's incendiary comments for which in this country, he has become notorious. The makers of this show state quite clearly that it's purpose is to clarify the position of anti-Semitism verses anti-Zionism and it is obvious that they want Jews to rethink the justification behind the creation of Israel but the unintended consequence of the series may be that it causes the Iranian population to sympathize with a Jewish heroine and think about the issues leading up to the creation of Israel in a new light. For both Muslims and Jews, to be able to see things from the other person's perspective, is bound to be a good thing, and if this series has helped to promote mutual understanding, then it may have achieved something much greater than the maker's original intention.

**Jennifer Raxanna Mackie is senior at Rutgers University in New Jersey, majoring in French Literature and Middle Eastern Studies.*

Zero Degree Turn

"Audiences React To an Iranian Drama About The Holocaust"

By: Jennifer Roxanna Mackie*

An Iranian television series sympathetic to Jews? Many are skeptical while others are hopeful. Could Iran be trying to improve its anti-Semitic reputation or is this just another way of promoting the Iranian government's hard line position in a more palatable format? "Zero Degree Turn" ("Madare Sefr Daraje" in Farsi), is Iran's most expensively produced series to date. It is based on the events of World War II, most specifically, the Holocaust. While the series may shed a compassionate light on the past treatment of Jews, mixed concerns have been raised amongst audiences.

The new series, made by Iranian director Hassan Fatthi and filmed in Iran, France and Hungary, clearly portrays the persecution of innocent Jews, with frightening real footage of WWII and Hitler behind the backdrop of alarming fast-paced music. The Jews are in danger and forced to leave their homes. Some decide to migrate to Palestine and others elsewhere, such as Iran. In both cases the message is that Jews migrate to a new country, not because they want to, but because they have to. For many who have been raised in the West, this is common knowledge, but for audiences living in Iran, especially younger generations who only briefly study the Holocaust, if at all, this is a first.

The series is also based on the true story of the Iranian diplomat, Abdol

Hussein Sardari, who forged Iranian passports for Jews trying to escape Nazi occupied France and has been compared to Oskar Schindler and other righteous gentiles. The saga evolves into a love story between an Iranian-Palestinian Muslim man (Habib) and a French-Jewish woman (Sara).

After President Mahmoud Ahmadinejad's controversial comments questioning the Holocaust, the content of the series comes as a surprise, especially as it was approved by the strict standards of the Iranian media censors, the Ministry of Ershad. The motivation to make such a series is unclear; perhaps Iranians are trying to distance themselves from a president they are unhappy with or perhaps the series is in fact, a revised version of the Iranian government's stance distinguishing between two kinds of Jews.

The series takes a turn as a conspiracy theory unfolds and it becomes clear that members of the Jewish Agency are secretly killing Jews to create instability and fear amongst Jewish communities to promote migration to Palestine. The series also aims at making clear the distinction between Zionist Jews and non-Zionist Jews, the former being manipulative and dishonest, the latter being kind and sincere. Director, Fatthi, has previously commented that Iranians are tolerant of Judaism and are not anti-Semitic, they are

however anti-Zionist (Fassihi, The Wall Street Journal, 7 Sept. 2007).

Far more important than the intention of the Iranian government, and the makers of the series, is the impact this show has on its audience. The only way to determine that is to ask viewers themselves of their reactions. Will this series help Iranian Muslims see things from a Jewish perspective and will it help Iranian Jews to understand the Palestinian position? Is the series promoting dialogue on these issues or will it actually drive the sides further apart, merely being perceived as propaganda?

I first noticed this series while in Iran this past summer. The people I watched the series with seemed to be less interested in the political diatribes and moralizing of the series and drawn more towards the 1940's costumes and scenery, the drama and especially the love story between two attractive individuals from different religions. Part of the reason for the popularity of the show is the lack of alternatives due to the recent increase in the confiscation of satellite dishes, limiting many to watch only state-run programming. As a visitor to Iran, I felt uncomfortable interviewing people on a politically sensitive subject, so I limited my interviews to the Iranian Diaspora living in the US to find out their reactions.

Simone, an Iranian Jew residing in



Elections

Iranian-American Jewish Federation of California, Board of Directors



April 2008 marks the end of the current term for members of the Iranian-American Jewish Federation's Board of Directors. We urge all those interested in announcing their candidacy for the next term to fill out the enclosed application and return it to the Federation's office no later than January 10, 2008. You can also receive and application or voter's ballots by contacting the Federation's office at (323) 654-4700.

The deadline for submitting candidacy applications is January 10, 2008.

Information regarding the election and composition of the Board of Directors, in accordance with the bylaws of IAJF:

- 1) 35 community at large directors, will be elected through community-wide elections in order of the majority of the votes received.
- 2) Two directors from each member organization, appointed by their respective organizations.
- 3) 15 trustees elected by the directors mentioned above.
- 4) All members of the Iranian-American Jewish community who are at least 18 years of age, have no criminal record, and are of good standing in the community, are qualified to be community at large candidates



Board of Directors, Iranian-American Jewish Federation



reveal a mesmerizing light and calming warmth, it also represents another important growth that has to happen in all our lives, and that is the kindling of another soul. In order to light another candle we hold the existing flame in our hands, and let go when the new candle can burn independently. In the same manner we must steadily hold our own spirit as a source of kindling a new soul, and we must let go when the new flame does not depend on us any more for its illumination. In the beginning of many relationships more notably between parent and child, or that of a teacher and student, the kindled soul will depend on the source for its light until the flame is strong enough to shine independently. The sign of a true union is when each soul connects to the other by growing and maturing next to it and not as part of it. Holding the source of fire on the new flame for too long will prematurely burn and melt both candles. Watching the flames of many candles spreading their light and warmth in any setting is calming and heart warming. It is like watching the members of a family, a nation, or a world illuminating their surroundings by sharing their warmth and adding to each other's brightness, existing next to, yet, independent of each other.

Let us thrive to kindle a soul, be the initial source of its flame, then stand back and watch it glow and spread light and warmth within our life and surroundings. May all our days be filled with a heart full of love, a pure soul, and G-d's might, just like the flame of a candle.

Mojgan Moghadam-Rahbar
Editor-In-Chief

Gypsy King, Sushi, and Lots of Dancing

by: Farnoush Abrishami

Photos Courtesy of Sepehr Video & Photography



The Neman Hall at the Iranian-American Jewish Federation Center was packed to the max, on Saturday September 8, 2007, with over 700 young adults attending an event sponsored by "Generation 26"

((The Iranian American Jewish Federation Youth Group). The night was filled with unforgettable music performed by Gypsy King. Food of choice was sushi as well as other delectable appetizers. The guests had a great time hanging out with friends as well as meeting new faces. "Generation 26" committee members, directed by Alan Nazarian, and Isaac Gabai, have decided to donate



all the proceeds from this event to Meir Panim, a non-profit organization which serves as a food bank for needy children in Israel. The night was another great hit sponsored and managed by the Federation's youth committee. To find out more about "Generation 26" and their future events, or if you are interested to become active in the committee e-mail the members at iajf26@gmail.com.



Editorial

Re-kindling The Flame Of Our Souls

Mojgan Moghadam-Rahbar

A close look at the root of all religions or spiritual beliefs, will show us that they all teach and preach the same moral and ethical values, and the only difference lies in the way each of them express it.

One of the common customs among many of these religions and beliefs, and within spirituality as a whole, is the lighting of candles. It seems that all religions regardless of their particular belief, encourage their followers to light candles as a means of prayer and meditation. Within the warm and illuminating flame of a candle must lay a magnificent secret that empowers our existence. People are encouraged to kindle the warm flame of candles in different sacred places, such as mosques, churches, Buddhist and Hindu shrines, as well as the Zoroastrian temples to list a few. They all perform rituals involving candle lighting, with great pleasure and passion.

Within Judaism, weekly lighting of Shabbat candles is a must, and daily lighting of the seven-stemmed meno-

rah is highly encouraged. The Torah tells us that, "The human soul is an illumination of G-d's soul," and the seven candles of the menorah represent seven layers of growth and evolution within our soul. The celebration of Hanukah and lighting of the eighth candle is believed to ignite an even higher level of growth and spir-



itality of our soul.

The Kabala and other Judaic sources teach us the flame illuminating from a candle consists of three levels. The first level is the blue section within the flame. The blue color is produced when fire kindles the wick in the center of a candle. This part of the flame symbolizes the physical dimension and the heart. It reveals

that pure and true love can influence both the body and the soul.

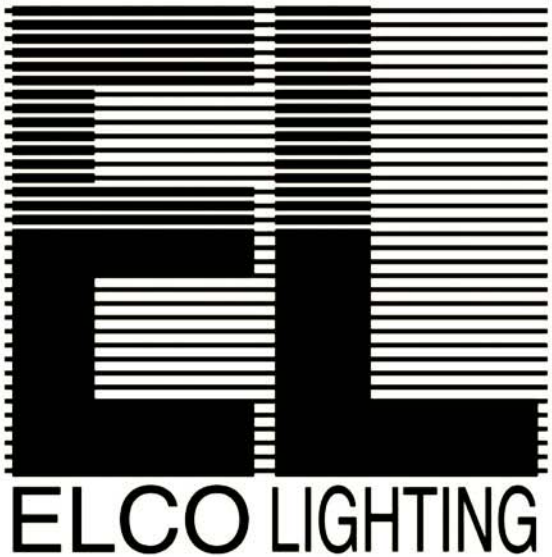
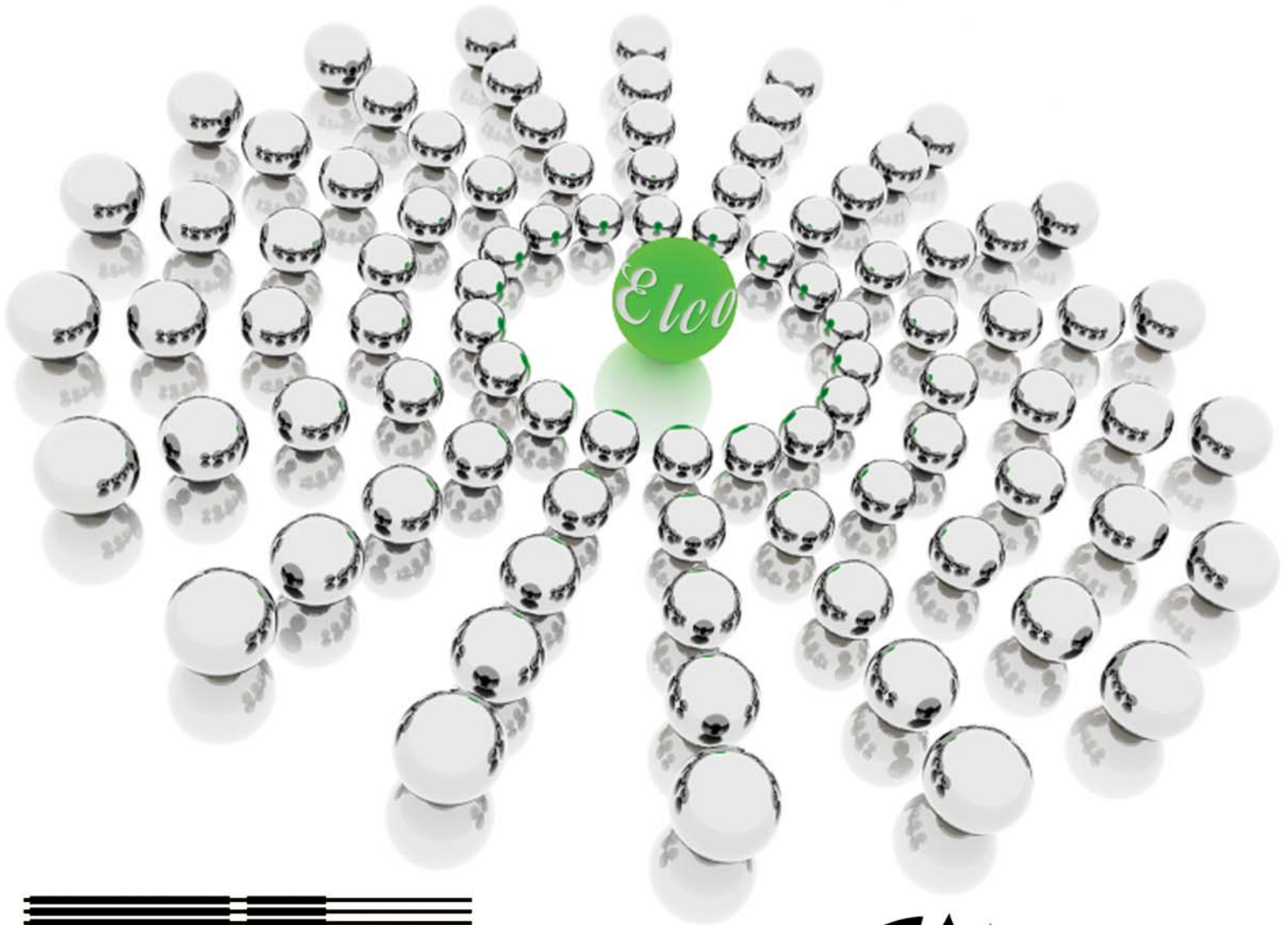
The second level is the white part of the flame, which surrounds the blue. This part symbolizes the soul. Just as the soul does not touch the body, this part of the flame does not touch the wick.

The third level is the aura or halo that surrounds the flame. It is symbolic of might and strength, the might that arises when the spirit is filled with pure and true love.

Everyday as we recite the "Shema Yisrael", we remind ourselves of the commandment given to us in the Torah; to love G-d, our source of life on the same three levels that exist within the flame, "With all our heart, and with all our soul, and with all our might." This strength and purity of love can influence one's life in a positive manner, only when it is present within all of these three levels. Kindling the flame of a candle allows us to ignite these levels within our environment.

The flame of a candle does not only

ELCO *Lighting*



الكو

نامی معتبر، شناخته شده
و پیشگام
در صنعت نور و روشنایی



Shofar

Iranian American Jewish federation Quarterly
Winter 2007 Issue

Las Vegas
Phoenix
Bakersfield
Pahrump

Call for Commercial
FORECLOSURES



جهت هر گونه سرمایه گذاری تجاری

ONYX
Realty Group

Peyman Masachi
702.734.2211

Iranian American
Jewish Federation,
1317 N.Crescent Heights Blvd.
West Hollywood, CA 90046
Address Correction Requested

PRESORT NON PROFIT
US POSTAGE
PAID
PERMIT # 1522
LOS ANGELES, CA